

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# از عاشورا تا ظهور

---

گفتارهای موضوعی (۱۴)

---

جلد پنجم مباحث مهدویت

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۴)؛ جلد پنجم مباحث مهدویت

نام کتاب: از عاشورا تا ظهور

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۸ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت

**گفتار ۱: فرهنگ عاشورا، اصلی‌ترین خاستگاه مهدویت..... ۷**

۱. انتظار و عاشورای مسؤولیت‌آفرین ..... ۹
۲. جامعه‌سازی در دستگاه انبیاء و دستگاه ابلیس ..... ۱۳
۳. رسالت مؤمنین نسبت به عصر ظهور بر اساس شرایط و مراحل تاریخی خویش ..... ۱۶
۴. آمادگی برای درگیری با دشمن و نقش عاشورا در آن ..... ۲۱
۵. ضرورت عزاداری سیدالشهداء و آداب آن ..... ۲۴

**گفتار ۲: مهدویت در امتداد درگیری تاریخی حق و باطل (اصول اعتقادی مهدویت) ۲۹**

- اصل اول: حرکت عالم به سوی منزلگاه مقصود ذیل حکمت و ربوبیت الهی ..... ۳۳
- اصل دوم: رسیدن به مقام عبودیت، هدف حرکت دنیوی انسان ..... ۳۳
- اصل سوم: جایگاه و نقش اولیاء الهی در سیر انسان ..... ۳۴
- اصل چهارم: سیر جمعی و هماهنگ عالم به سوی توحید ..... ۳۵
- اصل پنجم: خلقت تبعی جبهه شیطان و درگیری او با جبهه حق ..... ۳۸
- اصل ششم: رشد تدریجی عالم به سوی کمال ..... ۴۱
- اصل هفتم: وساطت و شفاعت اولیاء در عبادت جمعی و تاریخی عالم ..... ۴۳
- اصل هشتم: نقش ما در حرکت عالم به سوی عصر ظهور ..... ۴۶

**گفتار ۳: عاشورا، نقطه اوج درگیری حق و باطل (صفات انسان منتظر ۱)..... ۵۱**

۱. اوصاف منتظران و ارکان انتظار ..... ۵۴
- بزرگی روح و توجه به اهداف بلند (نزدیک دیدن جامعه موعود)..... ۵۴
- وقف کردن خود برای آرمان ظهور و خدمت به امام زمان علیه السلام ..... ۵۷
- خودسازی و تخلیق به صفات حمیده ..... ۵۹
۲. نقش عاشورا در تحقق ظهور ..... ۶۲
- درگیری حق و باطل، از عاشورا تا ظهور ..... ۶۲
- چهره اول عاشورا: وفای سیدالشهدا به عهد الهی و پایداری بر عبادت خداوند ..... ۶۴
- چهره دوم عاشورا: درگیری با ابلیس و آشکار کردن باطن آنها ..... ۶۶
- بلوغ تولی و تبری عاشورایی در عصر ظهور ..... ۷۱
۳. مراقبه عاشورایی ..... ۷۱

**گفتار ۴: ظرفیت بلاء سیدالشهداء برای سلوک تمام تاریخ (صفات انسان منتظر ۲). ۷۳**

۱. دلداگی به اهداف بلند و اقدام برای آن ..... ۷۵
۲. صبر بر ابتلائات ..... ۷۶
- بلا، نردبان سلوک انسان ..... ۷۷
- صبر ارزشمند و رشدآفرین ..... ۷۸
- بلاى كفاره و بلاى ترفیع درجه ..... ۸۰
- سلوک امت با بلاى ولّی ..... ۸۲
- عاشورا، اعظم مصائب و وسیله سلوک همه تاریخ ..... ۸۳
- ابتلائات دوره غیبت برای رشد شیعیان ..... ۸۸
- راه رفع برخی ابتلائات غیبت ..... ۹۰
- رجعت در ظهور، ثمره صبر در ابتلائات غیبت ..... ۹۱
۳. حلم و عدم استعجال ..... ۹۳

**گفتار ۵: رسالت اجتماعی شیعه در عصر غیبت ..... ۹۷**

۱. حیات اجتماعی، بستر پرستش و عبادت جمعی ..... ۱۰۱
۲. شکل‌گیری حیات اجتماعی بر محور امام عصر علیه السلام و رسالت ما ..... ۱۰۶
۳. سیر تاریخی حیات اجتماعی در عصر غیبت تا تشکیل حکومت ..... ۱۰۷
۴. ساختارسازی و ایجاد عقلا نیت شیعی، رسالت دوران ما ..... ۱۱۱

**گفتار ۶: شهادت سیدالشهداء، پرورش دهنده یاران امام زمان علیه السلام (۱) ..... ۱۱۵**

۱. آثار و برکات جهاد و شهادت ..... ۱۱۸
- پرورش نقوس و تهذیب جامعه مؤمنین ..... ۱۱۸
- تضعیف کفار و نابودی دستگاه باطل ..... ۱۲۲
- اخلاص در توحید و تولّی به ولّی خدا ..... ۱۲۵
۲. عاشورای سیدالشهداء، کانون جوشش شهادت در تاریخ ..... ۱۲۷
۳. ظهور امام زمان علیه السلام، ادامه جهاد و شهادت امام حسین علیه السلام ..... ۱۳۳

**گفتار ۷: شهادت سیدالشهداء، پرورش دهنده یاران امام زمان (عج) (۲)..... ۱۳۷**

۱. آمادگی برای مرگ و سبک‌بالی نسبت به دنیا ..... ۱۳۹
۲. قطع تعلقات دنیوی، شرط همراهی با اولیاء الهی ..... ۱۴۶
۳. عاشورا، احیاکننده فرهنگ شهادت در جامعه ..... ۱۴۷
۴. ضرورت پیوند عاطفی با عاشورا در کنار تحلیل عقلانی ..... ۱۴۹
۵. دفاع از ولی خدا و خونخواهی ایشان، بالاترین مرتبه جهاد و شهادت ..... ۱۵۱

**گفتار ۸: تسلیم امت در برابر امام زمان (عج) و رسالت ما ..... ۱۵۷**

۱. رسیدن امت به مقام تسلیم در عصر ظهور ..... ۱۵۹
۲. تسلیم فردی و نسبت آن با شریعت و اخلاق ..... ۱۶۴
۳. تسلیم جمعی و نسبت آن با دموکراسی ..... ۱۷۱
- ضرورت اشاعه فرهنگ تسلیم در برابر فرهنگ دموکراسی ..... ۱۷۵
- فرهنگ‌سازی معنویت‌خواهی (تسلیم به ولی) در مقیاس جهانی ..... ۱۷۷
۴. عاشورا کانون اصلی معنویت‌خواهی و مبارزه با سکولاریزم ..... ۱۷۹



گفتار۱

فرهنگ عاشورا،  
اصلی‌ترین خاستگاه مهدویت

شب اول محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۱





در فرصتی که خدای متعال نصیب فرموده و توفیق داریم در محفل نورانی عزاداری سیدالشهداء علیه السلام و در این بیت نورانی، حضور پیدا کنیم، موضوعی را که تقدیم عزیزان می‌کنم بحث «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» است.

خود این دو عنوان، کاملا گویای بحث است و نشان می‌دهد که بناست ارتباط میان تعلق خاطر ما به وجود مقدس امام زمان علیه السلام از یک سو و تعلق باطنی ما به وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام از سوی دیگر و رسالتی که از ناحیه این دو دلبستگی و آرزومندی به دوش ما شیعیان می‌آید، بحث کنیم. درباره عاشورا و انتظار، صحبت‌های فراوانی شده و هرچه ما بگوییم، تکرار است ولی تلاش می‌کنیم از زاویه دیگری این بحث را طرح کنیم.

### ۱. انتظار و عاشورای مسؤلیت‌آفرین

تحلیل عاشورا و فرهنگ شهادت به شکل‌های مختلفی می‌تواند باشد: گاهی به‌شکلی است که رسالتی را بر دوش ما نمی‌گذارد و بار مسؤلیت و تکلیفی را برای ما معین نمی‌کند. اگر شما در باب شکست‌ها و پیروزی‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده بحث کنید، می‌بینید بسیاری از آنها شکست‌ها و پیروزی‌هایی هستند که برای انسان و به‌ویژه برای یک انسان مؤمن که از سر دنیا برخاسته و انگیزه‌هایش رشد کرده و دیگر نمی‌خواهد برای دنیا کار کند و برای این روح‌های بزرگ که پنجره‌های غیب به رویشان باز شده و بیش از دنیا را می‌بینند و با بیش از دنیا مانوس‌اند، هیچ مسؤلیت و رسالتی نمی‌آورد.

در تاریخ جنگ‌های بزرگی بوده است که انگیزه‌های نژادی داشته‌اند و برای اهدافی مثل دفاع از یک نژاد، خاک، مرز، بوم یا برای برتری‌جویی‌های مادی و انگیزه‌های دنیایی اتفاق افتاده‌اند و میلیون‌ها کشته هم داده‌اند. در همین جنگ‌هایی که پیش‌روی ماست مثل جنگ اول و دوم جهانی - که ریشه این

جنگ هم در خود غرب و فرهنگ غرب وجود داشته - بیش از چهل میلیون فقط کشته داشته، ده‌ها میلیون، مجروح و مصدوم شده‌اند و خسارت‌های مالی فراوانی به‌بار آورده است.

اگر یک مؤمن این جنگ‌ها را مرور کند، به‌حسب‌ظاهر این جنگ‌ها برای او دغدغه و انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کند. این‌طور نیست که او وارد این صف‌بندی شود و بخواهد یک طرف معادله بایستد و به‌نفع یک طرف و علیه طرف دیگر، موضع بگیرد؛ چون انگیزه‌هیچ‌یک از دو طرف، ارزش این را ندارد که خون مؤمنی پای او ریخته شود یا عرض و آبروی مؤمنی برای او برده شود.

حالا آیا حادثه عاشورا هم این‌طور است؟ آیا این هم جنگی است قبیله‌ای و قومی؟ آیا جنگی است که به ما مربوط نمی‌شود، عصر و دوره‌اش گذشته و ما فقط برای تاریخ‌نگاری، این جنگ را تحلیل می‌کنیم؟ یا نه، جنگی است که در ما ایجاد انگیزه می‌کند و ما احساس می‌کنیم یک جنگی است که باید یک طرف میدان بایستیم؟ جنگی است که هنوز به‌پایان نرسیده و همه تاریخ را دو شقه کرده است؟ بعد از عاشورا، موضع‌گیری‌ها کاملاً شفاف شده است: جهان یا در جبهه سیدالشهدا علیه السلام است یا در جبهه مقابل. ما هم باید تلاش کنیم که در جبهه سیدالشهدا علیه السلام باشیم.

این نوع نگاه به عاشورا کاملاً فرق می‌کند با نگاهی که یک مورخ - به‌خصوص یک مورخ غیرشیعی - دارد و می‌خواهد یک حادثه تاریخی را بررسی کند. براساس نگاه ما این حادثه، جنگی است که یک‌سوی آن ولی‌خداست - آن کسی که امام تاریخ و امام معصوم است - و در این جنگ دارد تاریخ را تحت تصرف قرار می‌دهد و آن را تغییر می‌دهد.

در باب ظهور هم ماجرا همین‌طور است. از دیرباز، این اندیشه در میان انسان‌ها وجود داشته است. نگاه به آینده و آینده‌نگری، پدیده‌ای است که از آغاز انسان شروع شده و براساس همین اندیشه هم بوده است که آرمان‌شهرها و مدینه‌های فاضله و جامعه‌های آرمانی را ترسیم می‌کرده‌اند. شما مدینه فاضله فارابی و جامعه‌موعودی را که مثل افلاطون و امثال اینها به او وعده دادند، شنیده‌اید؛ جامعه‌ای را طرح می‌کردند که بشریت به‌سمت آن حرکت می‌کند. آن مدینه فاضله‌ای که حرکت جهان به‌سمت اوست، یک اندیشه تاریخی است و من گمان می‌کنم سرآغازش هم از انبیای الهی است که به بشر وعده می‌دادند خدای متعال همین جهان را درپایان به‌سامان می‌رساند.

مشیت خدای متعال این نبوده است که موازی با نبی اکرم صلی الله علیه و آله و دستگاه ولایت ایشان یک دستگاهی هم برای ابلیس خلق کند. بلکه خلقت دستگاه ابلیس خلقت تبعی است و آمدش هم در همین دنیا به-

پایان می‌رسد. دوران تحقق ولایت نبی اکرم ﷺ و ظهور ولایت حضرت هم در همین دنیا فرا می‌رسد. این بشارتی است که انبیا و اولیا داده‌اند. طبیعتاً دیگران هم از این دعوت استفاده کرده‌اند و برای خودشان جامعه‌های موعود دیگری را ترسیم کرده‌اند. ولی سرآغاز موعودگرایی و توجه به آن جامعه موعود از انبیای الهی بوده است.

حالا می‌شود این جامعه موعود و این حرکت جهان به سمت آن جامعه موعود را به گونه‌ای ترسیم کرد که بار رسالتی را بر دوش ما نیاورد و تکلیفی از ما نخواهد و حداکثر فقط یک امید در ما ایجاد کند و ما با این امید زندگی کنیم که روزی، جهان به سرانجام می‌رسد و این آشفتگی‌ها به پایان می‌رسد و کلمه حق ظهور پیدا می‌کند و بشر بر محور ولی خدا، خدا را عبادت می‌کند و همه جامعه جهانی، غرق در سجده در مقابل خدای متعال می‌شوند و همه به عبادت مشغول می‌شوند و آهنگ زندگی بشر، عبادت و بندگی خدا می‌شود. اگر این طور جهان را ترسیم کنیم که «یک جامعه موعودی است و مشیت خدای متعال به آن تعلق گرفته و جبراً بشر به آن سو حرکت می‌کند و ما هم اراده‌ای نداریم و اگر اراده‌هایی هم در شکل‌گیری آن جامعه نقش دارند، ربطی به ما ندارد»، این، تکلیفی بر دوش ما نمی‌آورد و رسالتی به دنبال خود ندارد. یا فرض کنید اگر شما بر اساس بعضی از اندیشه‌های مادی که حرکت عالم را یک حرکت غیراختیاری و جبری می‌دانند، معتقد شدید که «تاریخ بشریت، به سمت یک جامعه موعود در حال حرکت است و این حرکت هم یک حرکت جبری است و اراده‌های انسان‌ها در شکل‌گیری آن حضور ندارند و نقشی ایفا نمی‌کنند و به تعبیر دیگر، انسان، هم صاحب اراده نیست و هم در درون این دستگاه، در حال حرکت است»، این نگاه به آینده، مسئولیت‌آفرین نیست.

یا اگر نگاه ما این باشد که «مشیت الهی، عالم را به آن سمت می‌برد و اراده ما در آن هیچ نقشی ندارد»، این اراده، مسئولیت‌آفرین نیست. آیا نگاه ما به جامعه موعود، نگاه ما به آن جامعه‌ای که به سمت آن حرکت می‌کنیم، چنین نگاهی است؟ یا نه، چنین نگاهی نیست بلکه حرکت ما به آن سمت، حرکتی است که اراده‌های انسانی هم در تحقق آن جامعه نقش دارند و ما می‌توانیم سهم ایفا کنیم و مهم‌تر اینکه حرکت بشر از آغاز نزولش در عالم دنیا تا عصر ظهور و سپس عصر رجعت و جمع شدن دامنه دنیا، همه، مقدمه حرکت دیگری است و همه این سیر، سیر به سمت عالم دیگر است.

بنابراین ما از دو زاویه می‌توانیم مسئولیت داشته باشیم: یکی اینکه حرکت ما به سمت خدای متعال و قرب و حرکت ما در سیر کلی در جهان متوقف بر این است که در تحقق آن جامعه موعود مشارکت کنیم و

به تعبیر دیگر، مهم‌ترین عبادت ما و اعظم عبادت ما این است که در این عبادت تاریخی حضور پیدا بکنیم و اگر در این عبادت تاریخی حضور پیدا کردیم، در عبادت همه تاریخ شریک ایم.

این روایات را مکرر خوانده‌اید و خوانده‌ایم. نهج البلاغه از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده است که حضرت در جواب آن کسی که عرض کرد: «ای کاش برادرم می‌بود و پیروزی شما را در جنگ جمل بر دشمنان‌تان مشاهده می‌کرد!» فرمودند: «أَهْوَىٰ أَحْيِكَ مَعَنَا؟»؛ آیا میل برادر تو و دل او با ما بود؟ عرض کرد: «بله، یا امیرالمومنین! او دوست داشت در کنار شما باشد، در کنار شما شمشیر بزند و شما را یاری کند». حضرت فرمود: «او با ماست. انسان‌هایی همراه ما هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند؛ چون دلشان با ماست و چون به راه ما دل بسته‌اند، از پیروزی ما خوشحال می‌شوند».<sup>۱</sup>

این، یک عبادت عظیم تاریخی است؛ حرکتی است به سمت آن جامعه موعود که همه بشریت (بشریت مومن) می‌تواند در آن سهم داشته باشد و همه می‌توانند در عبادت یکدیگر شریک باشند و با لسان همه تاریخ، خدا را عبادت کنند. این نقشی است که ما می‌توانیم نسبت به جامعه موعود ایفا کنیم.

اگر ما از یک سو جزو این جامعه بودیم و از سوی دیگر خود را برای تحقق این جامعه موعود به نحو-شایسته وقف کردیم و نقش خودمان را در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ که بودیم ایفا کردیم، بعد از آنکه آن دوران ظلمانی تاریخ به پایان رسید در عصر ظهور و رجعت از نو می‌توانیم به این دنیا برگردیم و در دوره ظهور ولایت ولی‌الله نقش خودمان را در عبادت خدای متعال و در بهره‌مندی از ولایت حضرت و در نصرت حضرت ایفا کنیم.<sup>۲</sup>

این، نگاه دیگری به عصر موعود است. در این نگاه شما ترسیمی دارید، بعد هم برای خودتان و برای

۱. «وَ قَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ دِدْتُ أَنَّ أَحْيِي فَلَانَا كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَىٰ مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ أَعْدَانِكَ فَقَالَ لَهُ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَهْوَىٰ أَحْيِكَ مَعَنَا فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا [قَوْمٌ] أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ»: نهج البلاغه، خطبه ۱۲.

۲. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۷، «بَابُ وَجُوبِ إِتْكَارِ الْمُتْكَرِ بِالْقَلْبِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ وَ تَحْرِيمِ الرِّضَا بِهِ وَ وَجُوبِ الرِّضَا بِالْمَعْرُوفِ».

۳. [این مضمون در روایات و زیارات و ادعیه متعدد وارد شده است؛ از جمله در یکی از زیارات حضرت عرض می‌کنیم: «مَوْلَايَ فَإِنَّ أَدْرَكْنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ، فَإِنِّي أَتُوسَّلُ بِكَ وَ بِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كِرَّةً فِي ظُهُورِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ، لِأَتْلُعَ مِنْ طَاعَتِكَ مَرَادِي، وَ أَشْفِيَّ مِنْ أَعْدَائِكَ قُوَادِي»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۸؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر. رجوع شود به: رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

آحاد بشر مسئولیت تصویر می‌کنید و رسالت تعیین می‌کنید.

بحثی که ما در باب فرهنگ انتظار و فرهنگ عاشورا داریم همین است که می‌خواهیم فرهنگ انتظار را تصویر بکنیم و ببینیم این انتظار یعنی چه؟ آن جامعه‌موعود چیست؟ خصوصیات آن جامعه چیست؟ معنای منتظر بودن نسبت به آن جامعه چیست؟ یک انسان منتظر و مهم‌تر از او یک جامعه منتظر چه نقشی باید داشته باشد؟

## ۲. جامعه‌سازی در دستگاه انبیاء و دستگاه ابلیس

شما می‌دانید همین‌طور که انبیای الهی وعده‌ای یک جامعه‌موعود را داده‌اند و ما را به سمت آن دعوت کرده‌اند، در نقطه مقابل، دشمن هم همین کار را کرده است؛ دستگاه ابلیس هم به جامعه‌موعود وعده داده و سعی کرده است بشر را به سمت آن هدایت کند و فریب بدهد. الان هم شما می‌بینید حالا که فرهنگ انبیاء به دنیا معرفی شده - و مهم‌ترین مکتبی هم که این فرهنگ را کاملاً واضح بیان کرده فرهنگ تشیع است - در نقطه مقابل این فرهنگ، دستگاه مادی با تمام وجود تلاش می‌کند تا با امکانات فراوان و با برنامه‌ریزی دقیق تبلیغ کند که آنچه انبیاء گفتند، آنچه که اسلام ناب می‌گوید و آن چیزی که تشیع در حال برنامه‌ریزی برای آن است، یک تخیل بیشتر نیست. می‌خواهد بگوید این یک خیال است! می‌خواهد تبلیغ کند که آنچه جامعه تشیع، بشریت را به سمت آن فرا می‌خواند، اولاً یک خیال بافی بیشتر نیست. ثانیاً امکان تحقق ندارد. ثالثاً اگر تحقق پیدا کند، شکل مطلوبی نیست بلکه - به تعبیر خودشان - یک جامعه «توتالیترا» و تمامیت‌خواهی است که در آن برای عقلانیت اجتماعی بشر سهمی وجود ندارد. اگر جامعه‌موعودی وجود دارد که بشر در آن به آرمان‌ها و مقصودهای خودش می‌رسد، همین لیبرال-دموکراسی است.

پس دشمن شما در مقابل این فرهنگ دارد تبلیغ می‌کند و یک جامعه جهانی دیگری را ترسیم می‌کند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کند، به طوری که همه تلاش‌های اجتماعی و فردی انسان‌ها به سمت آن جامعه جهانی جهت‌گیری داشته باشد. این، کاری است که دشمن می‌کند؛ البته در دوره‌های گذشته هم بوده اما نه به این وسعت و گستردگی؛ چون دستگاه ابلیس، به این «شرح صدر در کفر» نرسیده بودند تا برای یک جامعه جهانی بر محور پرستش دنیا برنامه‌ریزی کند. برنامه‌ریزی آنها در مقیاس جامعه جهانی و ایجاد یک توسعه پایدار جهانی نبوده است. اما الان ایده‌هایی مثل ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی را پرداخته‌اند و تبیین کرده‌اند و در مرحله بعد، چشم‌انداز جامعه جهانی را بر اساس این ایده‌ها تعیین کرده‌اند و

برنامه‌ریزی می‌کنند تا قدم‌به‌قدم، جامعه جهانی را به سمت آن چشم‌انداز حرکت بدهند.

آنها رقیب جدی خودشان را هم که واقعا یک ایده شفاف و روشنی دارد، اسلام و مکتب تشیع می‌دانند. واقعا هم فقط مکتب تشیع است که این جامعه را به‌طور شفاف تبیین کرده است. شما در همه مکاتب الهی - در آیین مسیحیت، در آیین کلیمی، در دعوت‌های حضرت ابراهیم (س) و حتی حضرت نوح علیه السلام - آثار توجه به آن جامعه‌موعود را می‌بینید. ولی در میان این مکاتب فقط مکتب تشیع به‌صورت شفاف آن جامعه را تبیین کرده است که آرمان‌هایش چیست، شکل حکومتش چیست، درگیری‌هایی که دارد چیست، چگونه به آن نقطه می‌رسد و سیر تاریخ برای رسیدن به آن مرحله چگونه است. اینها دقیقا توضیح داده شده است.<sup>۱</sup>

آنها تنها رقیبی را که برای خودشان می‌بینند، مکتب تشیع است و تلاش می‌کنند که در مقابل ایده تشیع، ایده‌پردازی کنند. تلاش می‌کنند این ایده را کاملا بشناسند. شما می‌دانید الان ده‌ها مرکز در غرب و به‌خصوص در امریکا - که نوعا هم وابسته به صهیونیست‌ها هستند - در حال مطالعه درباره فرهنگ مهدویت هستند و بودجه سالانه بعضی از این مراکز از میلیارد دلار هم بیشتر است. کار این مراکز، تحقیق درباره مسئله مهدویت و جامعه آرمانی شیعه است. بسیاری از اهل نظر و صاحبان اندیشه معتقدند انگیزه اصلی این لشکرکشی نظامی هم، مقابله با آن جریانی است که در تاریخ در حال اتفاق افتادن است. مسئله نفتِ خاورمیانه و مسئله منابع انرژی در خاورمیانه و مسئله تغییر فرهنگ این منطقه، مسئله دوم است. مسئله اصلی، مسئله درگیری جریان لیبرال‌دموکراسی با مسئله مهدویت است. به‌تعبیردیگر، مسئله، درگیری دستگاه ابلیس با وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که به‌صورت یک جنگ نظامی تمام-عیار ظهور پیدا کرده است.

البته اینها کم‌کم! به این نقطه و این خودآگاهی رسیده‌اند. آنها دارند یک جامعه جهانی را طراحی می‌کنند و برای این کار، چشم‌اندازی را معین می‌کنند و همه امکانات جهان را برنامه‌ریزی می‌کنند و به-سمت آن حرکت می‌دهند. فرهنگ‌سازی می‌کنند، ابزارسازی می‌کنند، نرم‌افزارها و سخت‌افزارها را تولید می‌کنند، ساختارهای جهانی را شکل می‌دهند و نیروهای انسانی را پرورش می‌دهند. این، کاری است که دشمن دارد می‌کند؛ یعنی پرورش نیروی انسانی، ایجاد نرم‌افزارها، سخت‌افزارها، ساختارهای اجتماعی، سازمان‌های بین‌المللی و تعریف یک نظم نوین جهانی برای حرکت جهان به سمت آن جامعه‌موعودی که

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱ - ۵۳.

آنها ترسیم می‌کنند. برای کسانی که این جامعه جهانی را برنامه‌ریزی می‌کنند، این، یک حرکت خودآگاه است. ممکن است بسیاری از ملت‌ها هم هنوز هوشیارانه وارد این چرخه نشده باشند ولی غیرهوشیارانه برای آنها برنامه‌ریزی می‌شود و آنها در حال ورود به این سامانه و حرکت به سمت آن جامعه موعود هستند. همین‌طور که دستگاه ابلیس هوشیار شده است - البته کم‌کم - دستگاه انبیاء الهی هم هوشیار بوده - البته از سرآغاز - و از همان ابتدا با آگاهی و بصیرت، برای حرکت به سمت این جامعه موعود، برنامه‌ریزی می‌کرده است؛ لذا در روایات آمده است که از انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام نسبت به ولایت امام عصر علیه‌السلام میثاق گرفته شده است و علت اینکه آنها «اولوالعزم» شدند و به‌عنوان «صاحبان عزم» شناخته شده‌اند و بار این رسالت بر دوش ایشان گذاشته شده، این است که وقتی ولایت امام عصر علیه‌السلام به ایشان عرضه شد، در پذیرش این ولایت، کمترین درنگی نکردند. حتی در ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾<sup>۱</sup> می‌فرماید: وقتی این ولایت به وجود مقدس آدم، صلی الله علیه‌السلام عرضه شد - من اصلاً نمی‌توانم تعبیر روایت را بیان کنم و نمی‌دانم چه تعبیری بکنم که گویا باشد؟! ولی خلاصه - این پیغمبر بزرگ الهی کاری کرد که خدا گلاویه‌مند شد. نتوانست نسبت به این امر ولایت - که «صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ» است<sup>۲</sup> - آن‌طور که خدا می‌خواست - مثل جناب ابراهیم علیه‌السلام - بار را بردارد؛ لذا پیغمبر اولوالعزم نشد.<sup>۳</sup>

پس آن چشم‌اندازی که ما داریم و آن جامعه موعودی که انبیاء از ابتدا بشر را به آن دعوت می‌کردند، جامعه‌ای است که با مشارکت همه مومنین درست می‌شود. بزرگترین عبادت مومنین هم این است که به‌نحوی در تحقق آن امر مشارکت کنند. من گاهی از این عبادت، تعبیر می‌کنم به عبادت تاریخی، در مقابل عبادت اجتماعی و عبادت فردی. این عبادت تاریخی، عبادت عظیمی است که محصول عبادت همه مومنین در تاریخ و بر محور انبیا و اوصیایشان است و محور کل این عبادت هم عبادت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و

۱. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۲. [اشاره به روایاتی که در باب صعب و مستصعب بودن امر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است]: رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۲۶، باب فی ائمة آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أن امرهم صعب مستصعب.

۳. «عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى... أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَىٰ أُولِي الْعِزْمِ أَنِّي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَهْ أَمْرِي وَ حُرَّانُ عَلَمِي علیه‌السلام وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَتَّصِرُ بِهِ لِذِينِي وَ أَطْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً قَالُوا أَفَرُزْنَا يَا رَبِّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَ لَمْ يَبْرَقَ فَتَبَّتِ الْعَرِيْمَةُ لَهُؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيَّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عَزْمٌ عَلَى الْإِفْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتْسِي وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ الكافي، ج ۲،

ائمه هدايات معصومين عليهم السلام است. انبياي اولوالعزم و اوصيای آنها از سرآغاز متوجه اين جامعه بوده‌اند و رسالتی را که اين ولايت - يعنی ولايت امام زمان عليه السلام - بر دوش آنها می‌گذاشته، هم می‌فهميدند، هم تحمل می‌کردند، هم هوشيارانه امت خودشان را - چه امتشان بفهمند، چه نفهمند - در مسیر ولايت امام زمان عليه السلام قرار می‌دادند و بار اين ولايت را در زندگی خودشان به دوش می‌کشيدند.

### ۳. رسالت مؤمنين نسبت به عصر ظهور بر اساس شرايط و مراحل تاريخی خویش

آنچه ما باید به آن برسیم اين است: فرهنگ مهدويت را به‌گونه‌ای شفاف ترسیم کنیم که بتوانیم هوشيارانه آن رسالتی را که ظهور امام زمان عليه السلام و ولايت ایشان بر دوش آحاد ما می‌گذارد و رسالتی که با مأموریت حضرت در دوره غيبت تا عصر ظهور و تا سرآغاز رجعت، بر عهده آحاد ما می‌آید، خوب درک کنیم و بفهمیم که آن مسئولیت چیست. اگر حضرت می‌خواهند ظهور کنند و اگر جریان عالم به‌سمت عصر ظهور حرکت می‌کند، ما در قبال تحقق ولايت حضرت در جهان و در قبال تحقق عصر ظهور چه مسئولیتی داریم؟ اين، آن چیزی است که ما در موضوع «فرهنگ انتظار» باید آن را تبیین و شفاف کنیم. به‌خصوص نکته بسیار مهم در اين موضوع اين است که رسالت ما - به‌عنوان یک شیعه - در تحمل ولايت ولی‌الله و اقامه امر ولايت آنها - چه در باطن خودمان، چه در حیات اجتماعی و چه در تاریخ - متناسب با مراحل تاریخ فرق می‌کند. در هر مرحله‌ای از مراحل تاریخ، کاری که ما برای تحقق ولايت ولی‌الله باید انجام بدهیم، آن باری که از ناحیه ولايت امام زمان عليه السلام و امامت و رسالت حضرت بر دوش ما می‌آید، یکسان نیست، متفاوت است. اين طور نیست که همه شیعیان در همه ادوار باید یک کار را بکنند. وظیفه آنها تابع اين است که حرکت به‌سمت عصر ظهور در چه مرحله‌ای باشد. ما هم باید رسالت‌مان را متناسب با اين مرحله، تعريف کنیم.

ائمه هدايات معصومين عليهم السلام فرموده‌اند که دورهم بنشینید «تَزَاوَرُوا» و به دیدار یکدیگر بروید «تَلْقَاوُوا» که اين، احیای امر ماست.<sup>۱</sup> امر ما و ولايت ما با همین که شما شیعه‌ها دورهم بنشینید، به دیدار هم بروید و با

۱. «عَنْ شُعَيْبِ الْعَمْرِيُّوفِي قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مَّتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مَتَوَاصِلِينَ مُرَاحِمِينَ تَزَاوَرُوا وَ تَلْقَاوُوا وَ تَدَاكَّرُوا أَمْرَنَا وَ أَحْيَوْهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۷۵. «عَنْ حَيْثَمَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۲. «عَنْ حَيْثَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَوْدَعَهُ فَقَالَ يَا حَيْثَمَةُ أُنَبِّئُكَ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَوْصِيَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ أَنْ يَعُودَ غَيْبُهُمْ عَلَى فُقَيْرِهِمْ وَ قَوِيهِمْ عَلَى ضَعْفِهِمْ وَ أَنْ يَشْهَدَ حَيْثُهم جِنَاةَ مِيثِهِمْ وَ أَنْ يَتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنَّ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا يَا حَيْثَمَةُ أُنَبِّئُكَ مَوَالِينَا أَنَا لَا نُنْغِي عَنْهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَتَأَلَّوْا وَ لَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ أَنْ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ



هم گفتگو کنید، احیا می‌شود. در بعضی روایات آمده است که شما شیعیان ما دوره‌م بنشینید، مجلس تشکیل بدهید، کلمات ما را گفتگو کنید، احادیث ما را نقل کنید و معارف ما را بین خودتان انتشار دهید که این، احیای امر ماست.<sup>۱</sup> یکی از عزیزان وقتی این روایات را می‌خواند، می‌فرمود: «این، علامت دوری جامعه با عصر ظهور است».

احیای امر ولی‌خدا در نفس و باطن انسان و در جامعه، مراحلی را باید طی کند. مثلاً فرض کنید شما می‌خواهید برای انسان‌های آواره‌ای که مسکن ندارند، سرپناه و منزل و شهر بسازید. ولی وقتی به این کار نگاه می‌کنید می‌بینید فاصله شما تا آن نقطه بسیار زیاد است. دستور می‌دهید که بروید ارزیابی کنید و ببینید کدام منطقه برای احداث یک شهر مناسب مذهبی با این شاخص‌ها خوب است. بروید منطقه را از نظر جغرافیایی و از نظر امکانات طبیعی و اقتصادی بررسی کنید. می‌روند مطالعه می‌کنند، یک طرح برای منطقه شهرسازی می‌آورند. می‌گویند: «این کاری که شما دارید می‌کنید، حرکت به سمت ایجاد سرپناه و یک شهر برای آواره‌هاست». اگر کسی بگوید: «آقا! این که شهرسازی نیست! اینها تازه می‌خواهند بروند مطالعه کنند و منطقه‌اش را مشخص کنند»، می‌گویند: «چون ما با آن نقطه خیلی فاصله داریم حرکت به آن سمت خیلی ملموس نیست». بعد که تحقیقات می‌شود و این منطقه شناسایی می‌شود و مطالعات لازم می‌شود، می‌گویند: «حالا یک طرح برای شهر بیاورید»؛ یعنی همان نقشه جامع شهر. وقتی نقشه جامع شهر را می‌آورند و بودجه و مراحل بازسازی شهر را معین می‌کنند، می‌گویند: «حالا بروید امکانات تهیه کنید». می‌روند امکانات تهیه می‌کنند. بعد می‌گویند: «حالا آغاز کنید و فونداسیون شهر را بریزید». گرده می‌ریزند و نقشه‌کشی می‌کنند. همه این کارها و برنامه‌ریزی‌ها برای اسکان دادن و پناه‌دادن به آوارگانی است که مثلاً در یک حادثه طبیعی مثل زلزله، بی‌پناه و آواره شده‌اند. می‌گویند: «همه اینها، اقدام برای پناه‌دادن آنهاست». آخرین مراحلش این است که زبساخت‌ها و بناهای شهر ساخته می‌شود. حتی وقتی آخرین کلیدی که می‌زنند و کسی می‌آید آن شهر را افتتاح می‌کند هم اقدام برای اسکان دادن است؛ بستگی دارد که شما در کدام مرحله باشید.

وَصَفَّ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرًا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسُ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا يَتَّبِعُونَا»؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷. «وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَلَاقُوا وَ تَحَادَثُوا الْعُلَمَاءَ فَإِنَّ بِالْحَدِيثِ تَجَلَّى الْقُلُوبِ الرَّائِيَةِ وَ بِالْحَدِيثِ إِحْيَاءُ أَمْرِنَا فَرَجِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ عوالي اللئالی، ج ۴، ص ۶۷.

همه اینها یک حرکت است به سمت آن نقطه؛ بستگی دارد که شما در کدام مرحله هستید تا چه نقشی را ایفا کنید. اگر واقعا هنوز مطالعه نشده و معلوم نیست کدام منطقه برای اسکان دادن مثلا ۱۰۰ هزار نفر آدم با این شاخصه‌ها و با این امکانات و با این نیازها و امثال اینها مناسب است، حرکت به سمت آن نقطه از اینجا باید آغاز شود که بروند مطالعه کنند و طرح بیاورند برای نقطه‌ای که باید این شهر در آن نقطه بنا شود. اگر این مراحل طی شده، باید کارهای دیگری کرد.

حرکت ما به سمت جامعه موعود، یک حرکت تدریجی است که بر محور ولایت انبیا و اوصیا و بر محور ولایت ائمه هداست معصومین و از آغاز غیبت بر محور ولایت امام عصر علیه السلام شکل گرفته و رسالت شیعه در این ادوار فرق می‌کرده است. این طور نیست که در همه دوره‌ها، ما یک وظیفه داشته باشیم. وظیفه ما در هر دوره متناسب با خودش است.

دوره‌ای که ما به آن رسیده‌ایم، دوره‌ای است که خدای متعال به ما حکومت عطا کرده است و شیعه دارای حکومت است. شیعه در یک دوره، اقلیت بسیار محدودی بوده که گاهی تعدادشان از انگشتان یک دست هم عبور نمی‌کرده است. فرمود: «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ أَوْ أَرْبَعَةً»؛<sup>۱</sup> جز سه یا چهار نفر کسی برای امیرالمومنین علیه السلام باقی نمانده بود؛ یعنی کل جامعه تشیع در آن دوره، امیرالمومنین علیه السلام است و یک جمعیت نهایتا چهار نفره. اینها می‌شوند جامعه تشیع! رسالتی که آن دوره دارند، خیلی فرق می‌کند با رسالت الان. تدریجا ائمه هداست معصومین علیهم السلام شیعه را جلو برده‌اند و فرهنگ شیعه را بسط داده‌اند. نه از نظر بلوغ فرهنگی، نه از نظر امکانات و نه از نظر سایر جهاتی که لازم بوده. در این موقعیت نبوده‌اند.

حالا مراحل تاریخی سخنی است که باید در جای خودش بحث شود. شیعیان کم‌کم جمعیت کمی پیدا کردند و کم‌کم با هجرت وجود مقدس امام رضا علیه السلام یک نقطه جغرافیایی پیدا کردند. برای یک امت بسیار مهم است که یک کانون جغرافیایی داشته باشد. امام رضا علیه السلام آمدند و بعد هم امام‌زاده‌های جلیل‌القدر مثل فاطمه معصومه (س) این منطقه را منطقه تشیع و منطقه شیعه‌نشین کردند؛ منطقه‌ای که دور

۱. مضمون این روایت با الفاظ متعدد (سه نفر، چهار نفر، هفت نفر) در منابع مختلف شیعه آمده است؛ از جمله: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ النَّاسُ أَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةً فَقُلْتُ وَمَنْ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَأَبُو ذَرِّ الْعِفَارِيِّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَرَفَ أَنَاسٌ بَعْدَ يَسِيرٍ وَقَالَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ دَارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحَى وَأَبَوْنَا أَنْ يُبَاعُوا حَتَّى جَاءُوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْرَهَا فَبَايَعُوا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۴۵.

از مرکزیت خلافت عباسی بود. به اشاره خود حضرت، مأمون به بغداد برگشت و این منقطه، نقطه امنی برای شیعه شد. یک جابه‌جایی در جغرافیای دنیای اسلام اتفاق افتاد و شیعه یک نقطه پیدا کرد و کم‌کم با انقراض بنی‌عباس و حوادثی که بعد از آنها پیش آمد، با عنایت و ولایت امام زمان علیه السلام یک پادشاهی شیعی - نه یک حکومت دینی شیعی - درست شد. یک سلطنت! اما سلطنت شیعی. تا اینکه خدا لطف کرد و شیعه به مرزی از بلوغ رسید که دیگر به پادشاهی قانع نبود و حکومت دینی بر محور نایب امام عصر علیه السلام را می‌خواست که می‌شود حکومت بر محور ولایت ولی فقیه.

ما در این دوره هستیم. در دوره‌ای هستیم که خدای متعال این حکومت بر محور ولایت ولی فقیه را به ما عطا کرده است. در دوره‌ای هستیم که خیلی از مسائل جهانی تغییر کرده و موازنه جهانی به نفع تشیع و به نفع فرهنگ اسلام عوض شده است. اسلام و تشیع یکی از دو قطبی است که در معادلات جهانی تأثیرگذار است.

حالا فرض کنید اگر ما سی سال قبل مثل اصحاب کهف خوابیده بودیم و الان بیدار می‌شدیم، واقعا در شرایطی بودیم که آن موقع آرزوی ما را می‌کردیم و جزء هوس‌ها و آرزوها بود. اگر ما پنجاه سال قبل، در سرآغاز انقلاب امام (ره) یا چهل سال قبل به خواب رفته بودیم و الان بیدار می‌شدیم، واقعا شرایط امروز، یک جامعه غیرقابل تصور برای ما بود؛ مثل اصحاب کهف که وقتی بیدار شدند دیدند اوضاع عوض شده است و حضرت عیسی که آن‌طور با او مبارزه می‌شد، نامش همه‌جا را گرفته است.<sup>۱</sup> واقعا ما در چنین شرایطی هستیم.

الان اگر ما بخواهیم چشم‌انداز خودمان را عصر ظهور قرار بدهیم، رسالتی که الان بر دوش ما می‌آید چیست؟ واضح است که نسبت به وظیفه ما در گذشته خیلی فرق می‌کند. زمانی باید دورهم می‌نشستیم و احادیث ائمه علیهم السلام را می‌خواندیم. چقدر زحمت کشیده‌اند تا این احادیث جمع شده و به یک مجموعه مدون تبدیل شده است و چقدر کار کرده‌اند تا این به یک فرهنگ شیعی تبدیل شده و جامعه بر محور این فرهنگ شکل گرفته است؟! ما خیال می‌کنیم همه شیعیان، همین‌طور فکر می‌کردند که ما الان داریم فکر می‌کنیم؛ این‌طور نیست. این، محصول بیش از هزار سال کار است.

۱. «فَأَخَذَ الْحَبَّازُ يَدَيْ تَمْلِيحًا وَأَذْخَلَهُ عَلَى الْمَلِكِ فَقَالَ مَا شَأْنُ هَذَا الْفَتَى قَالَ الْحَبَّازُ إِنَّ هَذَا رَجُلٌ أَصَابَ كَثْرًا فَقَالَ الْمَلِكُ يَا فَتَى لَا تَخَفْ فَإِنَّ نَبِيَّنا عِيسَى عليه السلام أَمَرْنَا أَنْ لَا نَأْخُذَ مِنْ الْكُفْرِ إِلَّا حُمُسَهَا فَأَعْطَيْنا حُمُسَهَا وَامْضِ سَالِمًا»؛ قصص الانبياء (الراوندي)؛ ص ۲۶۰. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۰۷، «باب قصة أصحاب الكهف والرقيم».

حالا محصول بیش از این هزار سال کار، یک فرهنگ مدون و یک مکتب مدون درست کرده، به- اضافه مقدراتی اجتماعی که ما را یکی از دو قطب جهان قرار داده است. وقتی ما از این نقطه می‌خواهیم به سمت آن جامعه موعود حرکت کنیم، چه رسالتی داریم؟ به تعبیر دیگر چشم‌اندازی که ما برای حکومت- مان و برای وحدت اجتماعی مان- نه برای آحاد جامعه مان- برای پرستش اجتماعی مان، برای تعاون مان، برای مشارکت مان در عبادت و برای بندگی اجتماعی مان می‌خواهیم ترسیم کنیم، این چشم‌انداز چیست؟ و این چشم‌انداز، چه رسالتی بر دوش ما می‌آورد؟ حالا من دوست ندارم این تعبیر را بکنم چون مأنوس نیست: آن دکترینی که ما باید براساس مهدویت برای نظام مان بنویسیم، چیست؟

دشمن شما دیگر به صورت فردی کار نمی‌کند. اگر می‌گوید ما جامعه موعود داریم و به سمت یک جامعه جهانی جهت‌گیری می‌کند، همه مقدرات جهانی را هم به صورت سازمانی می‌خواهد سامان بدهد تا همه تلاش‌هایی که در جهان صورت می‌گیرد، درون آن دستگاه باشد و نتیجه‌اش به نفع آن دستگاه‌ها باشد و راندمانش رسیدن به یک جامعه جهانی مادی باشد. ما هم اگر بخواهیم یک حرکت جمعی داشته باشیم و اگر بخواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و اگر بخواهیم به سمت تحقق دولت حضرت گام برداریم، با توجه به مقدراتی که الان در اختیار ماست و با توجه به این دشمن و رقیبی که در مقابل ماست - که دارد برنامه‌ریزی می‌کند تا کار ما را خنثی کند و فرهنگ تشیع را منزوی و متهم کند و بعد تلاش می‌کند که در قبال این جامعه جهانی، یک جامعه جهانی دیگری بسازد و این را هم شفاف اعلام می‌کند و می‌گوید جنگ، جنگ دو تمدن است که هر دو داعیه جهانی‌سازی دارند - رسالت ما چیست؟ آن برنامه منظم، آن دکترینی که باید بنویسیم چیست؟ آن مسئولیتی که از ناحیه اعتقاد به مهدویت و ولایت امام زمان علیه السلام بر دوش ما می‌آید چیست؟

این، خیلی متفاوت است با اینکه ما بخواهیم فقط ارتباط فردی خودمان را با حضرت تعریف کنیم. بله، در یک دوره اگر ما می‌خواستیم به سمت ظهور حرکت کنیم، باید فقط برای خودمان برنامه‌ریزی می‌کردیم. البته این کار را الان هم باید بکنیم؛ یعنی این طور نیست که اگر ما برای تربیت نفوس، برای تربیت خودمان، برای تربیت آحاد جامعه و برای پرورش انسان‌ها کار نکنیم، بتوانیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم. ولی این برای این دوره کفایت نمی‌کند. بله، در یک دوره وقتی ما می‌خواستیم برنامه‌ریزی کنیم، باید برای اینکه نفوسی را تربیت کنیم و مبلغانی را تربیت کنیم که فرهنگ مهدویت را بسط دهند برنامه‌ریزی می‌کردیم؛ آیا این برای امروز کفایت می‌کند؟ قطعاً این برای تامین رسالت امروز ما، کفایت

نمی‌کند.

#### ۴. آمادگی برای درگیری با دشمن و نقش عاشورا در آن

ما امروز باید برنامه مدوّن دنیای اسلام و برنامه مدوّن جهان تشیع را در قبال برنامه دشمن برای حرکت به سمت ظهور ترسیم کنیم. این، رسالتی است که از ناحیه اعتقاد به مهدویت، اعتقاد به امام زمان علیه السلام و اعتقاد به عصر ظهور بر دوش ما می‌آید.

اگر ما این را پذیرفتیم، حرکت به سمت ظهور به یک سرمایه بسیار عظیم نیاز دارد؛ یعنی وقتی شما این چشم‌انداز را در نظر گرفتید و وقتی شما به دین حداکثری معتقد شدید و وقتی شما به حکومت دینی معتقد شدید و وقتی شما معتقد شدید به اینکه ما باید به سمت جامعه‌ای حرکت کنیم که حقیقتاً حکومت دینی در او محقق می‌شود - همین‌طور که امام (ره) فرمودند و مقام معظم رهبری هم مکرر تکرار کرده‌اند که حکومتی که الان ما داریم، حکومت اسلامی نیست؛ ما به سمت تحقق حکومت اسلامی حرکت می‌کنیم؛ ما اولین گام را برداشته‌ایم؛ این حکومت، حکومتی است در جهت تحقق حکومت دینی؛ گامی است به سمت حکومت دینی - اگر شما به این سمت حرکت کردید، بلافاصله باید بپذیرید که دیگر نمی‌توانید با شرق و غرب کنار بیایید. وقتی دشمن احساس کرد که شما به سمت یک تمدن دارید حرکت می‌کنید، دیگر نمی‌تواند با شما کنار بیاید.

بنابراین آماده‌سازی جامعه شیعه و جامعه جهانی برای عصر ظهور، برای تحمل لوازم این ولایت و برای پرداختن بهای تحقق این ولایت، آن چیزی است که ما باید خود را برایش آماده کنیم. اگر زمانی احساس کنیم که عصر ظهور با حیات اجتماعی ما ارتباطی ندارد (ما زندگی خودمان را می‌کنیم و عصر ظهور هم محقق می‌شود) این، تلقی غلطی است. اگر واقعاً به سمت آن حرکت می‌کنیم و اگر می‌خواهیم برنامه‌ریزی کنیم برای حرکت جمعی به سمت عصر ظهور، باید بدانیم که بلافاصله در اولین قدم، درگیری با دشمن اتفاق می‌افتد؛ دشمنی که نه با نژاد ما مخالف است و نه با اینکه ما در درون تمدن مادی کار کنیم یا حتی رشد کنیم و جایگاه بالاتری پیدا کنیم و رتبه‌مان تغییر کند؛ دشمنی که با ایده ما، با اعتقاد ما به مهدویت، با اعتقاد ما نسبت به حرکت به سمت جامعه حضرت مخالف است. این دشمن، مقابل ما صف‌آرایی می‌کند. این چیزی است که الان ما با آن مواجه هستیم. پس آنچه حرکت به سمت ظهور می‌طلبد، فرهنگ انتظار و آمادگی برای این مقابله است. فراهم کردن همه مقدمات و امکانات و ایجاد تهیاء و یک حرکت همه‌جانبه در مقابل دشمن، آن چیزی است که ما از فرهنگ انتظار توقع داریم.

حالا برای اینکه ما بتوانیم روحیه فداکاری، روحیه گذشت، روحیه سرمایه‌گذاری برای تحقق آن جامعه و روحیه شهادت‌طلبی را در جامعه خودمان احیاء کنیم، بی‌تردید به احیاء فرهنگ عاشورا نیازمند هستیم. در واقع عاشورا هم یک گام بزرگ و یک حرکت عظیم در دستگاه نبی اکرم ﷺ به سمت عصر ظهور است. آشکارترین نقطه درگیری نبی اکرم ﷺ - به شکل بارز و شفاف - با تمامیت دستگاه ابلیس و فراعنه تاریخ، در عاشورا است که در آنجا فرهنگ شهادت محقق شده است. بنابراین اگر از این منظر به عاشورا نگاه کنیم، عاشورا و کار سیدالشهدا ﷺ، مهم‌ترین گامی است که در دستگاه نبی اکرم ﷺ به سمت عصر ظهور برداشته شده است.

حالا احیای آن فرهنگ و تأثیری که آن فرهنگ در آماده‌باش جامعه تشیع برای حرکت به سمت ظهور دارد چیست؟ این، نقطه دوم است. عاشورا چه فرهنگی را ایجاد کرده است؟ ما برای اینکه به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، باید چگونه فرهنگ عاشورا را در جامعه خودمان احیاء کنیم؟ اصولاً مفهوم شهادت چیست؟ و چرا شهادت برای شیعه لازم است؟ و چه ضرورتی داشته که این شهادت اتفاق بیفتد؟ و آیا این ضرورتی که اقتضا می‌کرد شهادت سیدالشهدا ﷺ اتفاق بیفتد، این ضرورت اکنون هم زنده است و اقتضا می‌کند که جامعه شیعه، در یک آماده‌باش تام و تمام به سر ببرد؟

اینها و سلسله سوال‌های دیگری هست که در باب فرهنگ عاشورا باید مطرح شود: فرهنگ عاشورا چیست؟ نقش عاشورا در تحقق جامعه موعود انبیا و اولیا الهی چیست؟ حضرت به چه سمتی حرکت می‌کردند؟ و تأثیری که عاشورا در بیداری تاریخی بشر گذاشته چیست؟

جامعه موعود، جامعه‌ای است که بشر در آن پاک می‌شود، به عبادت خدا می‌رسد و همه به نقطه‌ای می‌رسند که ولایت ولی‌الله را می‌چشند و آن را درک می‌کنند و ظرفیت تحمل ولایت پیدا می‌شود، لذا حقایق و معارف ربانی، حقایق و اسرار ولایت افشا می‌شود و ۲۵ حرف از ۲۷ حرف علم در آن دوره تجلی می‌کند<sup>۱</sup> و همه، اهل اسرار می‌شوند، اهل شهود می‌شوند و به تعبیر من اهل مکاشفه می‌شوند؛<sup>۲</sup> آن چیزی که امروز خواص شیعه دارند.

۱. «عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ جُزْءًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ جُزْءٌ إِنْ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْءَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْحَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ جُزْءًا فَجَبَّهَا فِي النَّاسِ وَصَمَّ إِلَيْهَا الْجُزْءَيْنِ حَتَّى بَيَّنَّهَا سَبْعَةً وَعِشْرِينَ جُزْءًا»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

اگر جامعه موعود چنین جامعه‌ای است و شیعه به آن سمت حرکت می‌کند، به سمت طهارت، به سمت پاکی، به سمت پذیرش ولایت خدا و به سمت عبادت و بندگی حرکت می‌کند، نقش عاشورا در این تهذیب چیست؟ و ما چه رسالتی داریم؟ یعنی عاشورا چه نقشی را ایفا کرده است، ما بخواهیم و نخواهیم؟ و چه رسالتی را برای احیای فرهنگ عاشورا و احیای فرهنگ شهادت بر دوش ما گذاشته است؟ آیا بدون شهادت‌طلبی، بدون آمادگی برای فداکاری و بدون آمادگی برای اینکه انسان تمام هستی خودش را در راه محبوبش فدا کند، آیا رسیدن به آن مقام ممکن است؟ آیا تربیت نفوس، پرورش نفوس، آمادگی برای قرب و آمادگی برای عبادت، بدون آمادگی برای شهادت ممکن است؟ این از یک سو و از سوی دیگر آیا تحقق ولایت ولیّ الله بدون خون‌دادن و شهادت، ممکن و دست‌یافتنی است؟

حالا - ان شاء الله - بعد بحث می‌کنیم که شهادت، یک سکه دو روست. یک روی سکه، فداکاری همه‌جانبه برای تحقق وعده با محبوب است. شهید، آن کسی است که عهده با خدای خودش و با محبوب خودش دارد و همه هستی خودش را پای این محبت می‌ریزد و وفا می‌کند. آیا سلوک و قربی که ما دنبالش هستیم، آن انسانی که باید انسانِ حاملِ ولایتِ ولیّ الله باشد، بدون آمادگی برای شهادت، بدون فراغتِ نسبت به دنیا، بدون رسیدن به مقام زهد و بدون طالب شهادت بودن می‌تواند به آن مقام برسد؟ روی دوم سکه این است: غیر از تولی و ابراز محبت و عشقی که نسبت به خدای متعال و اولیای الهی در مفهوم شهادت هست - التبه تعبیر عشق رسا نیست - تبری، اعلام برائت، موضع‌گیری، درگیری و مقابله با دستگاه دشمن هم در شهادت هست. آیا بدون این دو امر، بدون روح تولی و تبری، بدون روح اعلام وفاداری به محبوب و درگیری با دشمن، رسیدن به آن نقطه موعود و مطلوب، ممکن است یا ممکن نیست؟

ابتدا اعتقاد تشیع را نسبت به فرهنگ ولایت و امامت تبیین کنیم و نگاه ما به امامت و ولایت اولیای معصوم علیهم‌السلام و نقش این ولایت در رهبری بشر و تحقق عبادت باید ترسیم شود. دو، جریان این ولایت و جامعه موعود باید ترسیم شود. آن جامعه موعودی که ما می‌خواهیم به سمت آن حرکت کنیم، چه جامعه‌ای است؟ آیا جامعه‌ای است که یک دام‌پروری مدرن است؟ آیا جامعه‌ای است که در آن رفاه و امنیت مادی هست؟ آیا جامعه‌ای است که در آن بهره‌وری از دنیا توسعه پیدا می‌کند؟ یا نه، چنین جامعه‌ای نیست؟ جامعه موعود انبیا چیست؟

پس اصل ولایت و پایان تاریخ که جریان ولایت ولیّ الله است، باید ترسیم شود. بعد از اینکه ترسیم

شد، حرکت به سمت آن نقطه موعود و تحقق عاشورا در آن نقطه خاص تاریخ و نقش این حادثه عظیم در هدایت همه عالم به سمت عصر ظهور و رجعت و قیامت باید تبیین شود. بعد بر محور این دو، رسالتی که ما در قبال عاشورا و در قبال عصر ظهور داریم، به خصوص در شکل اجتماعی توضیح داده شود. اینها مطالبی است که - ان شاء الله - در جلسات آینده، به آنها خواهیم پرداخت. البته بخشی از این مباحث را در دوره‌ها و سال‌های گذشته تقدیم کرده‌ایم. آنچه که برای تکمیل این بحث باقی مانده است - ان شاء الله - تقدیم می‌کنیم.

### ۵. ضرورت عزاداری سیدالشهدا و آداب آن

این ایام، ایام عزاداری سیدالشهدا علیه السلام است. یکی از این مهم‌ترین کارهایی که ما در این ایام باید انجام بدهیم و ائمه هدايت معصومین علیهم السلام ما را به آن دعوت کرده‌اند و از وظایف جامعه شیعه برای تحقق خلافت امام زمان علیه السلام است، احیای عزاداری سیدالشهدا علیه السلام است. این امر از تأثیرگذارترین امور بر ظهور حضرت و تحقق جامعه مهدوی است. شاید هیچ چیز به اندازه گریه بر سیدالشهدا علیه السلام و توجه به مصیبت حضرت، به شکل حقیقی، در تهذیب نفوس و آمادگی نفوس برای درک عصر ظهور تأثیرگذار نباشد. شاید یکی از جهاتی که ائمه هدايت معصومین علیهم السلام شیعه را به احیای امر عزاداری دعوت کرده‌اند و خودشان هم بیش از همه این امر را احیا می‌کردند، همین بوده است که آماده شدن جهان برای پذیرش خلافت الهی و اعلای کلمه توحید، جز با احیای عاشورا و زنده‌نگه داشتن عاشورا ممکن نیست. اگر در دستگاه الهی برای اقامه کلمه توحید باید خونی ریخته می‌شده، این خون، ریخته شده است. از اینجا به بعد دیگر باید تجلیل شود و زنده‌نگه داشته شود.

لذا ائمه هدايت معصومین علیهم السلام به این امر بسیار توصیه می‌کرده‌اند. روایات در این باب متعدد است. به- خصوص مرحوم ابن قولویه (ره) در کامل الزیارات این روایات را بسیار زیبا جمع‌آوری کرده‌اند.<sup>۱</sup> مرحوم صدوق (ره) این روایت را نقل می‌کنند که ریان بن شیب می‌گوید: در روز اول محرم محضر امام رضا علیه السلام رسیدم. حضرت، مطالب فراوانی را در باب عزاداری سیدالشهدا علیه السلام فرمودند، از جمله اینکه فرمودند: «ریان بن شیب! اهل جاهلیت هم حرمت ماه محرم را نگه می‌داشتند ولی این امت، حرمت این ماه را شکستند و در این ماه، اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به شهادت رساندند و نوامیس حضرت را به اسارت بردند». بعد حضرت جمله‌ای فرمودند که من شرم دارم این جمله را ترجمه کنم ولی چون کلام نورانی امام رضا علیه السلام



است، شاید خود جمله را خدمتتان تقدیم کنم. حضرت فرمودند: «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ اگر برای چیزی می‌خواهی گریه کنی، فقط برای امام حسین علیه السلام گریه کن. هر کجا می‌خواهی گریه کنی، گریه خودت را فقط برای امام حسین علیه السلام قرار بده. این موضوعی است که می‌ارزد برای آن گریه کنی. بعد فرمودند: «فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشُ»<sup>۱</sup>.

در روایت نورانی دیگری آمده است که اگر در روزی نام امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام برده می‌شد، دیگر در آن روز کسی لبخند بر لبان امام صادق علیه السلام نمی‌دید؛<sup>۲</sup> چه محرم و چه غیر محرم.

باز در روایت نورانی است امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی محرم داخل می‌شد، کسی لبخند بر لبان پدر من نمی‌دید تا روز عاشورا که روز عزای پدرم بود.<sup>۳</sup> «السلام عليك يا ابا عبد الله و علي الاوراح التي حلت

۱. «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ يَا ابْنَ سَيِّبٍ أَصَائِمٌ أَنْتَ قُلْتَ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا علیه السلام رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَتَادَتْ زَكَرِيَّا علیه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُسْمِعُكَ يَحْيَى علیه السلام فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِزَكَرِيَّا علیه السلام ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحْرَمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ الْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَاءَهُ وَ اتَّهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا عَفْرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ سَيِّهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ عَنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبْرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ علیه السلام فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ يَا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَا ابْنَ سَيِّبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ علیه السلام أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تُرَابًا أَحْمَرَ يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ بَكِيَّتَ عَلِيِّ الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَدْبَتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَرَّرَ الْحُسَيْنُ علیه السلام يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْعُرْفَ الْمُنْبِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَالْعَنْ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ التَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ يَا ابْنَ سَيِّبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْرَزْ لِحُرْمَتِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْنِكَ بِوَلَانِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَسْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

۲. «عَنْ أَبِي عَمَّارَةَ الْمُشَدِّدِ قَالَ: مَا ذَكَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فِي يَوْمٍ قَطُّ فَرَّقَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَبْسُماً قَطُّ إِلَى اللَّيْلِ»؛ كامل الزيارات، ص ۱۰۱.

۳. «قَالَ الرَّضَا علیه السلام إِنَّ الْمُحَرَّمِ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحْرَمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هُنَاكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سَبِي فِيهِ ذَرَارِيَّتُنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أُضْرِمَتِ التِّرَانُ فِي مَضَارِينَا وَ اسْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونُنَا وَ اسْتَبَلَّ دُمُوعُنَا وَ أَدَلَّ عَزِيرَتَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرِثَتَنَا [يَا أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرِثَتَنَا] الْكَرْبَ [وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِقْتِصَاءِ] فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلَيْتَكَ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يُحِطُّ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا

بفنائک».

دیدم در مراسم زیارت عاشورا از بی بی صدیقه طاهره (س) برای عزاداری کردن بر سیدالشهدا علیه السلام اجازه می گرفتند؛ رسم بسیار خوبی را بنا گذاشتند، کار بسیار خوبی است. وقتی زیارت می روید، به ما می گویند اول اجازه بگیرید، بعد وارد حرم شوید. از چه کسی اجازه بگیرید؟ از خدا، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از ائمه هدایت معصومین علیهم السلام، از ملائکه مقرب<sup>۱</sup>. چون می خواهید وارد محیط ولایت بشوید. همه کسانی که به- نحوی برای ورود به این محیط حق دارند، باید به انسان اجازه بدهند. معنای اذن دخول، این است. این برای آن است که انسان بتواند به محیط ولایت ولی الله راه پیدا بکند؛ از محیط ظاهری اش تا محیط باطنی اش. معنای این حرف، غیر از این نیست. باید به انسان اجازه بدهند تا بتواند در ظاهر عزادارانه امام حسین علیه السلام بنشیند و عزاداری کند. این اجازه تا ورود به ملکوت عزاداری امام حسین علیه السلام لازم است.

در روایتی نورانی است که ابوهارون مکفوف می گوید: محضر امام صادق علیه السلام رسیدم. حضرت فرمودند: «شعر بخوان در مصیبت سیدالشهدا علیه السلام!» اشعاری را انشاء کردم، حضرت گریستند و اهل منزل هم گریستند. صدای ناله و ضجه اهل منزل بلند شد.<sup>۲</sup> بعد حضرت به من فرمودند: «ابوهارون! ملائکه ای که در اینجا می گریستند و من مشاهده کردم، بیش از انسان هایی بودند که گریستند. آنها شدیدتر گریه می کردند».<sup>۳</sup>

یُرَى صَاحِبًا وَ كَانَتْ الْكِتَابَةُ تُغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِي مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام؛ الامالی (للصادق)، ص ۱۲۸.

۱. برای نمونه: «فَإِنِّي أَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوَّلًا، وَ أَسْتَأْذِنُ رَسُولَكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ثَانِيًا، وَ أَسْتَأْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْمَمْرُوضِ عَلِيَّ طَاعَتُهُ فِي الدُّخُولِ فِي سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى بَيْتِهِ، وَ أَسْتَأْذِنُ مَلَائِكَتَكَ الْمُؤَكَّلِينَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُطِيعَةَ لِلَّهِ السَّامِعَةَ؛ المزار الكبير، ص ۵۵؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دوم (اذن دخول).

۲. «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمُكْفُوفِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِي أَنْشِدْنِي فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ لَا كَمَا تُشِيدُونَ وَ كَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ: «مُرَّرْ عَلَيَّ جَدَّتِ الْحُسَيْنِ / فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيَّةِ» قَالَ فَلَمَّا بَكَى أَمْسَكْتُ أَنَا فَقَالَ مَرَّ فَمَرَزْتُ قَالَ ثُمَّ قَالَ زِدْنِي زِدْنِي قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ: «يَا مَرِيْمُ قُومِي فَأَنْدِي مَوْلَاكِ / وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بِكَ كَلِكِ». قَالَ فَبَكَى وَ تَهَابَجَ النِّسَاءُ قَالَ فَلَمَّا أَنْ سَكَنَ قَالَ لِي يَا بَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام فَأَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ - فَقَالَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ ثُمَّ قَالَ مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»؛ كامل الزيارات، ص ۱۰۵.

۳. «عَنْ زَيْدِ السُّحَّامِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَفَرَّبَهُ وَ أَدْنَاهُ، ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ! قَالَ لَيْتَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: بَلَّغْنِي أَنْكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ تُجِدُّ! فَقَالَ لَهُ نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَقَالَ قُلْ فَأَنْشُدْهُ علیه السلام وَ مَنْ حَوْلَهُ حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَ لِحْيَتِهِ، ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ! اللَّهُ لَقَدْ شَهِدَكَ

راهپیدا کردن به ملکوت عزاداری امام حسین علیه السلام و اینکه به ما اجازه بدهند در این ایام وارد فضای ملکوت عالم بشویم و ببینیم آنجا چه خبر است و اینکه در روایات دارد: «چهار هزار ملک برای یاری امام حسین علیه السلام آمدند و وقتی رسیدند که کار عاشورا به پایان رسیده بود و آنها دیگر موفق نشدند حضرت را یاری کنند و به همین خاطر اجازه گرفتند و ماندند و در گرد حرم حضرت و کنار قبر مطهر حضرت، صبح و شب مشغول عزاداری برای حضرت اند و دائم عزاداری می کنند تا عصر ظهور امام زمان علیه السلام در کنار حضرت بیایند و خون خواهی امام حسین علیه السلام را بکنند»<sup>۱</sup> و این حوادثی که در ملکوت عالم این روزها اتفاق می افتد که غلغله ای در ملکوت است و واقعاً

در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

و اینکه به ما اجازه بدهند وارد به ملکوت عالم شویم و ملکوت عزاداری برای امام حسین علیه السلام را درک کنیم و عزاداری امام حسین علیه السلام را لمس کنیم، منوط به اذن خدای متعال است، منوط به اذن اولیای معصوم علیهم السلام ماست و منوط به اجازه امام زمان علیه السلام است که به ما اجازه ورود به آن ساحت باطنی را بدهند و بتوانیم - ان شاء الله - زمانی حلقه عزاداری امام زمان علیه السلام را درک کنیم و صدای ناله حضرت را بشنویم که هر گوشی اگر صدای این ناله حضرت را بشنود، دیگر از او آرامش گرفته می شود «فَلَا تُدَبِّتُكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا»<sup>۲</sup>.

روی این حساس باشید، التماس کنید که این اجازه را بدهند چون عزاداری برای امام حسین علیه السلام مقام عظیمی است؛ جزو اعظم عبادات است؛ هم مطهر است هم مطهر. اشک بر امام حسین علیه السلام هم طاهر

مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْتَنَا أَوْ أَكْثَرَ، وَ لَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرِهَا وَ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ، فَقَالَ يَا جَعْفَرُ أَلَا أَرَيْدُكَ! قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام شِعْرًا فَبَكَى وَ أَبْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ عَفَرَ لَهُ«؛ رجال الکشی، ص ۲۸۹.

۱. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَبْطَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلِكٍ يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَلَمْ يُؤَدِّنْ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ فَرَجَعُوا فِي الْإِسْتِئْذَانِ فَهَبَطُوا وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَهَمَّ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غَيْرَ يَكُونُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رَيْسَهُمْ مَلِكٌ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ فَلَا يَزُورُهُ رَائِي إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ وَ لَا يُودِّعُهُ مُودِّعٌ إِلَّا شَبِعُوهُ وَ لَا يَمْرُضُ مَرِيضٌ إِلَّا عَادُوهُ وَ لَا يَمُوتُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَى جَنَازَتِهِ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ كُلُّ هَوْلَاءٍ فِي الْأَرْضِ يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ علیه السلام»؛ کامل الزیارات، ص ۱۹۲.

۲. [تعبیر حضرت علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به سید الشهداء علیه السلام] «فَلَيْتَ أَحْرَثْتِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَبْتِي عَنْ نَصْرِكَ الْمُقَدُّورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تُدَبِّتُكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهَّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُنْصَابِ وَ عُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ».

است و هم مطهر انسان است. روایت دارد شعله‌های جهنم را خاموش می‌کند.<sup>۱</sup> یک جلوه جهنم، باطن ماست، صفات رذیله ماست و معاصی ماست که خروج از محیط بندگی و ولایت است. گریه بر امام حسین علیه السلام این شعله‌ها را خاموش می‌کند و انسان را دوباره به محیط عبادت و ولایت برمی‌گرداند. خیلی مقام عظیمی است. باید التماس کنیم به امام زمان علیه السلام، التماس کنیم به اولیای معصوم علیهم السلام، به صدیقه طاهره (س) تا شفاعت کنند. اگر ما خودمان را از قبل آماده نکرده‌ایم و اگر تا حالا برای محرم آماده نشده‌ایم، آنها برای ورود به محرم به ما آمادگی بدهند. اولیای خدا از فردای بعد از ماه رمضان و از روز عید فطر، برای ماه رمضان سال آینده و شب‌قدر آن آماده می‌شدند. دوستان ائمه علیهم السلام آنها که شب‌قدرشان در عاشورا و محرم اتفاق می‌افتد، از فردای عاشورا دوباره لحظه‌شماری می‌کنند. محرم که تمام می‌شود، لحظه‌شماری می‌کنند که دوباره محرم بیاید و خودشان را در دریای عزاداری امام حسین علیه السلام بیندازند تا - ان شاء الله - خدا به آنها لطف کند وارد محیط عزا شوند، باطن عزاداری سیدالشهدا علیه السلام را درک کنند، بارقه‌ای از عزای سیدالشهدا علیه السلام به جان آنها بیفتد، با این بلا، سالک شوند و آن راه طولانی برایشان کوتاه شود که «سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ اسْرِع»، «إِنَّ الْحُسَيْنَ... مِصْبَاحٌ هُدًى»<sup>۲</sup> و این چراغ نورانی در دل آنها برافروخته و روشن شود. اگر این کار را نکرديم - که معمولا امثال بنده غفلت داریم - فرصت‌ها می‌گذرد، حالا الان شب اول محرم است. واقعا از امشب جزو برنامه‌هایمان باشد که به صدیقه طاهره (س) التماس کنیم شفاعت کنند، به ما لطف کنند، اجازه بدهند وارد محیط عزاداری سیدالشهدا علیه السلام شویم و آن صفای باطنی عزای سیدالشهدا علیه السلام را درک و لمس کنیم؛ ان شاء الله!

۱. «عَنْ مَسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كُرْدِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام... وَ مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَ لِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدِّهِ فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوجَدَ لَهَا حَرٌّ»؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۲.

۲. روایت معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف سیدالشهداء علیهم السلام: «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰.

گفتار ۲

مهدویت در امتدادِ  
درگیری تاریخی حق و باطل  
(اصول اعتقادی مهدویت)

شب دوم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۲



در فرصتهایی که مزاحم عزیزانم هستم موضوعی را که مورد گفتگو قرار می‌دهم، بحث فرهنگ انتظار و عاشورا، و پیوند بین این دو امر، و مسئولیتی است که از ناحیه انتظارِ ظهورِ حضرت بقیت الله ﷺ از یک سو و توجه به حادثه عاشورا از سوی دیگر بر دوش تک تک ما و بر دوش جامعه ما می‌آید. اگر ما منتظر دولت حضرت بقیت الله ﷺ هستیم، آیا این انتظار، رسالتی هم بر دوش ما می‌آورد؟ یا خیر، فقط منتظر نشستیم که دیگری از راه برسد و کاری انجام بدهد؟ همچنین توجه ما به حادثه عاشورا و این اتفاق عظیمی که رخ داده و هتکی که نسبت به آستان مقدس سیدالشهدا ﷺ شده، آیا بار و مسئولیتی را هم بر دوش ما می‌گذارد؟ آیا غربت سیدالشهدا ﷺ، استنصار حضرت و آن یاری و کمکی که خواستند، تکلیفی هم برای ما معین می‌کند یا خیر؟ این، موضوعی است که می‌خواهیم تقدیم کنیم.

پیشاپیش هم از همه عزیزان خودم عذرخواهی می‌کنم که گاهی بحث‌ها از متعارف منبر خارج می‌شود و سنگین می‌شود. امیدوارم من را ببخشید. دوست ندارم عزیزان را خسته کنم ولی شاید طرح بعضی بحث‌ها در جامعه امروز ما ضروری باشد؛ یعنی جزو معارفی است که در روایات اهل بیت ﷺ آمده یا به آن اشاره شده و ما هم ناچاریم پیرامون آنها بحث کنیم.

بنابراین بحث را از فرهنگ انتظار شروع می‌کنم. این انتظاری که ما داریم، چه اصول و پایه‌هایی دارد و بر اساس چه اعتقاداتی است که منتظر وجود مقدس امام زمان ﷺ هستیم؟ بر اساس این اعتقاداتی که داریم، آن چیزی را که ما منتظر او هستیم چیست؟ این انتظار - که در روایات، فضیلت بزرگی برای آن بیان شده<sup>۱</sup> و گاهی «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ»<sup>۱</sup> معرفی شده، یعنی بالاتر از این، عملی نیست و سرآمد عمل‌ها این

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة في زمان الغيبة و ما ينبغي فعله في

است که انسان‌ها منتظر آن فرج و گشایشی باشند که بناست بشود - مبتنی بر چه اعتقاداتی است؟ انتظار چه چیزی است؟ یعنی بر اساس این اعتقاد، ما منتظر چه تحولی در عالم هستیم؟ باینکه این بحث را مکرر گفته‌ام ولی مجبورم حلقه این بحث را تکمیل کنم؛ لذا فقط اشاره می‌کنم.

بحث از جامعه موعود، بحثی است که مکاتب مختلف به آن پرداخته‌اند. حتی بسیاری از مکتب‌های مادی هم - که اصولاً معتقد به خدای متعال نیستند و معتقد نیستند که یک حکمتی بر دستگاه عالم حاکم است و یک اراده حکیمانه‌ای عالم را به سمت یک هدف پیش می‌برد - به یک جامعه آرمانی معتقدند؛ به قول خودشان یک مدینه فاضله و یک شهر موعود را وعده می‌دهند و آن شهر را توصیف می‌کنند.

الان وقتی لیبرال دموکراسی یک جامعه موعود را تعریف می‌کند، این جامعه موعود را بر اساس اعتقاد به خدای متعال و حکمت حکیمانه او ترسیم نمی‌کند. یعنی معتقد نیست که خدای حکیم، جامعه بشری را به سمت جامعه لیبرال دموکراسی پیش می‌برد بلکه می‌گویند خود عقلانیت بشر تدریجاً رشد می‌کند و به جایی می‌رسد که یک جامعه موعود جهانی و یک جامعه مطلوب را می‌سازد. این اشخاص حتی اگر موحد هم باشند، این اندیشه آنها ربطی به اعتقاد توحیدی‌شان ندارد.

یا رقیب اینها، کمونیسم، که به یک جامعه موعود و به قول خودشان به کمون ثانوی معتقد بود و می‌گفت تاریخ به سمت آن جامعه حرکت می‌کند و به آن نقطه می‌رسد و آن جامعه را هم ترسیم می‌کرد، باز آنها هم معتقد نبودند که یک اراده حکیمانه، جهان را به سمت آن جامعه حرکت می‌دهد؛ چنین چیزی نبود.

اگر در لیبرال دموکراسی مثلاً وعده موج سوم و کلبه الکترونیکی تافلر را می‌دهند یا مکاتب دیگر که سایر مدینه‌های فاضله در دنیا را وعده می‌دهند، چیزی نیست که بر اعتقاد به خدای متعال و اینکه خدای حکیم، عالم را آفریده و همین جهان را در پایان، به یک نقطه مطلوب می‌رساند، مبتنی باشد. چنین چیزی نیست. این طور هم نیست که وقتی یک جامعه موعود را مشخص می‌کنند، برای ما یک مسئولیت الهی تعریف کنند و بگویند: «ما برای رسیدن به آن جامعه موعود مکلف ایم و خدا رسالتی بر دوش ما گذاشته و ما هم باید به اندازه خودمان نقش ایفا بکنیم».

ذلك الزمان».

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّيِّ انْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ»؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۳۶.



### اصل اول: حرکت عالم به سوی منزلگاه مقصود ذیل حکمت و ربوبیت الهی

ولی اعتقاد ادیان الهی به خصوص اسلام و تشیع به «مهدویت» و به «اینکه جامعه جهانی به دست شخصی به نام وجود مقدس امام عصر علیه السلام - که از فرزندان وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله هستند - به یک نقطه صلاح می‌رسد و همه چیز عالم بر مدار حق قرار می‌گیرد» **«يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى»**<sup>۱</sup> و بعد از اینکه همه چیز آشفته شده و بر محور هوی می‌گردد و هوای نفس و شهوات، عالم را می‌گرداند، همه چیز به دست امام زمان علیه السلام بر محور حق و عبادت و بندگی برمی‌گردد و بر این مدار می‌چرخد، ناشی از اعتقاد به توحید است؛ یعنی پشتوانه آن اعتقاد این است.

ما می‌گوییم این طور نیست که جهان، یک عالم مادی بی شعور ازلی باشد بلکه یک خدای حکیم و مدبر، این جهان را آفریده و بعد هم در دل این خلقت، موجودی به نام انسان را آفریده است. انسان هم در دار دنیا آفریده نشده است؛ یعنی آغاز خلقت ما، در این دنیا نیست (انسان موجودی نیست که برای این عالم خاکی آفریده شده باشد. ظرفیت وجودی انسان، بیشتر از این است. استعدادهایی که به انسان داده‌اند، بیشتر از این است که در این دنیا به نتیجه و سامان برسد و فعلیت پیدا کند) بلکه قافله انسانی از دوردست راه افتاده، بعد هم از این عالم عبور می‌کند و وارد عوالم بعدی می‌شود تا می‌رسد به عالم قیامت و آخرت. بهشت است که قرارگاه اوست. البته به نوعی تعبیر «قرارگاه» هم در باب او دقیق نیست. بهشت منزلگاه انسان است؛ آنجاست که انسان منزل می‌کند. این دنیا و عوالم بعدی مَعَبَرِ انسان است تا به آن منزلگاه برسد.<sup>۲</sup>

### اصل دوم: رسیدن به مقام عبودیت، هدف حرکت دنیوی انسان

خدای حکیمی انسان را با ظرفیتی خاص آفریده است. برای اینکه آن ظرفیت‌ها فعال بشوند، او را از عوالمی عبور می‌دهد که متناسب با رشد اوست. یکی از این عوالمی که انسان را از آنها عبور می‌دهد، عالم دنیاست. سوال این است که انسان‌ها برای چه کاری در این عالم دنیا می‌آیند؟ آیا خدای متعال ما را آفریده که بیاییم اینجا بخوریم، بیاشامیم، بخوابیم و غرایز خودمان را ارضاء بکنیم؟! یا نه، آنچه به ما داده، بیش از اینهاست و همه آنها برای این است که ما این سرمایه‌ها را هماهنگ کنیم و همه را با هم در یک مسیر به چرخش بیاندازیم که آن، مسیر عبادت و بندگی خدای متعال است؟

۱. «يُعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»؛ نهج

البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۲. رجوع شود به مباحث فلسفه تاریخ.

حالا اگر ما با تمام وجود همه توانایی‌هایمان را در یک مسیر قرار دادیم و به آنها آهنگ عبادت دادیم به‌گونه‌ای که «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كَلَّمًا وَرِدًا وَ أَحَادًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»<sup>۱</sup> نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که همه استعدادهای ما شکوفا می‌شود، ما به‌اندازه ظرفیت خودمان به قرب می‌رسیم، رحمت خدای متعال را می‌چشیم، دریچه‌های رحمت به‌سوی ما باز می‌شود، سرچشمه‌های رحمت به‌سوی ما می‌جوشد و ما می‌توانیم در نعمت‌های خدای متعال غرق شویم؛ تا درجه ما چقدر باشد: ممکن است به بهشت برسیم و ممکن است در این سیری که داریم، درجات پایین بهشت را هم پشت‌سر بگذاریم و به آنجایی برسیم که به‌تعبیر روایات «مَا لَأَعْيُنٍ رَأَتْ وَ لَا أذُنٌ سَمِعَتْ»<sup>۲</sup> نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است؛ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»<sup>۳</sup> آن چیزهایی که باعث روشن شدن چشم جان انسان است، آن قدر گران‌بهاست که هیچ‌کسی ندیده و نمی‌داند چه خبر است و نمی‌داند خدا برای آنها چه در نظر گرفته است. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» هیچ‌جانی واقف نیست که خدای متعال چه گوهرهایی را در نهان‌خانه خلقت برای اینها پنهان کرده است. این، مسیر ماست و ما باید به این نقطه برسیم. این هم اصل دوم.

### اصل سوم: جایگاه و نقش اولیاء الهی در سیر انسان

بعد از این، اعتقاد دیگر ما این است که ما در رسیدن به مقام توحید و رسیدن به مقام عبودیت - که همه سیر ما باید همین باشد - و رسیدن به نور و رحمت و هدایت، محتاج انبیا و اولیایی هستیم که محور هدایت بشوند. آنها حقیقتاً خودشان عابد و اول مؤحدند، بعد هم جریان هدایت و عبادت و توحید در جهان با سرپرستی آنها و با ولایت آنها و شفاعت آنها واقع می‌شود. ما در رسیدن به مقصد به سرپرستی و ولایت و هدایت آن انبیای الهی نیاز داریم. این هم اصل سوم است. این جزو اعتقادات ما و جزو فرهنگ مسلمان‌هاست.

بنابراین همه ما معتقدیم که خدای متعال برای هدایت ما، برای دستگیری ما و برای اینکه عبادت خدا در عالم جاری شود، انسان‌هایی را فرستاده تا آنها دست بشر را بگیرند و به‌سمت خدای متعال پیش

۱. دعای کمیل.

۲. «[عن امیر المؤمنین علیه السلام]... وَ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ حَسْبِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ فَطَرَتْ مِنْ دُمُوعِهِ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ مُكَلَّلًا بِالذَّرِّ وَالْحَوْهَرِ فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ...»؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷.

۳. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ سوره سجد، آیه ۱۷.

ببرند.

این اعتقاد را قدری عمیق‌تر کنیم و یک لایه از روی این اعتقاد برداریم: اعتقاد شیعه این نیست که خدای متعال ابتدا ما را خلق کرده و ما اصل هستیم. بعد هم برای هدایت ما و برای هدایت عالم، انبیا و این چهارده نور پاک علیهم‌السلام را خلق کرده باشد! این طور نیست؛ بلکه هدف از خلقت، آنها هستند «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ»<sup>۱</sup> و برای عبادت آنها، عالم خلق شده است.<sup>۲</sup> خدای متعال هم متناسب با عبادت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و متناسب با عبادت امیرالمومنین علیه‌السلام، جهان را خلق کرده است؛ مثل اینکه خدای متعال برای ما دست و چشم و گوش و زبان را آفریده است اما ما را برای اینها نیافریده. این طور نیست که خدا جان ما را آفریده تا این چشم بچرخد و بگردد بلکه این دست و زبان و چشم و گوش را برای ما آفریده و متناسب با رشد ما قرار داده است. چشم و گوش و زبانی به ما داده که ما بتوانیم به وسیله آنها رشد کنیم. اصل، رشد ماست. این مرکبی که به ما داده و این قالبی که در این دنیا برای ما خلق کرده، متناسب با رشد ماست، نه اینکه ما را متناسب با او خلق کرده باشد. پس در این نگاه، خدای متعال اولیای الهی را آفریده، آنها اصل اند و بعد جهان را برای عبادت آنها آفریده است.

### اصل چهارم: سیر جمعی و هماهنگ عالم به سوی توحید

البته اینجا یک اصل دیگری هم هست که توجه به آن بسیار مهم است و آن اینکه گاهی ما وقتی می‌گوییم: «خدای متعال، ما را آفریده و به ما چشم داده تا با آن عبادت کنیم، به ما زبان داده تا با آن عبادت کنیم، گوش عطا کرده تا با آن بشنویم و به نوع دیگری با آن عبادت کنیم و خلاصه همه این اعضا را برای عبادت ما داده است و آنها را هم متناسب با ما خلق کرده» گاهی طوری تفسیر می‌کنیم که گویا

۱. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ: كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ آدَمَ وَ حَوَاءَ بِأَرْبَعَةِ وَ عَشْرِينَ وَ أَرْبَعِمِائَةَ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفًا يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتُهُ»؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۷.

۲. نمونه دیگر، روایت ابوسعید خدری از نبی اکرم صلى الله عليه وآله است که در آن آمده: «هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَفْضَلُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ أَنَّ أَبِي آدَمَ عليه‌السلام لَمَّا رَأَى اسْمِي وَ اسْمَ عَلِيِّ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ أَسْمَاءَ أَوْلَادِهِمْ مَكْتُوبًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي هَلْ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَكْرَمُ عَلَيْكَ مِنِّي فَقَالَ يَا آدَمُ لَوْ لَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لَمَّا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبِيئَةٍ وَ لَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَ لَا مَلَكًا مُقَرَّبًا وَ لَا نَبِيًّا مُرْسَلًا وَ لَا خَلْقًا يَا آدَمُ»؛ روضه الواعظين، ج ۱، ص ۸۴.

این گوش و زبان و دست و چشم، هیچ ادراک و شعوری ندارند، در عبادت ما هیچ سهمی ندارند، آنها دیگر «رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندارند، برای آنها ربوبیتی نمی‌شود و خدا آنها را رشد نمی‌دهد و آنها را فقط برای رشد ما خلق کرده است. ما چون خودمان گاهی این کارها را می‌کنیم، به عالم هم همین نگاه را داریم؛ مثل اینکه گاهی وقتی نجاری می‌کنیم، طوری کار می‌کنیم که در آخر کار، بُراده‌ها را دور می‌ریزیم و دیگر، کاری با آنها نداریم؛ چون واقعا آشغال است، به هیچ دردی نمی‌خورد و فقط برای زباله‌دانی خوب است. دستگاه خدای متعال این جور نیست. این طور نیست که خدای متعال اگر بدن را برای ما آفریده، این بدن، زباله باشد و دور ریخته شود. درست است که اصل، وجود ماست و این بدن و پیکره را هم برای ما خلق کرده ولی این بدن را هم به‌گونه‌ای خلق کرده که او هم با عبادت ما رشد می‌کند. او هم اگر در استخدام ماست، چون رشدش در این است که ما با او عبادت کنیم.

بنابراین خدای متعال، جهان را کاملاً هماهنگ خلق کرده است. در این پیکری هم که به ما داده، میل به قرب، میل به عبادت قرار داده است: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛<sup>۱</sup> هرچه در آسمان و زمین است، تسبیح‌گوی خداست، اینها هم موجود زنده‌اند، اینها هم تسبیح می‌گویند. اگر خدا اینها را به انسان داده و برای او آفریده و مسخر او کرده، چنانچه در اختیار اراده مومن قرار بگیرند، آنها هم رشد می‌کنند، آنها هم به قرب می‌رسند، آنها هم به کمال می‌رسند. این مثال گفته‌ام: وقتی مومن غذا تناول می‌کند، این طور نیست که فقط خودش انرژی و توان می‌گیرد و با این انرژی، عبادت می‌کند. درست است که خدای متعال غذا را برای ما خلق کرده، نه ما را برای غذا؛ این غذا توانی است که آن‌افاناً خدا به ما می‌دهد تا با این توان، مجدداً عبادت کنیم، رشد کنیم و وجودمان توسعه پیدا کند. بعد هم ملکوت عالم را طوری خلق کرده که وقتی ما عبادت می‌کنیم، عبادت ما برای ملائکه در آن عالم ملکوت، طعام می‌شود و آنها منتظرند تا این طعام در اختیار آنها قرار بگیرد و با آن کار کنند.

نبی اکرم ﷺ فرمودند: وقتی من به معراج رفتم، دیدم بعضی از ملائکه با خشت طلا و نقره خانه می‌سازند. پرسیدم: جبرئیل! اینها چه می‌کنند؟ گفتند: برای مومنین خانه می‌سازند. پرسیدم: پس چرا گاهی مشغول اند و گاهی دست برمی‌دارند؟ جبرئیل گفت: یا رسول‌الله! اگر برایشان از دنیا مواد و مصالح برسد، اینها می‌سازند. وقتی نرسد، دست برمی‌دارند. گفتیم: مصالحش چیست؟ گفتند: تسبیحات اربعه!<sup>۲</sup>

۱. ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛ سوره جمعه، آیه ۱.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانَ تَفْقُ [بِقِي] وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَتَّبِعُونَ لَبَنَةً مِنْ

حالا اینکه حقیقت این اذکار چیست و چه طور می‌شود که این اذکار به مصالح عالم ملکوت تبدیل می‌شود و ملکوت اعمال ما چیست، اینها سخن دیگری است. ولی در هر صورت، عمل ما یک ملکوتی دارد. وقتی تسبیح می‌گوییم، «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می‌گوییم، این عمل، ملکوتی پیدا می‌کند. وقتی در عالم ملکوت می‌رود، تازه موضوع کار برای ملائکه درست می‌شود و آنها شروع می‌کنند به کار کردن. البته آنها هم مشتاق این کار هستند. خیال نکنید خسته می‌شوند! هرگز از کاری که می‌کنند خسته نمی‌شوند بلکه مشتاق اند. عبادت آنها این است که با اعمال مومنین کار می‌کنند و آنها را به بهشت تبدیل می‌کنند؛ مثل کشاورزی که مشتاقانه دانه را کشت می‌کند و دنبال مزد خودش هست، اینها هم مشتاقانه بر عمل مومن را کار می‌کنند.

می‌بینید که این، یک جریان به هم پیوسته است. بنابراین درست است که خدای متعال طعام را برای انسان آفریده ولی وقتی مؤمن آن را می‌خورد، چون جذب بدن او می‌شود و در واقع از یک مسیر اراده نورانی عبور می‌کند، به انوار عالم ملکوت تبدیل می‌شود. معبر این طعام برای رسیدن عالم ملکوت، اراده مومن است. این هم یک نکته مهم است.

اگر گفته می‌شود خدای متعال، عالم را برای نبی اکرم ﷺ آفریده، معنایش این نیست که به عالم ظلم شده است. حقیقتا رشد عالم، قرب عالم، به ضیافت رسیدن عالم، این است که جذب اراده نبی اکرم ﷺ شود. به تعبیر دیگر شفاعت نبی اکرم ﷺ است که عالم را به قرب و کمال می‌رساند. این معنای این است که «خدا عالم را برای آنها آفریده»؛ معنایش این نیست که دیگران تقاله هستند و دور ریخته می‌شوند. این -طور نیست. دیگران به طفیل حضرت خلق شده‌اند و اگر جذب عبادت ایشان شوند، رشد می‌کنند. اگر اراده یک مومن جذب اراده ولی الله شود، فانی شود، متصل شود، آن وقت خود این اراده، نورانی می‌شود، نور می‌گیرد، پرتو می‌گیرد، رشد می‌کند، به بهشت راه پیدا می‌کند. راه یافتن به ملکوت عالم، از مسیر اراده ولی الله است.

همین طور که اگر مومن این غذا را نخورد، می‌پوسد ولی اگر بخورد، انرژی بدن مومن می‌شود و او با آن انرژی، نماز شب می‌خواند و نماز شب، ملکوت پیدا می‌کند و در نهایت، این طعام، غرق در عالم ملکوت

دَهَبٍ وَ لَبَنَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ زُبَّيْمًا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ زُبَّيْمًا بَيْنَهُمْ وَ زُبَّيْمًا أَمْسَكْتُمْ فَقَالُوا حَتَّى تَجِيئَنَا التَّفَقُّةُ فَقُلْتُ وَ مَا نَفَقْتُمْ فَقَالُوا قَوْلَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِذَا قَالَ بَيْنَنَا وَ إِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا؛ تفسیر القمی،

ج ۱، ص ۲۱.

می‌شود - البته باید از اراده مومن عبور کند - وقتی اراده ما تسلیم ولی‌خدا شد و خود را به او سپردیم و در اراده او جذب و غرق شدیم، از طریق اراده او به عالم بالا راه پیدا می‌کنیم و از طریق عبادت او به قرب خدا می‌رسیم. شاید یک معنای «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عَرِفَ اللَّهَ»<sup>۱</sup> همین باشد؛ به وسیله ما! خدا عبادت می‌شود. به وسیله ما! برای همه معرفت خدا حاصل می‌شود. اگر ما هستیم که باید به مقام معرفت برسیم، زمانی این مقام برای ما حاصل می‌شود که غرق در ولایت ولی‌الله بشویم، جذب در ولایت آنها بشویم، فانی در آن ولایت بشویم. فانی در ولایت معصوم علیه السلام طریق قرب ماست. اگر انسان‌ها برای مقام توحید و برای مقام ولایت خلق شده‌اند و باید به مقام ولایت‌اللهی برسند و باید ولی‌الله بشوند و باید به مقامی برسند که هیچ چیز جز خدا در وجودشان نباشد، راهش این است که از مسیر ولایت و اراده آنها عمل کنند، جذب شوند، فانی شوند، غرق شوند. پس این هم یک اصل!

خدای متعال عالم را برای عبادت نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله و سجده حضرت آفریده ولی اگر عالم، جذب این سجده شد، با سجده ایشان همه عالم به کمال و قرب می‌رسند. حضرت، همه عالم را به سمت خدا حرکت می‌دهد. این، نگاه باطنی است. چهره ظاهری آن همین است که خدای متعال انبیایی را فرستاده و آنها را مأمور کرده است دست ما را بگیرند و به عالم بالا ببرند. خدا ما را برای آن مقام آفریده و انبیا هم بعد از اینکه خودشان این مسیر را طی کرده‌اند، آمده‌اند دست ما را هم بگیرند و به عالم بالا ببرند. یک مقدار باطنی‌تر مسئله، این است که عالم برای عبادت نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله خلق شده و هر کس می‌خواهد رشد کند و به کمال برسد باید جذب عبادت حضرت شود. این هم یک اصل!

### اصل پنجم: خلقت تبعی جبهه شیطان و درگیری او با جبهه حق

در کنار این جریان، یک جریان دیگری هم اتفاق افتاده است: خدای متعال وقتی اراده و اختیار را آفرید و به موجوداتی اجازه داد که تصمیم بگیرند و خودشان مسیر خودشان را معین کنند، معصیت و

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عَرِفَ اللَّهَ وَ بِنَا وَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدًا حِجَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عِبَدَ اللَّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمُ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَ لَاءَةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَشْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

عصیان هم اتفاق می‌افتد. پس یک دستگاه دیگری هم درست می‌شود به نام دستگاه ابلیس، دستگاه معصیت، دستگاه فراعنه تاریخ.

ولی غرض خدای متعال این نبوده است که دستگاه ابلیس را خلق کند. این طور نیست که این دستگاه، هدف اصلی خلقت باشد؛ یعنی این طور نیست که خدای متعال در کنار خلقت نبی اکرم ﷺ و خلقت بساط عبادت و بندگی حضرت و ملکوت عالم و عالم ملائکه و عالم انوار و مومنین، یک دستگاه موازی هم خلق کرده باشد و دو هدف مستقل، در عرض هم از این دو دستگاه داشته باشد و آن دستگاه (دستگاه ابلیس، دستگاه شیطنت، دستگاه استکبار) هم مهم باشد! این طور نیست. خلقت آن دستگاه، یک خلقت تبعی است. مهلت او، یک مهلت تبعی است. اراده‌ها در عالم دنیا باید دو راه داشته باشند تا بتوانند اختیار کنند، انتخاب کنند و رشد کنند.

دو دستگاه در عالم درست شده و این طور نیست که خدای متعال فقط دستگاه نبی اکرم ﷺ را امداد کند. بله! هدف اصلی، دستگاه امام زمان علیه السلام و دستگاه نبی اکرم ﷺ است و این دستگاه است که امداد می‌شود ولی به تبع این دستگاه، دستگاه ابلیس هم امداد می‌شود ﴿كَلَّا نُمِدُّ هُوَآءَ وَ هُوَآءٍ﴾<sup>۱</sup>. به او هم مهلت داده می‌شود ولی به تبع است.

رشد و امداد دستگاه ابلیس، موازی دستگاه حضرت نیست. تا جایی کمک می‌شود که در مسیر کمال عالم، در مسیر کلی عبادت نبی اکرم ﷺ و در مسیر رشد حقیقی عالم است. لذا مهلتی هم که به او می‌دهند و کمکی هم که به او می‌کنند، متناسب است. این طور نیست که او اگر می‌خواهد دستگاه ایمان را برچیند - همان طور که روز اول رجز خواند و گفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup> بر سر راه مستقیم‌شان می‌نشینم و ﴿لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ﴾<sup>۳</sup> در دل‌شان اُمنیه و هوس ایجاد می‌کنم و به آنها فرمان می‌دهم و ﴿لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۴</sup> دنیا را در نظرشان زیبا می‌کنم و آنها را اغوا می‌کنم - خدای متعال به او اجازه دهد هر کاری می‌خواهد، بکند و هرگونه اغواگری که می‌خواهد، بکند. این طور نیست بلکه محدود است. لذا به او می‌گویند: هر کار که می‌خواهی بکن ولی بر بندگان من مسلط

۱. ﴿كَلَّا نُمِدُّ هُوَآءَ وَ هُوَآءٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ سوره اسراء، آیه ۲۰.

۲. ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِّي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۶.

۳. ﴿وَ لَأَضِلُّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَكْفُرْ حَلَقَ اللَّهُ وَ مَنْ يَخِذِ السَّيْطَانَ وَّ لِيَا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۴. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيَنِّي لِأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

نمی‌شوی ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾<sup>۱</sup> او می‌گوید: تا قیامت به من مهلت بده ﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾. می‌گویند: نه، مهلت تو، مهلت معینی است ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>۲</sup>؛ این طور نیست هرچه تو بخواهی، بدهیم. پس این هم یک اصل: یک دستگاه دیگری هم در این عالم هست، دستگاه استکبار.

بین این دستگاه و دستگاه توحید جنگ و درگیری است. این درگیری هم از سرآغاز بوده و ادامه خواهد داشت؛ درگیری بین ایمان و کفر، بین استکبار و عبادت، و بین تقوا و معصیت. این درگیری در عالم بوده و فقط دو دستگاه هم در عالم درست شده است.

اعتقاد ما به مهدویت، چنین اعتقادی است. همه اینها در آن هست. دستگاهی که در خلقت است: دستگاه انبیا و اولیا، و دستگاه شیاطین و فراعنه تاریخ و کفار و منافقین است. بین اینها هم درگیری و جنگ است. موضوع درگیری چیست؟ آیا موضوع اصلی درگیری، بر سر دنیا و جلوه‌های دنیاست یا نه، موضوع اصلی درگیری، بر سر ایمان و کفر است، بر سر عبادت و معصیت است؟ انبیا می‌خواهند عالم را به سمت عبادت خدا ببرند، ابلیس هم می‌خواهد عالم را به سمت معصیت ببرد. انبیا می‌خواهند ارواح را جمع کنند، آنها را هدایت کنند، به یک روح واحد تبدیل کنند و همه با هم هماهنگ، خدا را عبادت کنند. همان طور که یک انسان می‌خواهد همه توانایی‌هایش، لشکر اراده‌اش، روحش، فکرش و حواسش را هماهنگ کند تا همه، خدا را عبادت کنند، انبیا هم می‌خواستند همه ارواح را هماهنگ کنند تا یک آهنگ داشته باشند: آهنگ عبادت، آهنگ بندگی؛ همه زندگی مردم بشود خداپرستی.

پس اساس نزاع از اینجا شروع می‌شود که انبیا می‌خواهند عبادت خدا را تبدیل کنند به همه زندگی بشر، همه زندگی اجتماعی و تاریخی بشر بشود عبادت. شیطان و ابلیس و دشمنان انبیا هم می‌خواهند همه زندگی بشر را تبدیل کنند به استکبار و نفسانیت و پرستش نفس و ارضای نفس. این، اساس درگیری در جهان است.

انبیا می‌خواهند پرستش اجتماعی و تاریخی خدای متعال را راه بیندازند. نه تنها می‌خواهند یکی یکی نفوس را هدایت کنند بلکه می‌خواهند این نفوس را به هم‌گره بزنند - مثل قوای ما که به هم‌گره خورده و ما یک انسان شده‌ایم - همه یک روح بزرگ بشوند و این روح بزرگ، خدا را بر محور عبادت انبیا عبادت کند.

۱. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ ابْتَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۴۲.

۲. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛ سوره ص، آیات ۷۹ - ۸۱.



ابلیس هم می‌خواهد همه ارواح را دور خودش جمع کند و بیماری مُسری خودش، استکبار خودش، شیطنت خودش، گردن‌فرازی خودش در مقابل خدا و اولیای خدا، و عداوت خودش با خدا و انبیا و اولیا را به همه سرایت دهد<sup>۱</sup> تا همه در مسیر دشمنی با خدا حرکت کنند و همه دنبال نفس‌شان باشند. این دو جریان در عالم درگیر می‌شوند.

### اصل ششم: رشد تدریجی عالم به سوی کمال

اصل دیگر این است که بلوغ عالم در چشیدن طعم عبادت و بندگی و آمادگی عالم و رشد ظرفیت انسان‌ها به حدی که با همه وجودشان مشتاقانه خدا را عبادت کنند - یعنی این‌طور نباشد که گاهی با خدا باشند و گاهی از خدا جدا بشوند - این، تدریجا اتفاق می‌افتد.

وقتی انسان تصمیم می‌گیرد موحد و خالص بشود، باید منازل و مراحل را پشت‌سر بگذارد. این‌طور نیست که شب بخوابد و صبح بیدار بشود، موحد شده باشد. باید سال‌ها رنج و زحمت بکشد، قدم‌به‌قدم طعم ایمان را بچشد؛ «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدَ فِي الدُّنْيَا»<sup>۲</sup> بر قلوب شما حرام است شیرینی ایمان را بچشید تا زمانی که از دنیا فارغ شوید. تا دل از دنیا نکنید و از سر سفره دنیا برنخیزید، شیرینی عبادت و ایمان در کام شما زنده نمی‌شود و آن حلاوت‌ها را نمی‌توانید بچشید.

چه‌طور وقتی مومن می‌خواهد حرکت کند، آرام‌آرام پیش می‌رود، قدم به قدم سیر می‌کند تا به مقامی می‌رسد که کم‌کم غرق می‌شود و جذب می‌شود و به مقاماتی که ارباب معرفت گفته‌اند و در معارف ما هم آمده می‌رسد و در آن مقام جز خدا دیگر نمی‌بیند و هرچه می‌بیند خدا می‌بیند و به‌تعبیر آقایان، فانی می‌شود (اراده‌اش در مشیت خدای متعال فانی می‌شود) و جز آنچه خدا می‌خواهد نمی‌خواهد و جز آنچه خدا می‌پسندد نمی‌پسندد، چه‌طور این، تدریجا اتفاق می‌افتد، بشر هم اگر بخواهد در سیر اجتماعی خودش به جایی برسد که بفهمد همه زندگی‌اش، همه همکاری‌هایش، همه تعاون‌هایش، همه همدلی‌هایش و همه همفکری‌هایش، همه، باید آهنگ خدا پیدا کند، همه، باید آهنگ سجده خدا داشته

۱. اشاره به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام از شیطان در نهج البلاغه: «فَاخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّبَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ يَسْتَفْرِّقَكُمْ بِنَدَائِهِ وَ أَنْ يُجَلِّبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ [رَجْلِهِ] فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَ أَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «التحذیر من الشیطان».

۲. «عَنْ حُفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الرَّهْدُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا يَجِدُ الرَّجُلُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى لَا يُيَالِيَ مِنْ أَكْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَرْهَدَ فِي الدُّنْيَا»؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۲۸.

باشد و همه غرق در سجده خدا بشوند، این، امری است که تدریجا اتفاق می‌افتد. این امر تدریجی هم بر محور ولایت معصومین علیهم‌السلام اتفاق می‌افتد. آنها هستند که ولایت و سرپرستی‌شان آرام‌آرام بشر را رشد می‌دهد. یک معلم اخلاق و یک مربی که یک شاگرد و یک سالک را رشد می‌دهد چه می‌کند؟ این شاگرد قدم‌به‌قدم تحت سیطره روح این مربی قرار می‌گیرد. آنها که مربی دارند، آنها که معلم الهی دارند، آنها که خدا یک معلم برایشان می‌فرستد، چه اتفاقی برایشان می‌افتد که رشد می‌کنند؟ حقیقت این است که یک معلم الهی، تدریجا این شاگرد را جذب روح خودش می‌کند و از عبادت خودش و از سرمایه‌ای که خدا به او داده برای رشد این شاگرد سرمایه‌گذاری می‌کند؛ مثل مادری که کودک را شیر می‌دهد و او را تغذیه می‌کند. حقیقتا اگر مربی، معلم الهی باشد، این طور است؛ این روح را تحت تربیت می‌گیرد، تدریجا او را سیر می‌دهد، هدایت می‌کند، جذب می‌کند و با خودش می‌برد. سیر عالم به سمت عبادت و اینکه جهان به بلوغی برسد که همه مومنین بخواهند با همه وجود، خدا را عبادت کنند، این، یک سیر تدریجی است و باید مراحل پشت‌سر گذاشته شود؛ مثل یک انسانی که در زندگی فردی‌اش می‌خواهد به توحید برسد؛ این، قدم‌به‌قدم می‌رسد: اول ممکن است شرک آشکار هم داشته باشد. زیر نظر مربی قدم‌به‌قدم کار می‌کند تا اینکه تدریجا شرک جلی می‌رود ولی شرک خفی در باطنش می‌ماند. آن شرک‌های آشکار را برمی‌دارد ولی شرک‌هایی در لایه‌های پنهانی و اخفی می‌ماند. اگر با این مربی حرکت کرد، کم‌کم صاف می‌شود، خالص می‌شود، شیطنت‌هایش، ناخالصی‌هایش، هوی‌هایش، تعلقاتش به دنیا، تعلقاتش به ابلیس و استکبارش گرفته می‌شود و می‌شود یک روح خاشع خاضع عابدِ موحد.

اینکه انسان‌ها بخواهند به صورت اجتماعی به جایی برسند که نه فقط در زندگی فردی‌شان خدا را بخواهند بلکه همه همفکری‌شان، همه همدلی‌شان و همه همکاری‌شان هم شدت پیدا کند و هم آهنگ خدا را داشته باشد و لحظه‌به‌لحظه همدل‌تر شوند، همفکرتر شوند، همکاری‌تر شوند و این تعاون و همکاری‌شان آهنگ عبادت پیدا بکند، این، امری است که دفعتا واقع نمی‌شود؛ یعنی ممکن نیست در زمان حضرت نوح علیه‌السلام این اتفاق بیفتد؛ ممکن نیست این اتفاق در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حتی در آغاز ظهور اسلام اتفاق بیفتد. این چیزی است که باید انبیا یک‌به‌یک بیایند و فداکاری کنند، ایثار کنند، - بعد عرض می‌کنم - بلاها را تحمل کنند تا عالم قدم‌به‌قدم با بالای انبیا و با بالای مومنین رشد کند. بفهمند که باید خدا را پرستید و باید از بت‌پرستی آزاد شد. پس این، یک امر تدریجی است.

### اصل هفتم: وساطت و شفاعت اولیاء در عبادت جمعی و تاریخی عالم

اصل دیگری که به عنوان یک اصل اساسی در انتظار است این است - البته جای تأمل و دقت دارد - : همین طور که اشاره کردیم اگر یک سالک بخواهد به خدا برسد، باید یک معلم راه رفته قدم به قدم او را ببرد و جذب کند و شفاعت کند. در این سیر سالک، این معلم الهی حقیقتاً عبادت می کند که از او دستگیری می کند. بی کار که نیست، هوس که ندارد. خودش عبادت کرده، حالا مأموریت پیدا کرده دست این شاگرد را بگیرد. شما شنیده اید گاهی فلان معلم الهی مثلاً به هندوستان سفر می کرده است. می پرسیدند: «آقا! هندوستان چه کاری داشتید؟» می گفته است: «نفس مستعدی آنجا بود و من مأموریت پیدا کردم بروم دستش را بگیرم و یک قدم جلو ببرم». این معلم الهی که دنبال هوس نیست، دنبال هوی نیست. او می گردد آن مأموریت الهی را پیدا می کند و به عنوان عبادت، این بار را به دوش می کشد و از یک نفس مستعد شفاعت می کند و حتی برای او سرمایه گذاری هم می کند؛ از جان خودش، از خواب خودش، از مناجات خودش و از عبادت خودش سرمایه گذاری می کند. آنها که معلم الهی بودند، این طور بودند. فقط دستورالعمل نمی دادند. لحظه به لحظه از شاگرد مراقبه می کردند، نصف شبها دعا می کردند، سرمایه گذاری فراوان می کردند تا یک نفر را از آب و گل بیرون بیاورند. این، معلم است که باید سرمایه گذاری کند. البته شاگرد هم باید مستعد باشد و قدم به قدم استعدادش را بروز بدهد. اگر جایی توقف کرد، معلم هم دیگر توقف می کند.

اگر عالم می خواهد جذب در عبادت شود، عبادت اجتماعی و تاریخی اتفاق بیفتد، همه عرصه های زندگی بشر بشود خدا و بوی خدا بدهد، ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> پیدا بکند، روح ایمان در همه زندگی بشر جاری شود، همه عالم بشود یک سجده خدا و اگر عالم می خواهد به جایی برسد که وقتی کسی از مقام بالا، ملکوت عالم را نگاه کند، ببیند همه بشریت در حال سجده اند، همه عالم شده کعبه، همه عالم شده مسجد، می آشامند سجده است، می خورند سجده است، همکاری می کنند سجده است، تمدن می سازند سجده است، فکر می کنند سجده است، می خوابند سجده است، همه چیز، سجده است - آن هم نه اینکه تک به تک خدا را سجده می کنند، نه! همه جهان در حال سجده اند - اگر عالم می خواهد به این نقطه برسد، چه اتفاقی باید بیفتد؟ آن اتفاق این است که ولی خدا آرام آرام دست جهان را بگیرد و با ولایت

۱. تعبیری در قرآن کریم: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۸.

خودش عالم را جلو ببرد؛ «دستم بگرفت و پا به پا برد». <sup>۱</sup> معنای «أَنَا وَ عَلِيَّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» <sup>۲</sup> ما دو پدر این امت هستیم، همین است. امام مثل مادرِ مهربان است، مثل برادرِ مُشْفِق است. <sup>۳</sup> واقعا نبی اکرم ﷺ شفاعت می‌کند. کسی که معراج رفته، «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان»، <sup>۴</sup> جبرئیل به ایشان عرض می‌کند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ»؛ <sup>۵</sup> جایی پا می‌گذاری که احدی پا نگذاشته و من جبرئیل هم اگر یک سرانگشت جلو بیایم می‌سوزم (مجاز نیستم، نمی‌توانم)، چنین انسانی از معراج برمی‌گردد و با ما خاکی‌ها همنشین می‌شود؛ واقعا چه کار دارد؟ آیا غیر از این است که دارد با این ارواح و نفوس کار می‌کند و گام به گام این روح‌ها را دورهم جمع می‌کند و به همدیگر گره می‌زند و عبادت درست می‌کند؟!

این را قبلاً <sup>۱</sup> توضیح داده‌ام اما اینجا یک مقداری این مطلب را باز کنم. اگر انسان‌ها بخواهد رابطه- هایشان و همه زندگی‌شان به عبادت خدا تبدیل شود، اولاً باید دائماً رابطه‌هایشان گسترش پیدا کند، با هم مرتبط شوند، با جهان هم مرتبط شوند، نباید رابطه‌ها را قطع کنند؛ ثانیاً همه ارتباط‌ها باید از محور ارتباط با ولی‌خدا عبور کند. آن محور باید محور هماهنگی همه رابطه‌ها باشد. اگر می‌خورد، ارتباط با غذایش از محور ارتباط با ولی‌خدا باشد. اگر دوست می‌گیرد، ارتباط با دوستش از محور ارتباط با ولی‌خدا باشد.

این مثال را مکرر عرض کرده‌ام: ارتباط‌هایی که شبکه‌های مخابراتی با هم برقرار می‌کنند، همه از طریق شبکه مرکزی است. همه ارتباط‌ها از آنجا عبور می‌کند. ارتباط جامعه مومنین هم همین‌طور است. همه ارواح، بر محور ولی‌خدا قدم‌به‌قدم رشد می‌کنند و به جایی می‌رسند که همه جذب در ولایت ولی‌خدا می‌شوند. همه، با آهنگ سجده او خدا را عبادت می‌کنند؛ «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ».

جامعه موعودی که ما به دنبال آن هستیم، چنین جامعه موعودی است. این اعتقادات، پشت سر آن

۱. «دستم بگرفت و پا به پا برد/ تا شیوه راه رفتن آموخت»؛ مصرعی از شعر «مادر» ایرج میرزا.

۲. حدیث معروف رسول خدا ﷺ که در منابع شیعه و عامه ذکر شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴، «باب أن الوالدین رسول الله و أمير المؤمنین صلوات الله علیهما».

۳. برای نمونه در روایت معروف و مفصل امام رضا علیه السلام در توصیف مقام امامت آمده است: «الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُّ الشَّفِيقُ وَالْأُمُّ الْبُرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان/ قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو»؛ بیتی معروف از حافظ شیرازی.

۵. در روایت ابن عباس از معراج آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَاتَّهَى إِلَى الْحُجْبِ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ تَقَدَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أُجَوِّزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ»؛ مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶. رج به سخنرانی دهه اول محرم هیئت ثارالله سال ۹۲

است. این طور نیست که بگوییم: «آقا! اربابه تاریخ، جبراً به سمت جایی حرکت می‌کند. ما هم کارهای نیستیم!» ما می‌گوییم: ربوبیت خدای متعال، عالم را به سمت عصر ظهور می‌برد؛ چون عالم را برای آنجا آفریده است. مهلت دستگاه ابلیس و باطل تمام می‌شود. برای باطل و دنیاپرستی، عالم را خلق نکرده‌اند. این که لغو و لهو است. مهلت او تمام می‌شود. جریان عبادت، فراگیر می‌شود. این، معنای جامعه‌موعود است.

این جریان ربوبیت خدای متعال از طریق ولایت انبیا و اولیا تدریجاً عالم را می‌برد. این ولایت، واسطه عبادت و قرب است. عصر ظهور، عصری است که همه اراده‌های مومنین در همه رابطه‌هایشان و در همه تصمیم‌گیری‌هایشان غرق در ولایت ولی‌الله است و مومنین به تبع او تصمیم می‌گیرند؛ دست و چشم و گوش و زبان ولی‌خدا می‌شوند؛ لذا به تبع او سجده می‌کنند. همان طور که اندام ما به تبع ما سجده می‌کند، همه مومنین به تبع ولی‌خدا سجده می‌کنند.

شما این روایات را چه طور معنا می‌کنید؟! روایاتی که طینت مومن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «ارواح مومنین، از مرتبه بدن ما آفریده شده است. بدن ما از علیین است و روح مومن هم از علیین است؛ لذا به ما متمایل اند»<sup>۱</sup>. همین طور که بدن ما تابع روح ماست، متمایل به روح ماست. بدن ما وابسته به روح ماست لذا از اراده ما تبعیت می‌کند؛ وابسته به روح دیگری نیست و از اراده دیگری تبعیت نمی‌کند. ارواح مومنین، به امام وابستگی دارند و به منزله پیکره منفصل امام هستند؛ با سجده امام، سجده می‌کنند. عصر ظهور، عصری است که همه عالم، غرق در عبادت اند بر محور سجده ولی‌الله الاعظم. در این عصر هیچ چیز جز عبادت نمی‌بینید. طعم ایمان چشیده می‌شود. نه فقط انسان‌ها - یک قدم بروید جلوتر - همه عوالم خلقت، هماهنگ خدا را عبادت می‌کنند الا دستگاه ابلیس که شکست می‌خورد و منزوی می‌شود.<sup>۲</sup> دیگر، دوران امداد و کمکی که خدای متعال به او می‌کند، به پایان می‌رسد. اعتقاد به

۱. «عَنْ أَبِي الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا أَبَا الْحَجَّاجِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ شِعْتَنَا مِنْ طِينَةِ دُونَ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ فَقُلُوبُ شِعْتِنَا مِنْ أَبْدَانِ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ طِينِ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينِ أَخْبَثَ مِنْ ذَلِكَ وَ خَلَقَ شِعْتَهُمْ مِنْ طِينِ دُونَ طِينِ سَجِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طِينِ سَجِّينَ فَقُلُوبَهُمْ مِنْ أَبْدَانِ أَوْلِيكَ وَ كُلُّ قَلْبٍ يَحْرُجُ إِلَى بَدَنِهِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۱۴، «باب فيه خلق أبدان الأئمة عليهم السلام و قلوبهم و أبدان الشيعة و قلوبهم لئلا يدخل الناس الغلو في عجايب علمهم».

۲. «عَنْ وَهْبِ بْنِ جَمِيْعٍ مَوْلَى إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ إِبْلِيسَ ﴿رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ قَالَ

جامعه موعود، چنین اعتقادی است.<sup>۱</sup>

### اصل هشتم: نقش ما در حرکت عالم به سوی عصر ظهور

حالاً یک اصل باقی می ماند: نقش ما چیست؟ نقش خدای متعال روشن است. اراده حکیمانه اوست که آنافاناً با حول و قوه خود، جهان را به سمت عصر ظهور می برد. نقش ولی الله الاعظم پیداست. او محور خلقت عالم است و روح هستی است. با عبادت اوست که عالم به سمت عصر ظهور حرکت می کند. او همان طور که نام شریفش است، «قائم» است. او واقعا بر سر کار خود هست. او که غافل نیست. ممکن است ما بخوابیم و غافل شویم ولی او آنافاناً دارد کار می کند، عالم را اداره می کند و به سمت عصر ظهور پیش می برد. ما چه کاره ایم؟ آیا اراده های ما صفر است؟ یا ما هم در این جریان نقش داریم؟ ما هم باید در این جریان تلاش کنیم و وجود خودمان را وقف این راه کنیم و همه وجود ما غرق در این راه شود. از اینجاست که رسالت ما آغاز می شود. ما چه باید بکنیم؟ اول کاری که باید بکنیم این است که خودمان را طوری بسازیم و به گونه ای تربیت کنیم که بتوانیم این بار را بکشیم. خیال نکنیم تحمل این بار، آسان است «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»<sup>۲</sup>. خیال نکنیم که اگر ما روی نفوس خودمان کار نکنیم و اگر ما خودمان را آماده نکنیم، می توانیم بار ولایت را برداریم و غرق در عبادت ولی خدا شویم و با تمام وجود به جذبه های معنوی او برسیم. این طوری نیست.

باید بدانیم که اراده ما یا در دستگاه نبی اکرم ﷺ است یا در دستگاه ابلیس. من نمی خواهم بگویم اراده ما، خیلی کارساز است، نه! مرحوم مجلسی (ره) نقل فرموده اند که وقتی نمود آن آتش عظیم را به پا کرد تا وجود مقدس ابراهیم خلیل ﷺ را بسوزاند، زنبور عسل ظاهراً بال خودش را تر کرده بود و روی آتش می پاشید و می خواست این آتش را خاموش کند. پیداست این، کار او نیست. این آتش، با امر خدا آرام

فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۱۰۰﴾ قَالَ لَهُ وَهَبُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ قَالَ يَا وَهَبُ أَتَحْسَبُ أَنَّهُ يَوْمٌ يَبْعَثُ اللَّهُ فِيهِ النَّاسَ إِنَّ اللَّهَ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُ فِيهِ قَائِمًا فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ قَائِمًا كَانَ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ جَاءَ إِبْلِيسَ حَتَّى يَجْتُو بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَيَقُولُ يَا وَيْلَهُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ الْيَوْمَ هُوَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹. «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

۲. «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ وَ لَا تَحْمَلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد ﷺ أن أمرهم صعب مستصعب».

می‌گیرد ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۱</sup> ولی این زنبور داشت کار خودش را انجام می‌داد. ما که نمی‌توانیم کار ولی خدا را انجام بدهیم ولی می‌توانیم کار خودمان را انجام بدهیم. کار خودمان را که نباید روی دوش ولی خدا بیندازیم. خودمان را که باید برسانیم و برای این کار باید تلاش کنیم؛ هرچند رسیدن ما هم به شفاعت آنهاست. اگر آن‌افاناً ولی خدا روح ما را جذب نکند و آن هدایت باطنی نباشد، محال است کسی به خدا برسد. ولی اجابت که دیگر کار ماست؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾<sup>۲</sup> اوست که دعوت می‌کند، اوست که فرامی‌خواند، اوست که جذب می‌کند. اگر اجابت کردی، قدم‌به‌قدم پیش می‌بردی؛ ولی اجابت، کار ماست. ما این نقش را داریم و این، حداقل کاری است که باید بکنیم.

اگر اراده‌های مومنین به هم‌گره خورد و حبس بر ولی خدا شد،<sup>۳</sup> ممکن است زمینه‌سازی برای آن حرکت عظیم هم اتفاق بیفتد. چیزهایی که ما باید دنبال کنیم، از اینجا شروع می‌شود. پس اعتقاداتی که پشتوانه انتظار ماست این است: عالم بر اساس ربوبیت خدای متعال و بر محور عبادت و ولایت انبیا و اولیای معصوم و این چهارده نور پاک علیهم‌السلام و بر محور ولایت امام عصر علیه‌السلام در حال حرکت به سمتی است که همه اراده‌های مومنین جذب بر ولایت ولی‌الله می‌شوند و آهنگ جهان یکپارچه آهنگ عبادت و سجده می‌شود. اگر گوشه باشد که نجوای اهل زمین در عصر ظهور را از دور بشنود، جز نجوای «لا اله الا الله»، جز آهنگ عبادت نمی‌شنود. همه زندگی آنها یک آهنگ دارد البته بر محور عبادت ولی‌خدا.

گاهی به نظرم می‌آید شاید آیه شریفه ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را باید این طور معنا کرد: همه ما تنها گرد ولی‌الله و به تبع ایشان جرأت می‌کنیم بگوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. حقیقت عبادت برای ایشان است. نوکر یکی از مسئولین زمان پهلوی گفته بود: «من و فلانی ماهی ۹۵ هزار تومان حقوق

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. اشاره به تعبیری در روایت امام باقر علیه‌السلام: «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَأَسْطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا انْتِظَارًا لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ علیه‌السلام يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَتَرَى مِنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرًا قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أَدْرَكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ كَانَ كَالْمَقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلَّ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۴۴.

می‌گیریم؛ صد تومان برای من است و بقیه، حقوق اوست». جریان این ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همین است. همه عبادت‌ها را حضرت می‌کند! گفته بود که آن خارکن خار می‌کند، من هم «اهنش» را می‌گفتم؛ سهم ما این است. البته در همین سهم، آنچه باید به ما برسد، می‌رسد.

علی‌ای‌حال آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، چنین امری است و ما هم - با این نگاه که عالم دارد حرکت می‌کند و ما صاحب اراده‌ایم - در این عبادت عظیم که دارند همه عالم را به سمت بندگی خدای متعال هدایت می‌کنند، باید نقش ایفا کنیم. اول نقشی که باید ایفا بکنیم این است که خودمان مهتدی باشیم، این هدایت را بپذیریم، از آن ابا نکنیم و خودمان را آماده کنیم که البته این، کار خیلی سنگینی است. دوم اینکه بتوانیم متناسب با ظرف خودمان و در جایگاه خودمان، هادی باشیم.

در دعای افتتاح ماه رمضان که شب‌های ماه رمضان ما را با امام زمان علیه السلام و دولت کریمه حضرت پیوند می‌دهد، می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تَذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ» آنگاه «وَ تَرْزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ خدایا! ما در این ماه ضیافت، این رغبت را به تو داریم و این امید را به تو بسته‌ایم که ما را به آن دولت کریمه برسانی «فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ». حالا تعریف دولت کریمه بماند. در یک جمله عرض کردم دولتی است که همه چیز آن آهنگ خدا دارد. «تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ» با این دولت، اسلام و اهل اسلام را عزیز می‌کنی «وَ تَذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ» نفاق و اهلس را ذلیل می‌کنی. «وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا» در این دولت کریمه این نقش را به ما بدهید «مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ» ما دیگران را به بندگی تو فرا بخوانیم. نقش ما داعویت به عبادت باشد. شعاع و قوسی از آن «وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ» بودن امام زمان علیه السلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در وجود ما روشن شود «وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ» و ما دست دیگران را بگیریم و در راه تو بیاوریم. آنگاه اگر چنین شد، «وَ تَرْزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» کرامت دنیا و آخرت را تو این‌گونه روزی و نصیب ما کنی.

این، تصویر و دورنمایی از چشم‌انداز عصر ظهور است که البته بسیار محدود است و اصول فراوان دیگر و مطالب بسیار دیگری در روایات آمده است که اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده تقدیم می‌کنم.

به ذهنم می‌آید که اگر شیعه بتواند خودش را زودتر به غافله کربلا برساند - ان شاء الله - ظهور حضرت نزدیک می‌شود. این را بعدا عرض می‌کنم که بلاهای زیادی باید پشت‌سر گذاشته بشود تا تهیاً برای تحمل ولایت پیدا شود. مهمترین بلا برای مومن، بلای سیدالشهدا علیه السلام و بلای اولیای خداست. اگر



زودتر بتواند این را شیعه بچشد و هضم کند، راهش به عصر ظهور و درک ولایت ولی الله نزدیک می‌شود؛ همین‌طور که - به‌طور فردی - آن نفوسی که غرق در عاشورا می‌شدند، زودتر به امام زمان علیه السلام راه پیدا می‌کردند. نمونه‌هایش را داشته‌ایم و یکی از بهترین راه‌ها همین است؛ سبک‌ترین راه‌ها، آسان‌ترین راه‌ها و سریع‌ترین راه‌ها همین است. تحولی که در جان ایجاد می‌کند، طهارتی که در دل ایجاد می‌کند، تزکیه‌ای که در نفس ایجاد می‌کند، فوق‌العاده است.<sup>۱</sup> جامعه شیعه هم اگر بتواند به صورت اجتماعی، زودتر این طعم مصیبت را بچشد و جذب و غرق شود، زودتر آمادگی پیدا می‌کند تا این فاصله، کوتاه شود. ان شاء الله خدای متعال آنچه را که می‌خواهد به عالم عطا کند، زودتر عطا کند.

۱. برای نمونه رجوع شود به: کامل الزیارات، ابواب ۳۲ - ۳۴.



گفتار ۳

عاشورا، نقطه اوج درگیری حق و باطل  
(صفات انسان منتظرا)

شب سوم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۳



در ادامه بحث جلسه گذشته که «تحلیل فرهنگ انتظار» بود، در این جلسه هم نکاتی را تقدیم می‌کنم.

عرض کردیم آن انتظاری که در فرهنگ تشیع و فرهنگ اسلام هست، انتظار خاصی است که مبتنی بر سلسله‌ای از اعتقادات است: اعتقاد به خالقیت خدای متعال که همه هستی - از جمله عالم انسانی - مخلوق اوست و اعتقاد به ربوبیت و حکمت او که با حکمت، عالم را به سمت یک غایت حکیمانه هدایت می‌کند.

حکمت و اراده الهی است که مسیر کلی حرکت عالم و حرکت تاریخ بشری را ترسیم می‌کند و غایت و هدف این حکمت بالغه، رسیدن انسان و جامعه انسانی به حیات طیبه و به کلمه توحید و پرستش خدای متعال است. جامعه‌ای که باید بشر به سمت آن برود و جامعه‌ای که هدایت الهی، جامعه جهانی و بشریت را به سمت آن هدایت می‌کند، جامعه‌ای است که در آن، عبادت خدای متعال و توحید محقق می‌شود. مسیر حرکت جامعه بشری هم به سمت آن نقطه موعود، مسیر پرفراز و نشیبی است که از قبل از دنیا آغاز شده و تا عوالم بعدی، ادامه خواهد یافت.

محور این حرکت هم انبیا و اولیای الهی هستند که عبادت آنها مسیر عالم را به سمت تحقق آن جامعه موعود، فراهم و مهیا می‌کند و سایر انسان‌ها و بندگان و عباد خدای متعال هم می‌توانند در تحقق آن جامعه موعود نقش ایفا کنند.

اعظم عبادت‌ها هم همین است که انسان آن چشم‌اندازی که برای خودش ترسیم می‌کند، رسیدن به آن جامعه موعود باشد و خودش را با تمام وجود در مسیر تحقق آن جامعه قرار بدهد.<sup>۱</sup> این از اعظم

۱. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ انْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ؛ المحاسن،

عبادات است؛ چراکه این، مشارکت در تحقق کلمه توحید، مشارکت در پرستش جمعی و تاریخی است. اینها نکاتی بود که اشاره شد.

بنابراین می‌بینید که این اندیشه و این آینده‌نگری و این انتظار و این اعتقاد به یک جامعه‌موعود و این نگاه به یک مدینه طیبه و این اعتقاد به یک مدینه فاضله، کاملا با مکاتب دیگر متفاوت است. آنها هم ممکن است از یک جامعه‌موعود بحث بکنند ولی جامعه‌موعود آنها آرمانش غیر از آرمان جامعه ماست. یعنی آنچه انبیا بشریت را به آن سمت هدایت می‌کردند - که به نحو تام و تمام در مکتب تشیع تجلی پیدا کرده است - از نظر آرمان با مکاتب دیگر کاملا متفاوت است؛ یعنی اعتقادی که ما را به انتظار می‌رساند، اعتقاد به جامعه‌ای است که بر محور ولایت ولی خدا شکل می‌گیرد و همه شئونش آهنگ توحید دارد. این معنا را در بحث‌های گذشته تقدیم کرده‌ام.

اشاره کرده‌ایم که اندیشه ولایی مکتب تشیع، اندیشه‌ای است که همه مناسبات زندگی بشر را می‌پوشاند؛ یعنی آنچه که ما به عنوان نظام ولایی به دنبال تحقق آن هستیم، نظامی نیست که تنها بخشی از زندگی ما را سامان بدهد بلکه ولایت، رابطه‌ای است که همه ارتباطات زندگی ما را تحت پوشش قرار می‌دهد و ارتباط ما با انسان‌های دیگر، با جمادات، با نباتات، با ولی‌مان و حتی ارتباط ما با خدای متعال از این مسیر عبور می‌کند. بنابراین اندیشه ولایی، اندیشه‌ای است که نسبت به همه زندگی ما فراگیر است و به اصطلاح امروزی‌ها هم‌پوشانی دارد و همه زندگی ما را فرا می‌گیرد.

اگر بخواهیم با ادبیات خودمان صحبت کنیم، آن جامعه موعودی که ما به دنبالش هستیم، جامعه‌ای ولایی است که در آن، همه چیز بر محور ولایت خدای متعال و ولایت ولی خدا شکل می‌گیرد و عدل هم یعنی همین. اگر ما معتقدیم که یکی از مهم‌ترین آرمان‌هایی که در عصر ظهور محقق می‌شود عدل است، عدل چیزی غیر از این نیست که همه عالم بر محور ولایت خدای متعال تنظیم شود. نقش نفسانیات، هوی‌ها و خواسته‌های دیگران حذف شود و از بین برود و فقط مشیت خدا جاری شود و اراده‌ها تسلیم به این مشیت باشند.

### ۱. اوصاف منتظران و ارکان انتظار

- بزرگی روح و توجه به اهداف بلند (نزدیک دیدن جامعه موعود)  
بنابراین جامعه آرمانی انبیای الهی از نظر جامعه موعودی که وعده می‌دهد، با جامعه‌های موعود

دیگر کاملاً متفاوت است. انتظار ما، انتظار رفاه و ابتهاجات مادی و نشاط مادی نیست، انتظار رسیدن به جامعه‌ای نیست که راحت‌تر بخوریم، راحت‌تر بیاشامیم، متنوع‌تر بپوشیم و بهتر مسکن داشته باشیم. آن جامعه‌ای که اعتقاد ما برای ما رقم می‌زند و ما را به دنبال آن هدایت می‌کند، چنین جامعه‌ای نیست. لذا انسان‌هایی می‌توانند منتظر باشند که چند ویژگی داشته باشند: اولاً روحشان از حد غرایزشان بالاتر آمده باشد. ثانیاً روحشان از محدوده زمان خودشان وسعت پیدا کرده باشد، بتوانند به آینده‌های دوردست تعلق داشته باشند، بتوانند برای آینده‌هایی که خودشان هم زنده نیستند و حتی ممکن است خودشان آن را درک نکنند، اقدام و عمل بکنند. بعضی‌ها محدود به زمان اند و حتی برای آینده دوردست خودشان هم نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند. الان نمی‌تواند برای ده سال آینده‌اش فکر بکند و فقط به نزدیک فکر می‌کند. بعضی هم دورنگرد و لاقلاً می‌تواند برای آینده‌های زندگی خودشان در همین دنیا طراح باشند. بعضی هم که بیش از محدوده زمان خودشان فکر می‌کنند و برای آرمان‌هایی برنامه‌ریزی می‌کنند که ممکن است خودشان اصلاً آنها را نبینند و عمرشان کفاف دیدن آن را ندهد. چنین انسان‌هایی معدودند؛ هم در دستگاه ابلیس وجود دارند و هم در دستگاه انبیا.

روح منتظر، آن روحی است که از محدوده خواهش‌های نفسانی بزرگتر شده، آن چیزی را که دوست دارد محقق شود، آن نیتی که در وجود اوست، آن شاکله‌ای که پیدا کرده<sup>۱</sup> - که همه عمل او به این شاکله‌اش برمی‌گردد<sup>۲</sup> - متوجه اهداف رفیعی است؛ اهدافی که در دوردست‌ها ممکن است محقق شوند. البته اینها به حدی از وسعت رسیده‌اند که آینده‌های بسیار دور را هم نزدیک می‌بینند. اگر آن حد از شرح‌صدر را پیدا نکرده بودند و به آن حد از وسعت وجودی نرسیده بودند که بتوانند آن آینده‌های دور را نزدیک ببینند ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً \* وَ تَرَاهُ قَرِيباً﴾<sup>۳</sup> و اگر این طور نبود که بتوانند آن دوردست‌هایی که دیگران خیلی دور می‌بینند اینها نزدیک ببینند ﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾<sup>۴</sup> و اگر کسانی نبودند که مدت‌ها

۱. [در روایت، شاکله به نیت معنا شده است؛] «عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ... النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۶.

۲. اشاره به آیه ۸۴ سوره مبارکه اسراء و تفسیر آن: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ قَرِيبُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً﴾.

۳. [آیات ۶ و ۷ سوره مبارکه معارج که ظاهر آن درباره معاد است و در دعای عهد بر ظهور تطبیق داده شده است:] «اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجَّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

۴. ﴿قَالُوا يَا لَوْ طُ إِذَا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾؛ سوره هود، آیه ۸۱.

برایشان کوتاه شده باشد و مهلت‌ها برایشان طولانی می‌شد و به قساوت قلب می‌رسیدند ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۱</sup> نمی‌توانستند در صحنه‌ها حضور داشته باشند. مومن، این‌طور نیست. او به حدی از شرح صدر و وسعت وجود می‌رسد که آن آینده‌های دوردست را حقیقتاً لمس می‌کند، احساس می‌کند و گویا در آنها دارد زندگی می‌کند.

این تعبیر نورانی امیرالمومنین علیه السلام در باب متقین را دیده‌اید، فرموده‌اند: ﴿فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ﴾<sup>۲</sup> گویا الان در بهشت‌اند. مقصود، آن بهشت معنوی نیست که الان هم ممکن است در آن زندگی کند! من گمان می‌کنم مقصود، آن بهشتی است که در قیامت وارد آن می‌شوند. آن بهشت معنوی که الان در آن هست دیگر «کَمَنْ قَدْ رَأَاهَا» نیست. متقین الان وارد آن بهشت معنوی شده‌اند و الان هم در آن فضای معنوی دارند زندگی می‌کنند. مقصود، همان بهشتی است که بعد از برپاشدن قیامت و حساب و کتاب، مومنین واردش می‌شوند.

مومن، آن قدر وسعت وجودی دارد که گویا آن آینده‌های دوردست را لمس می‌کند، احساس می‌کند. گویا الان فضای زمان امیرالمومنین علیه السلام را احساس می‌کند، فضای زمان امام زمان علیه السلام را احساس می‌کند.

خدا رحمت کند یک عزیزی را! می‌فرمود: «من وقتی بعضی از خطبه‌های نهج البلاغه را می‌خوانم، گویا خودم آنها می‌شنوم و خودم را در آن فضایی که حضرت این خطبه را انشاء کرده‌اند، احساس می‌کنم. گویا آن فضا را لمس می‌کنم. گاهی به خطبه‌هایی می‌رسم که تقطیع شده، گویا می‌شنوم که حضرت ادامه این خطبه‌ها را می‌خواند.»

روح مومن، این‌طور است؛ وسعت پیدا می‌کند، از مرز این زمان‌ها عبور می‌کند، آینده‌های دور برایش نزدیک می‌شود و آن آینده‌ها را لمس می‌کند؛ لذا می‌تواند برای آن آینده‌های دور کار کند و برای آن آینده‌های دور برنامه‌ریزی کند.

پس توجه به آن آینده‌ها، تعلق به آن آینده‌ها - آن هم نه با تخیلات خودش؛ یعنی یک دنیای خیالی

۱. آیه ۱۶ سوره مبارکه حدید که به زمان غیبت تفسیر شده است: «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الَّتِي فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» فِي أَهْلِ زَمَانِ الْغَيْبَةِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ «أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ يَتَّبِعُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَقَالَ إِنَّمَا الْأَمَدُ أَمَدُ الْغَيْبَةِ؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



درست نمی‌کند که منتظر آن باشد، با خیالات خودش زندگی نمی‌کند، آن دنیای واقعی را که در آینده محقق می‌شود، لمس می‌کند، احساس می‌کند، ساخته تخیلاتش نیست - حقیقتی است که این مومن، متعلق به اوست و آن، حقیقت موعود خداست. آن حقیقت موعود هم همان چیزی است که انبیا طراحی کرده‌اند و برای آن برنامه‌ریزی کرده‌اند؛ لذا این طور نیست که با خیال خودش در انتظار حضرت نشسته باشد! یا در انتظار آن جامعه موعودی باشد که خودش ترسیم می‌کند و آن را به حضرت نسبت می‌دهد! این طور نیست که دنبال رفاه و امنیت و رهایی و این چیزهایی که طرح می‌کنند باشد؛ گرچه در عصر ظهور، همه مواهب الهی محقق می‌شود؛ اما مومن از همه اینها فارغ است.

مومن با عبادتش به بهشت می‌رسد اما کسی که به کمال رسیده در گرو بهشت هم نیست، «إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»<sup>۱</sup> به خاطر کارش به او بهشت می‌دهند ولی او برای بهشت کار نمی‌کند. انسان منتظر، روحش بزرگتر از این است که برای رفاه و امنیت و ارزانی و اینها کار کند؛ گرچه همه اینها هم محقق می‌شود.

بنابراین آن عدلی که منتظر اوست، یک عدل واقعی و حقیقی است. البته شاید این مطلب را هم طرح کنیم که عدل در عصر ظهور چیست؛ جریان ولایت خدای متعال است. وقتی همه چیز بر محور مشیت خدا و بر محور ولایت چرخید، آن وقت عدل محقق می‌شود. همه چیز در آنجایی که باید واقع بشوند، واقع می‌شوند و به شکل مطلوب تحقق پیدا می‌کنند. طبیعتاً خیرات و برکات هم نازل می‌شود.

### -وقف کردن خود برای آرمان ظهور و خدمت به امام زمان (عج)

پس اولاً آن جامعه موعود را بسیار نزدیک می‌بیند و ثانیاً آن جامعه موعودش جامعه تخیلی خودش نیست که با گمان خودش همراه امام زمان (عج) شده باشد. رنج‌های خودش را نمی‌خواهد حل کند. منتظر حل رنج‌ها و عقده‌های خودش نیست بلکه منتظر گشایش در کار اولیای خداست.

انتظاری که شیعه دارد، همان چیزی است که در دعاها مکرر می‌خوانیم؛ آن انتظار چیست؟ «وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ»<sup>۲</sup>؛ یک گشایشی است در کار نبی اکرم (ص) و ائمه هدایت معصومین (ع). آن گشایش را روح مومن

۱. «وَقَالَ [ابو عبد الله] إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنْ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنْ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ تحف العقول، ص ۲۴۶.

۲. برای نمونه در دعایی که امام صادق (ع) به ابو مقدم تعلیم فرمودند آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ رُوْحَهُمْ وَ رَاحَتَهُمْ وَ سُرُورَهُمْ وَ أَذِقْنِي طَعْمَ فَرَجِهِمْ وَ أَهْلِكَ أَغْدَاءَهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۸۳.

طلب می‌کند. ببینید این روح چقدر اوج گرفته! آن انتظاری که مکتب تشیع ایجاد می‌کند، انتظار گشایش در کار اولیای خداست. می‌خواهد آن گره‌ها باز شود. آنها می‌خواهند عالم را به سمت خدا ببرند ولی موانعی وجود دارد. تا وقتی خدا اجازه ندهد و آن موانع، مرتفع نشود، حضرت منتظر هستند.

آنچه مومن آرزو می‌کند این است که آن امر الهی برسد، حضرت مأذون شوند و امر الهی به وسیله حضرت اظهار شود. وقتی امر الهی اظهار شد، همه عالم یکپارچه تحت ولایت حضرت قرار بگیرند و همه عالم رنگ و بوی ولی خدا را بگیرد، نورانیت ولی خدا،<sup>۱</sup> حیات ولی خدا<sup>۲</sup> و هدایت الهی در همه عالم جاری شود و همه عالم آهنگ خدا و بندگی خدا را پیدا کند؛ جامعه‌ای محقق شود که همه چیز آن، همه روابط آن بر محور ولایت ولی الله است و آهنگ بندگی خدا و عبادت را دارد؛ دقیقاً نقطه مقابل آن جامعه‌ای که آهنگ دنیا دارد و در آن دنیا پرستش می‌شود و همه بردگی دنیا می‌کنند. به تعبیر بعضی از روایات - که خیلی تعبیر تندی است - آتش، پرستش می‌شود «النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبَادُ النَّارِ».<sup>۳</sup>

عیانت دارید که مقصود از پرستش آتش این نیست که یک آتشی روشن می‌کنند و دور آن سجده می‌کنند. آنها که دنیا را می‌پرستند، آنها که اولیای طاغوت را می‌پرستند و تبعیت می‌کنند، اینها برده آتش اند چون ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛<sup>۴</sup> آنها که از اهل طاغوت تبعیت می‌کنند، اصحاب نارند و آتش پرست. تبعیت از اولیای طاغوت، پرستش آنهاست. پرستش آتش است. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ ولی مومن خداست، او خدا

۱. اشاره به آیه ۶۹ سوره مبارکه زمر که به عصر ظهور تفسیر شده است: «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ إِذَا سَعَيْتَنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَحْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. اشاره به آیه ۱۷ سوره مبارکه حدید که در روایات به ظهور تفسیر شده است: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كَفَرِ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

۳. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَوْلُهُ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ فَقَالَ مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَارَ الْعَقَبَةَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنْ اقْتَحَمَهَا نَجَا قَالَ فَسَكَتَ فَقَالَ لِي فَهَلَا أُفِيدُكَ حَرْفًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قُلْتُ بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُهُ ﴿فَكُ رَقَبَةً﴾ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عِبَادُ النَّارِ غَيْرِكَ وَأَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰.

۴. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

را عبادت می‌کند. ولی کافر هم اولیای طاغوت اند، آنها را عبادت می‌کند؛ این، عبادت آتش است، پرستش دنیاست: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لَعَنَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»<sup>۱</sup>؛ دین، در حدّ زبان‌شان جاری است. آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود این است که دین، در حیات بشر محقق می‌شود. دین یعنی جریان عبادت خدای متعال، جریان ولایت خدای متعال، جریان بندگی خدای متعال، جریان خشوع و خضوع در مقابل خدای متعال، جریان قرب الهی، جریان حب الهی و جریان ایمان؛ اینها در همه حیات بشر جاری می‌شود و همه هماهنگ، بر محور ولی‌خدا، خدا را می‌پرستند.

پس می‌بینید اولاً موعود انبیا با موعود دیگران فرق دارد. اتوبیها، جامعه‌های موعود، آرمان شهرها، مدینه‌های فاضله - هر اسمی که رویش بگذارید - که وعده داده شده، آنها را مطالعه کرده‌اید. حالا من درصد مقایسه نیستم ولی حتی مدینه‌فاضله فارابی و افلاطون هم - که جزو حکمای موحد هستند - با آن وعده‌ای که انبیا داده‌اند خیلی فاصله دارد تا چهرسد به آرمان شهرهای دیگران. مدینه فاضله افلاطون را شما مطالعه کنید، خیلی فاصله دارد با عصر ظهور. روایاتی هم که عصر ظهور را ترسیم کرده‌اند، مطالعه بکنید؛<sup>۲</sup> قابل مقایسه نیست. پس این یک اصل است.

روح منتظر، روحی است که از سقف زمان عبور کرده، آن آینده‌های دور را لمس می‌کند و به آن آینده حقیقی جهان - نه آینده تخیلی و نه چیزی که با تخیل خودش می‌سازد و به دنبال خیال خودش حرکت می‌کند - تعلق دارد و به دنبال تحقق اوست. بعد هم همه توان و قوای خودش را در مسیر تحقق آن جامعه‌موعود قرار می‌دهد و خودش را وقف تحقق آن جامعه‌موعود می‌کند. این هم رکن دوم است. وقتی انسانی توانست همه وجود و همه اراده‌اش را در هرکجا که حضور دارد غرق در آن جامعه‌موعود کند و جذب آن جامعه‌موعود شده باشد و به سمت آن جامعه‌موعود حرکت کند، چنین انسانی باتمام وجود، جذب ولی‌خدا شده و در مسیر حرکت به سمت ولی‌خداست. این هم دومین خصوصیت یک انسان منتظر است.

### - خودسازی و تخلق به صفات حمیده

طبیعی است چنین انسانی اگر بخواهد به این مقام برسد، باید صابر باشد، باید متوکل بر خدای متعال

۱. تعبیری معروف از سیدالشهداء علیه السلام که مضمون آن در منابع متعدد آمده است؛ برای نمونه: «فَأَنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لَعَنَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و اخلاقه و عدد اصحابه و خصائص زمانه و احوال اصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

باشد، باید بسیاری از صفات حمیده در او محقق شود بلکه انسان منتظر اگر بخواهد به کمال انتظار برسد، باید همه صفات حمیده در او محقق شده باشد. نفسی که هنوز صابر نیست، انسانی که تقدیر خدای متعال برای عالم را نمی‌تواند تحمل کند، کسی که تحمل سختی‌های این راه و مشکلات این راه را ندارد و کسی که حلیم نیست و اهل عجله است، او نمی‌تواند منتظر باشد. انسانی که با تخیل خودش حرکت می‌کند و آن آینده واقعی را نمی‌خواهد و جذب آن آینده نشده، اهل عجله است، شتاب می‌کند - «هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ»<sup>۱</sup> - و این انسان، هلاک می‌شود. شما نمی‌توانید بگویید این انسان، منتظر است. انسان منتظر، انسانی است که حلیم است، صابر است، لوازم آن هدف را می‌داند و با تمام وجود، آرام آرام و قدم‌به‌قدم، به سمت آن جامعه حرکت می‌کند، شتاب هم ندارد.<sup>۲</sup>

خدای متعال این مسیر را طراحی می‌کند؛ ولی خدا در قدم بعد، این مسیر را طراحی می‌کند. ما باید در مقابل آن تقدیر، صابر باشیم و نقشی را که به عهده ماست ایفا کنیم؛ یعنی یک انسان منتظر هیچ‌گاه نقش خودش را اشتباه نمی‌گیرد. این طور نیست که بخواهد خودش را جای ولی خدا بگذارد و جای او کار کند. حضرت کار خودشان را انجام می‌دهند، عالم را با تدبیر خودشان به سمت ظهور می‌برند و به تعبیر زیارات ما «الْقَائِمُ بِأَمْرِهِ» استوار سر کار خودشان ایستاده‌اند. ما باید نقش خودمان را بشناسیم و آن وظیفه‌ای که در آن مسیر به عهده ماست با تمام وجود انجام بدهیم. انسانی که اهداف حضرت را فهمیده، وابسته شده، با تمام وجود هم خود را سپرده، طبیعتاً خودش را هم برای برداشتن این بار عظیم آماده کرده، چنین فردی به اندازه‌ای که خودش را آماده کرده، این بار و این تکلیف بر دوش او می‌آید.

من این روایت نورانی را که حضرت فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ...» تحمل امر ما طاقت- فرساست و کسی آن را حمل نمی‌کند الا سه دسته: ملائکه مقرب و انبیای مرسل و عباد ممتحن،<sup>۳</sup> این- طور معنا می‌کنم: به اندازه‌ای که انسان آماده می‌شود، بار بر دوش او می‌آید. مسئولیتی هم که به عهده-

۱. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْرَمٌ فَقَالَ لَهُ جِئْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي تَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مَهْرَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. رجوع شود به: الغيبة للعماني، ص ۱۹۴، «باب ما روي فيما أمر به الشيعة من الصبر والكف والانتظار للفرج وترك الاستعجال بأمر الله وتدبيره».

۳. «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُكْرِهُونَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، «باب في أئمة آل محمد عليهم السلام أن أمرهم صعب مستصعب».

اش می‌آید باید بردارد تا حامل ولایت شده باشد. حمل بار ولایت یعنی این. کسی که خودش را آماده نکرده، نمی‌تواند حامل ولایت باشد و طبیعتاً نمی‌تواند منتظر باشد و نمی‌تواند خودش را وقف این راه کند و این بار عظیم را برای رسیدن به آن هدف بردارد و به سمت آن مقصد حرکت کند. کار دیگری می‌کند و خودش را هم منتظر می‌بیند.

اینها بعضی از ارکان انتظار هستند. البته غیر از اینها امور دیگری هم هست. انتظار، انتظار آن گشایش در کار اولیای خداست و به دنبالش باید این امور هم محقق شود تا اوصاف یک منتظر حقیقی در یک انسان محقق شود. به‌میزانی که صفات حمیده را در خودش محقق می‌کند، می‌تواند منتظر باشد. این، مسئولیت ماست. کسی که این صفات را در خودش محقق نکرده، نمی‌تواند تحمل کند؛ بلکه با حضرت مقابله می‌کند؛ بلکه آرزوهایش هم عوض می‌شود.

گاهی انسان با تخیل خودش دنبال عصر ظهور است؛ وقتی واقعیت به او نزدیک می‌شود، می‌بیند خیالات او محقق نشده. حتی اگر دنبال دین هست، گاهی درکش از دین غلط است؛ درست است که می‌گوید من دنبال دین هستم ولی تخیلی از دین برای خودش درست کرده یا خیالی از ولی‌خدا برای خودش درست کرده که وقتی می‌رسد، می‌بیند چیز دیگری است، لذا نمی‌تواند تحمل بکند. انسانی که قلبش آرام نیست، نفس مطمئن ندارد، انسانی که به مقام تسلیم و قلب سلیم نرسیده، نه فقط نمی‌تواند این بار را بردارد بلکه گاهی مقابله هم می‌کند.

شما روایاتی که در باب عصر ظهور نقل شده را ببینید؛ ببینید چه انسان‌هایی تردید می‌کنند و برمی‌گردند و حتی با ولی‌خدا درگیر می‌شوند.<sup>۱</sup> این روایات، تکلیف را خیلی سنگین می‌کند. بنابراین انتظار، سلسله‌ای از مسئولیت‌های فردی بر دوش ما می‌گذارد، از جمله: خودسازی، آماده کردن خود برای تحمل این بار، برداشتن این بار و بعد، خود را وقف این کار کردن.

پس می‌بینید که این فرهنگ، فرهنگی نیست که بگوید عصر ظهوری محقق می‌شود، شما بنشینید، عالم به آن سمت حرکت می‌کند و شما هیچ رسالتی ندارید؛ بلکه توصیفش این است که این مسیر با درگیری تندی همراه است؛ درگیری بین جریان حق و باطل که در طول تاریخ ادامه پیدا می‌کند. در قرب ظهور، جدی‌ترین درگیری اتفاق می‌افتد و به دنبال یک درگیری عظیم، جریان حق در عالم پیروز

۱. برای نمونه: «عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ»؛ الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۷.

می‌شود.<sup>۱</sup> در بین این دو صف، انسان باید یک صف را انتخاب کند که آن صف هم صف ولی خداست. انسان منتظر باید سعی کند همه وجودش غرق در این مسیر باشد.

پس مسئولیتی که بر دوش ما می‌آید این است که ما خود را حامل این ولایت قرار بدهیم، وقف این ولایت بکنیم، در مسیر این ولایت قرار بگیریم و برای تحقق این ولایت تلاش بکنیم.

## ۲. نقش عاشورا در تحقق ظهور

نکته دیگری که باز اشاره می‌کنم این است: ارتباط این جریان با فرهنگ عاشورا و فرهنگ شهادت در راه خدا چیست؟ فرهنگ عاشورا در تحقق جامعه موعود چه نقشی دارد؟ و چه ارتباطی میان این دو وجود دارد؟

### - درگیری حق و باطل، از عاشورا تا ظهور

در طول تاریخ میان جریان حق و باطل درگیری بوده که موضوعش هم یک چیز بیشتر نیست: جریان حق و جریان انبیای الهی به دنبال تحقق عبادت خداست و جریان باطل به دنبال گسترش شیطنت و استکبار و پرستش دنیا. نقطه اوج این درگیری هم عاشورا است؛ یعنی حرکت عالم به سمت عصر ظهور با یک درگیری دائم همراه بوده و شدیدترین این درگیری و یکی از اصلی‌ترین درگیری‌ها بلکه اصلی‌ترین درگیری و نقطه کانونی درگیری (نقطه‌ای که این درگیری در آن نقطه کاملاً ظاهر شده است)، درگیری بین وجود مقدس رسول الله ﷺ و دستگاه ابلیس در روز عاشورا است که همه حق، یک طرف صف‌آرایی کرده و همه باطل هم طرف دیگر.

براساس این نگاه، جریان عاشورا دیگر یک جریان تاریخی مقطعی که مربوط به سال ۶۱ و مربوط به یک سرزمین خاص باشد، نیست. این‌طور نیست که جریان عاشورا با مرگ معاویه در رجب سال ۶۰ هجری شروع می‌شود و یزید بنایش را بر این می‌گذارد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و حضرت را در بیعت خودش بیاورد و همین باعث می‌شود کار به عاشورا منتهی شود، این نیست. درگیری بین امام حسین علیه السلام و لشکر عمر سعد نیست؛ بلکه اگر خوب نگاه شود، این درگیری، درگیری بین تمامیت حق و تمامیت باطل است. همه جبهه حق، یک‌جا در عاشورا ظاهر است، همه جبهه باطل هم یک‌جا در

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلك و فیه ذکر بعض أشراف الساعة» و ص ۲۷۹، «باب یوم خروجه و ما یدل علیه و ما یحدث عنده و کیفیته و مدة ملكه صلوات الله علیه».

عاشورا ظاهر است. در عاشورا همه دستگاه باطل، تلاش خودش را برای شکستن جبهه حق کرده و همه جبهه حق هم توان خودش را به برای شکستن دستگاه باطل میدان آورده است.

امام حسین علیه السلام به نحوی این صحنه را طراحی و هدایت کردند که جریان باطل در تاریخ - بر اساس عاشورا و بر محور عاشورا - محکوم به فنا و زوال است؛ یعنی حضرت با تمام وجود، عبادتی را انجام داده - اند که این عبادت، محور «غلبه کلمه حق بر کلمه باطل» است و کلمه باطل بعد از عاشورا رو به فناست؛ البته از ابتدا هم رو به زوال بوده ولی صحنه عاشورا، صحنه ای است که باطل را در عالم در مسیر شکست و فنا قرار داده است. این را هم می دانید که افعال بزرگی که معصومین علیهم السلام انجام می دهند، با تدریج تاریخی تحقق پیدا می کند.

اگر جریان حق و باطل را در عاشورا ملاحظه بفرمایید، جریانی است که عوالم مختلف با او درگیرند؛<sup>۱</sup> عالم ملائکه حضور دارد، عالم انسان حضور دارد، عالم جن حضور دارد، عالم نبات حضور دارد، عالم حیوانات حضور دارد و همه به نحوی در این صحنه حاضرند.<sup>۲</sup> عاشورا قبل از عالم دنیا هم به نحوی نقش داشته است،<sup>۳</sup> عوالم بعد از عالم دنیا هم به نحوی ارتباط با عاشورا دارد.<sup>۴</sup>

اگر این صحنه عظیم یوم الحسین علیه السلام را با همه ابعادش نگاه کنید و آن را «یک روز کوتاهی که از یک طلوع خورشید آغاز شده و با غروب خورشید هم به پایان رسیده» ببینید بلکه روزی ببینید که به همه

۱. برای نمونه در زیارت حضرت آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعْتَ لَهُ أَطْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى»؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء علیه السلام.

۲. برای نمونه رجوع شود به: کامل الزیارات، ابواب ۲۶ - ۳۱.

۳. «رَوَى صَاحِبُ الدَّرِّ التَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأَيْمَةَ علیها السلام فَلَقَنَهُ جَبْرئِيلُ قُلْ يَا حَمِيدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِمَةُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْحَسَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَخِي جَبْرئِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَرَّتِي قَالَ جَبْرئِيلُ وَلَدَكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ فَقَالَ يَا أَخِي وَ مَا هِيَ قَالَ يَقْتُلُ عَظْمَانًا غَرِيبًا وَ جِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ وَ عَطَشَاءُ وَ آفَلَةٌ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ يَبْنَهُ وَ يَبِينَ السَّمَاءُ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شَرِبَ الْحَتُوفَ فَيُدْبِحُ دَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ تُشْهَرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النَّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَانِ فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرئِيلُ بَكَاءَ الثَّكْلَى»؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

۴. برای نمونه: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْحُلَلُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِمِصْبِ الْحُسَيْنِ مُلَطَّخٌ بِالْدَّمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَيُؤْخَذُ لَهَا بِحَقِّهَا»؛ مناقب آل ابيطالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۲۷.

جغرافیا و تاریخ عالم کشیده شده است، اگر این طور ملاحظه کنید، در این روز، سلسله اموری محقق شده است که نقش آن حادثه‌ها را در تحقق عصر ظهور باید ببینیم و مسئولیتی که از ناحیه روز عاشورا بر دوش ما می‌آید هم باید مطالعه کنیم.

### - چهره اول عاشورا: وفای سیدالشهدا به عهد الهی و پایداری بر عبادت خداوند

حالا در روز عاشورا چه اتفاقی افتاده است؟ اتفاق‌هایی که افتاده، ابعاد متفاوتی دارد: یک بُعد آن که عمیق‌ترین لایه عاشورا است، این است: انسانی (ولی خدا) با خدا عهدی بسته (عهد برداشتن یک بار و تحمل یک بلا) و باتمام وجود به این عهد عمل کرده است. انسانی قرار بسته که همه هستی خودش را و همه آنچه خدا به او عطا کرده - این تعبیر، تعبیر رسایی نیست - عاشقانه در راه محبوب خودش بدهد و بعد هم نسبت به این فداکاری در اوج رضا باشد؛ به این عهد هم عمل شده و وفا شده.<sup>۱</sup> اگر از این منظر نگاه کنید، دستگاه ابلیس هم با تمام توان، تلاش خودش را کرده که نگذارد این عهد آن چنان که شایسته است، وفا شود. تمام تلاش خودش را کرده که راه را بر «وفای عهد به خدای متعال» و بر «تحقق آن عبادت عظیم در روز عاشورا» ببندد. اساس این عبادت عظیم روز عاشورا هم عبادت خود سیدالشهدا علیه السلام است. اگر روح عظیم سیدالشهدا علیه السلام از عاشورا برداشته شود، بقیه افعال، هیچ‌کدام تحقق پیدا نمی‌کنند؛ همه آنها بر محور امام حسین علیه السلام شکل گرفتند.

پس یک طرف، روح منور سیدالشهدا علیه السلام است؛ اساس عبادت روز عاشورا، عبادت امام حسین علیه السلام است. بعد از ایشان عبادت اهل بیت و اصحاب و آن روح‌های پاکی است که گرد امام حسین علیه السلام جمع شدند «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ». <sup>۲</sup> این یک بُعد کار است. انسان‌هایی استثنایی بر محور وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام عهدی را با خدای متعال می‌بندند و به این عهد سنگین خودشان عاشقانه وفا می‌کنند و هیچ نقطه وضعی هم در این وفا ندارند؛ <sup>۳</sup> یعنی این طور نبوده که از سر استنکاف و استکراه باشد، این طور نبوده که

۱. برای نمونه در زیارت حضرت عرض می‌کنیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرْتَ بِهِ وَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ تَمَّتْ بِكَ كَلِمَاتُهُ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ کامل زیارات، ص ۲۱۷.

۲. تعبیری در زیارت عاشورا: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ».

۳. در زیارت ایشان عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرِّبَابِيُّونَ أَنْتُمْ خَيْرَةُ اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْتُمْ خَاصَّةٌ اخْتَصَّكُمْ اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْكُمْ قُبِلْتُمْ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى الْحَقِّ وَ نَصَرْتُمْ وَ وَفَيْتُمْ وَ بَدَلْتُمْ مُهْجَتَكُمْ مَعَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنْتُمْ السُّعَدَاءُ سَعِدْتُمْ وَ قُرْتُمْ بِالذَّرَجَاتِ الْعُلَى فَجَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَعْوَانٍ وَ إِخْوَانٍ خَيْرَ مَا جَازَى مَنْ صَبَرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هِنِيئًا لَكُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ هِنِيئًا لَكُمْ مَا بِهِ حَيَّتُمْ طَافَتْ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةُ وَ بَلَّغْتُمْ بِهَا شَرَفَ الْآخِرَةِ»؛ المزار



تلاش کنند به نحوی جان‌شان را سالم به‌در ببرند.

خدا رحمت کند یک عزیزی را! می‌فرمود: «گاهی ما دنبال این هستیم که تکلیف را از سر خودمان برداریم و آن را رفع کنیم؛ مثلاً مهمان می‌آید. به آفازادهٔ خانه می‌گویید: بروید برای غذا این وسایل را تهیه کنید. خب روز گرم تابستان یا روز سرد زمستان است، تا سر کوچه می‌رود، سرگوشی آب می‌دهد و برمی‌گردد، می‌گوید: نشد، نبود! می‌خواهد تکلیف را از سر خودش باز کند. گاهی این‌طور نیست؛ انسان، عاشقانه دنبال یک هدف است؛ چون می‌خواهد برای یک محبوب کاری را انجام دهد، سر از پا نمی‌شناسد، بیش از حد انتظار انجام می‌دهد. بار را آن‌قدر سنگین برمی‌دارد که خدای متعال می‌فرماید: ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾<sup>۱</sup>. پیامبر گرامی ﷺ مدت ده سال، روی پنجه‌ها می‌ایستاد و خدا را عبادت می‌کرد. وقتی متوجه خدا می‌شد آن‌چنان قلبش مشغول بود که مثل دیگ در حال جوشیدن، صدای قلب حضرت به‌گوش می‌رسید.<sup>۲</sup> این هم یک نحوهٔ عمل به تکلیف است؛ دیگر دنبال این نیست که تکلیف را از دوش خودش بردارد و به‌شکلی تکلیف را از سر خودش باز کند».

در روز عاشورا می‌بینید اصحاب دنبال این نبودند که تکلیف را از سر خودشان باز کنند. امام حسین ﷺ تکلیف را شب برداشته، فرموده: «بروید»، ملتسمانه مانده‌اند<sup>۳</sup> و با تمام وجود، مثل پروانه، دور این شمع چرخیده‌اند و تا زنده بوده‌اند، نگذاشته‌اند حتی یک نفر از بنی‌هاشم به میدان برود. بنی‌هاشم را هم می‌بینید همین‌طور اند. اهل بیت امام حسین ﷺ هم که به اسارت رفتند، می‌بینید همین‌طور اند. اینها جمعی هستند که امام حسین ﷺ آنها را تربیت کردند و آماده کردند و لذا عاشقانه در راه خدا کار کردند. پای خودشان دنبال امام حسین ﷺ آمده‌اند و در این سفر اسارت دنبال وفای به عهدشان هستند، نه اینکه دشمن آنها را اسیر کرده باشد. خود وجود مقدس سیدالشهدا ﷺ هم همین‌طور هستند. این‌طور نیست

(للهشید)، ص ۱۵۴.

۱. سوره طه، آیات ۱ - ۲.

۲. در روایت امیر مؤمنان ﷺ آمده است: «إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ سَمِعَ لَصَدْرِهِ وَ جَوْفِهِ أَرِيضَ [أَرِيضًا] كَأَرِيضِ [كَأَرِيضًا] الْمَرْجَلِ عَلَى الْأَنْفِ مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ وَ قَدْ آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِقَابِهِ فَأَرَادَ أَنْ يَتَحَسَّعَ لِرَبِّهِ يَبْكُ كَبْكَاةٍ فَيَكُونُ إِمَامًا لِمَنْ أَقْتَدَى بِهِ وَ لَقَدْ قَامَ صَ عَشْرَ سِنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَ اصْفَرَّ وَجْهُهُ يَوْمَ اللَّيْلِ أَجْمَعَ حَتَّى عَوْتَبَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ بَلْ لَسَعَدَ بِهِ»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۳. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين ﷺ، ج ۳، ص ۵۹، مدخل «كلام الإمام عليه السلام لأهل بيته وأصحابه، و ما ردوا

به».

که دشمن، طراح صحنه باشد. حضرت باتمام وجود آن عهد خودش با خدا را در نظر دارد و تلاش می‌کند به زیباترین شکل به این عهد عمل کند که عمل هم کرده است.

تمام دستگاه ابلیس در صف مقابل، دنبال این است که نگذارد به این عهد عمل شود یا خوب و زیبا عمل شود ولی نتوانسته این کار را کند. همه جا شما جمال و زیبایی عبادت خدا و وفای به عهد، آن هم در حدّ رضا را می‌بینید.

این را مکرر عرض کرده‌ام: در هیچ صحنه‌ای به این اندازه، رضای به قضاء الله، تسلیم بالله و وفای به ولی الله ظهور پیدا نکرده است. همه این صحنه، رضا و تسلیم و وفاست. این، یک چهره عاشورا است؛ چهره تولی به ولایت خدا، چهره عبادت، چهره خشوع، چهره خضوع، چهره وفای به عهد و چهره پایداری بر سر عبادت خدای متعال. این یک چهره عاشورا است.<sup>۱</sup>

#### - چهره دوم عاشورا: درگیری با ابلیس و آشکار کردن باطن آنها

اگر چهره دوم عاشورا را ببینید چهره درگیری با دستگاه ابلیس است. یعنی بر محور این عبادت و خضوع و خشوع، سیدالشهدا علیه السلام سنگین‌ترین جنگ را با دستگاه ابلیس طراحی کرده‌اند و سنگین‌ترین مقابله را با دستگاه ابلیس انجام داده‌اند.

این‌طور نیست که در این صحنه درگیری و جنگی که دستگاه شیطان هم طراحی می‌کرده، حضرت در برنامه آنها قرار گرفته باشند. گاهی ما عاشورا را این‌طور تعریف می‌کنیم که دشمن این‌طور نقشه کشیده بود و اگر حضرت در مدینه می‌ماندند، حضرت را می‌کشند و اگر در مکه بودند، ایشان را ترور می‌کردند و لذا حضرت - العیاذ بالله - در بیابان‌ها راه افتاده بود تا به نحوی جان‌ش را ننگه بدارد و خودش را حفظ کند! این‌طور نیست، بلکه یک جنگ تمام‌عیاری است که وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام میدان‌دار و مدبّر این جنگ هستند. به‌گونه‌ای جنگ را تدبیر کردند و به‌نحوی در این حادثه مقاومت کردند که دشمن را به شکست تاریخی محکوم و مجبور کردند. این شکست، به این محقق نمی‌شد که حضرت در میدان بیایند و همه آنها را از دم تیغ بگذرانند. این، راه شکست دستگاه ابلیس نبود.

مرحوم سید در لُهوف نقل می‌کنند که وقتی حضرت از مدینه خارج شدند سران جن در راه مکه خدمت حضرت آمدند و عرض کردند: «شما به مدینه برگردید و به ما اجازه بدهید برویم کار را تمام کنیم».

۱. برای نمونه: «قال أبو مخنف: و بقي الحسين مكبوا على الأرض ملطّخا بدمه ثلاث ساعات، و هو يقول: صبرا على قضائك لا اله سواك يا غياث المستغيثين»؛ مقتل ابی مخنف، ص ۹۹.

حضرت فرمودند: «اگر بنا بر این باشد، خودم از شما تواناترم»<sup>۱</sup>.

بنا بر این نبوده است که اینها را با نابود کردن، شکست بدهند. غرض، چیز دیگری بوده است. اگر بنا بر این بود، از ابتدا خدای متعال، دستگاه ابلیس را خلق نمی‌کرد و آن را امداد نمی‌کرد. از این مسیر، عالم به غرض نمی‌رسد. اگر بنا بر این است که اراده‌های انسانی به بلوغ برسند و به حدی از رشد و شکوفایی برسند که اضطرار خودشان را به ولایت ولی‌خدا بفهمند و باتمام‌وجود در خدمت ولی‌خدا قرار بگیرند، ایجاد این بصیرت، این ظرفیت، این وسعت - آن هم به شکل اجتماعی - به تحمل این بلای عظیم احتیاج دارد.

بنابراین این‌طور نیست که حضرت طراح نبودند. حضرت کاری کردند که دستگاه ابلیس مجبور به پذیرش شکست شده است. با تدبیر خودشان صحنه‌ای را طراحی کرده‌اند که شیطان مجبور به شکست شده است. تدبیر حضرت، تدبیر یک جنگ نظامی نبود؛ گرچه جایی هم که پای جنگ نظامی به میدان آمد، حضرت یک جنگ تمام‌عیار نظامی را عرضه کردند.

شما تدبیرهای نظامی حضرت را شنیده‌اید: شب عاشورا دستور دادند خیمه‌ها را به هم نزدیک کردند، طناب‌ها را درهم طنیندند، پشت خیمه‌ها خندق‌ها کردند، خندق‌ها را طوری آماده کردند که زمان حمله دشمن آن را آتش بزنند، مسیر ورود دشمن را بستند و درنهایت، بیش از یک طرف را برای مقابله قرار ندادند. همین لشکر اندک را که حدود ۷۰ نفرند طوری آرایش دادند که برای آن، قلب و میسر و میمنه و پرچم و همه ارکان یک لشکر تمام را قرار دادند و آنها هم واقعا همین‌طور جنگیدند.<sup>۲</sup>

۱. «وَأَنَّهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَرَّاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُرْسَلِ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾ فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَا يَمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَسُّوسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبِرُونَ وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشَيْعَتِنَا وَ مُجَبِّبًا تَقْبُلُ أَعْمَالَهُمْ وَ صَلَوَاتِهِمْ وَ يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تُسَكُنُ شَيْعَتُنَا فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكِنَّ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الَّذِي فِي آخِرِهِ أَقْتُلُ وَ لَا يَتَّقِي بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُسَازِرُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَقَالَتِ الْجِنُّ نَحْنُ وَ اللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَأَنْ أَمْرَكَ طَاعَةً وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لِمَخَالَفَتِكَ وَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَانِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ ﷺ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛ اللهوف، ص ۶۷ - ۶۹.

۲. برای نمونه: «وَأَصْبَحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَدَاةِ وَ كَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ فَارِسَاءً وَ أَرْبَعُونَ رَاجِلًا فَجَعَلَ زُهَيْرَ بْنِ الْقَيْنِ فِي مِيمَنَةِ أَصْحَابِهِ وَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ فِي مِيسَرَةِ أَصْحَابِهِ وَ أَعْطَى رَأْيَتَهُ الْعَبَّاسَ أَخَاهُ وَ جَعَلُوا الْبُيُوتَ فِي

آنها جمعیتی نبودند که چون می دانستند شکست می خورند، دیگر خودشان را آماده کنند که در یک ساعت تسلیم شوند یا بگویند: «ما عاشق شهدایتیم - البته واقعا هم همین طور بودند و برای رفتن از این دنیا لحظه شماری هم می کردند، ولی این طور نبودند که بگویند: الحمد لله! چه از این بهتر! صحنه پیدا شد، ما به تکلیف عمل ردیم، باید هم به شهادت برسیم - پس همین ابتدای صبح آماده بشویم که در یک تیراندازی، همه شهید بشویم!» این طور نبوده است.

آنجا هم که میدان جنگ پیش آمد، حضرت دقیق ترین و منظم ترین جنگ را طراحی کردند؛ لذا برخلاف میل دشمن تا بعد از ظهر، جنگ ادامه پیدا کرد. آنها می خواستند در یک فرصت بسیار کوتاه و به اندازه نحرکردن یک شتر کار را تمام کنند و وقتی به ابن زیاد و یزید گزارش می دادند، به عنوان افتخار و کوتاه جلوه دادن جنگ، همین را می گفتند<sup>۱</sup> که در واقع این طور نشد. براساس رقم هایی که در تاریخ نقل شده، صدها و بلکه هزاران نفر از لشکر دشمن کشته شدند. اعدادی را که مبالغه آمیز است نمی گویم، رقم هایی که قابل قبول و معقول است این طور بوده.

این طور نبود که تسلیم شوند و بگویند: «ما که طالب شهدایتیم، شهادت هم که قطعی است، پس ما زودتر کار را تمام کنیم». آنجا هم که پای جنگ نظامی پیش آمد، حضرت دقیق ترین جنگ نظامی را تدبیر کردند - که آن یک بحث دیگری است - و شدیدترین مقاومت ها را داشتند. سرانجام هم خود حضرت بودند که چون عهد بسته بودند، دیگر بعد از ظهر عاشورا کار، تمام شد و به پایان رسید.

طُهورِهِمْ وَ أَمَرَ بِحَطَبٍ وَ قَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْيُبُوتِ أَنْ يُتْرَكَ فِي خَدَقٍ كَانَ قَدْ حُفِرَ هُنَاكَ وَ أَنْ يُحْرَقَ بِالنَّارِ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵. همچنین رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۳، ص ۲۴۲، مدخل «كيف عبأ الحسين عليه السلام أصحابه؟ و كم هم؟» و ص ۲۵۱، مدخل «الحسين عليه السلام يملأ الخندق الذي كانوا حفروه من قبل حطبا فيضرم فيه النار و موقف الشمر من ذلك».

۱. (فَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رُبَيْعَةَ الْحِمَيْرِيُّ فَقَالَ إِنِّي لَعِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ وَتِلْكَ مَا وَرَاءَكَ وَ مَا عِنْدَكَ فَقَالَ أَتَبْرَأُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِنَفْسِي وَ نَصْرِهِ وَرَدَّ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي نَمَانِيَةِ عَشْرٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ سَيِّئِينَ مِنْ شِعْبِهِ فَبَسَرْنَا إِلَيْهِمْ فَسَأَلْنَاهُمْ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا أَوْ يَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُيَيْنَةَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ الْقِتَالِ فَاجْتَاوُوا الْقِتَالَ عَلَى الْإِسْتِسْلَامِ فَعَدُونَا عَلَيْهِمْ مَعَ شُرُوقِ الشَّمْسِ فَأَحْطَنَّا بِهِمْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ السُّيُوفُ مَأْخَذَهَا مِنْ هَامِ الْقَوْمِ جَعَلُوا يَهْرُبُونَ إِلَى غَيْرِ وَرَرٍ وَ يَلُودُونَ مَتَابِلًا كَامٍ وَ الْحُفْرَ لَوَاذًا كَمَا لَازَ الْحَمَائِمُ مِنْ صَفَرٍ فَوَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا إِلَّا جَزْرَ جَزْوَرٍ أَوْ تَوَمَّةَ قَاتِلٍ حَتَّى آتَيْنَا عَلَى آخِرِهِمْ فَهَاتَيْكَ أَجْسَادَهُمْ مُجَرَّدَةً وَ تِيَابَهُمْ مَرْمَلَةً وَ حُدُودَهُمْ مَعْفَرَةً تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ ۱ وَ تَسْفِي عَلَيْهِمُ الرِّيحُ رُؤُوسَهُمْ الْعِمْبَانَ وَ الرَّحْمَ)؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۸. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۶، ص ۴۱۴، مدخل «زحر بن قيس الجعفي يحدث يزيد فيعز بالإثم ويفتری عليهم عليه السلام».

ولی در عین حال حضرت یک جنگ نظامی طراحی نکردند؛ یعنی این طور نبود که حضرت خودشان را برای یک جنگ نظامی یا لشکرکشی نظامی آماده کرده باشند. کسانی که به حضرت می گفتند: «آقا! یمن بروید»، کجا و کجا بروید، با این نگاه، کار را دنبال می کردند. خیال می کردند یک جنگ نظامی می خواهد اتفاق بیفتد. به حضرت می گفتند: «آقا! اگر می خواهید بجنگید، کوه های یمن آماده تر است».<sup>۱</sup> درست هم هست. وقتی جمعیتی اندک اند و جمعیت دشمن فراوان است، باید لااقل از نظر نقطه جغرافیایی که اتخاذ می شود، مناسب این جنگ باشد؛ یک جنگ پارتیزانی؛ جنگی که یک اقلیت در مقابل یک اکثریت می خواهند بایستند! مسئله، این نبوده و حضرت دنبال چنین جنگی نبودند؛ لذا به طرف دشت حرکت می کردند و در دشت کربلا این جنگ اتفاق افتاد.

در درگیری نظامی اگر زن و بچه همراه یک لشکر باشند، مانع اند. دشمن بلافاصله بر آنها دست می گذارد و آنها را طعمه می کند. این، رسم است در میدان جنگ؛ آنها که قواعد جنگ را رعایت نمی کنند، این یک نقطه ضعف می شود؛ دشمن آنها را طعمه می کند و در نهایت جبهه حق را تسلیم می کند. حضرت دنبال یک جنگ این چنینی نبودند.<sup>۲</sup>

همه چیز، نشان می دهد که حضرت یک جنگ تمام عیار مکارم اخلاقی به راه انداختند، در مقابل یک جنگ تمام عیار رذایل اخلاقی. همه صفات حمیده در روز عاشورا ظهور پیدا کرده است. حضرت هم طوری مقاومت کردند که دستگاه ابلیس مجبور شد همه صفات رذیله خود را بروز بدهد؛ یعنی شیطانی که

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْمُحْسِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ عَدْرَهُمْ بِأَيْدِيكَ وَأَخِيكَ وَ قَدْ خُفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعِيْمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خُفْتُ أَنْ يَعْتَابَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حَرَمُهُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنْ خُفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ»؛ اللهوف، ص ۶۴ - ۶۵. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۱، مدخل «كلام ابن الحنفية و وصية الامام عليه السلام».

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ ارْتَحَلَ الْمُحْسِنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظْرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ ﷺ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قِتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالنِّسَاءُ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى»؛ اللهوف، ص ۶۴ - ۶۵. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۱، مدخل «كلام ابن الحنفية و وصية الامام عليه السلام».

در قالب یک خیرخواه و یک مُصلِح ظاهر می‌شود و برای فریب‌دادن حتی قسم هم می‌خورد - ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ من خیرخواه شما هستم - مجبور کرده است که نقاب از چهره بردارد. همیشه دستگاه باطل به این شکل عمل کرده است که ابتدا سعی می‌کند خودش را در چهره حق و چهره خیرخواه ظهور و بروز بدهد.<sup>۲</sup>

الان هم این را در دنیا می‌بینید. دستگاه استکبار که نمی‌گوید: «ما می‌خواهیم حقوق شما را ضایع کنیم» یا «می‌خواهیم منافع شما را ببریم» یا «می‌خواهیم یک جهان یک‌پارچه تک‌قطبی و یک جهان هرمی درست کنیم به‌گونه‌ای که بالای هرم، سرمایه‌داران پهلو باشند و همه عالم را بدوشند!» هیچ‌وقت این را نمی‌گوید. نمی‌آید بگوید ما همه وجود شما را می‌خواهیم به‌نفع خودمان مصادره کنیم. می‌گوید ما طرفدار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و محیط‌زیست و مثل این چیزها هستیم. تا آنجا که می‌تواند شعار درست می‌کند. مقاومت جبهه حق است که او را مجبور می‌کند شمشیر را از رو ببندد، نقاب را کنار بزند و باطنش را آشکار کند؛ و الاً اگر در جبهه حق مقاومت نباشد، دستگاه باطل خودش را بروز نمی‌دهد.

مقاومتی که سیدالشهدا علیه السلام در عاشورا کردند، بی‌نهایت مقاومت است. اینکه می‌بینید یوم‌الحسین علیه السلام هنوز زنده مانده و تا آینده عالم و تا عصر ظهور و حتی تا قیامت فراموش نمی‌شود، به‌خاطر این است که واقعا مقاومت حضرت، یک مقاومت بی‌نهایت است. به ظاهر کوچک این حادثه نگاه نکنید. ملکوت حادثه اگر درک بشود - که برای امثال بنده قابل درک نیست - معلوم می‌شود که آن عبادتی که سیدالشهدا علیه السلام کردند و آن مقاومتی که در راه خدای متعال کردند، یک مقاومت بی‌حدوحصر است. این مقاومت موجب شده است دستگاه ابلیس و دستگاه شیاطین انسی - که همراه ابلیس بودند - باطن

۱. سوره اعراف، آیه ۲۱.

۲. [در کلام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که اهل فتنه، حق و باطل را مخلوط می‌کنند: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: حَظَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَبَعُ وَأَحْكَامُ تَبْتَدِعُ يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابَ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجِّي وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرُجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعًا فَهَتَاكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَانِهِ وَ نَجَا الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۴. همچنین در روایت امام صادق علیه السلام در توصیف انواع مجادله آمده است که اهل باطل، حتی را معین باطل خود قرار می‌دهند: «أَمَّا الْجِدَالُ بَعِيرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنَّ تَجَادُلَ بِهِ مُبْطَلٌ فَيُورِدُ عَلَيْكَ بَاطِلًا فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ وَ لَكِنْ تَجَحَّدُ قَوْلَهُ أَوْ تَجَحَّدُ حَقًّا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعَيِّنَ بِهِ بَاطِلَهُ فَيَجْحَدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَةَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلُصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شَيْعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضَعْفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَ عَلَى الْمُبْطِلِينَ»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱.

خودشان را آشکار کردند و همه رذایل اخلاقی را بروز دادند و به تعبیری مجبور به این کار شدند. چرا؟ چون می‌خواستند راه خودشان را ادامه بدهند. برای اینکه راه خودشان را ادامه بدهند، مجبور بودند آن باطن را شفاف کنند. این جنگ، جنگی است که در آن مکارم اخلاق بر رذایل اخلاقی پیروز شده است.

### - بلوغِ تولی و تبری عاشورایی در عصر ظهور

این جمعیت اندک بر محور وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام عبادتی که کردند و مکارم اخلاقی را که در عالم ظهور دادند، بر مجموعه شقاوت و رذالت‌هایی که دشمن بروز داده، غلبه کرده است و تدریجا ابتدا وجدان شیعه را بیدار کرد و در ادامه تاریخ، وجدان تاریخی بشریت را تا عصر ظهور بیدار می‌کند. بیداری جهان - به‌گونه‌ای که عامل اعراض و تبری از دستگاه دشمن و مقدمه تولی به دستگاه ولی - الله و تحقق عصر ظهور باشد - بر محور عاشورا است؛<sup>۱</sup> یعنی آنچه در عاشورا اتفاق افتاده، دو چیز است: یکی تولی و عبادت خدای متعال، و دوم تبری از دستگاه دشمن و درگیری با این دستگاه و مفتضح کردن این دستگاه. با این عبادت و با این تولی و تبری، روح تولی به ولایت خدای متعال، روح تولی به اسلام، روح تولی به دین و روح تبری از دستگاه ابلیس و فراعنه را در همه تاریخ دمیده است. عالم تدریجا و گام - به گام به سمت بلوغ و ظهور این تولی و تبری می‌رسد که ظهور این تولی و تبری، و بلوغ آن، در عصر ظهور است؛ لذا چشمه جوشانی که این دو سرمایه عظیم تاریخی را برای تحقق عصر ظهور فراهم می‌کند - که عصر ظهور بدون این دو سرمایه تحقق‌یافتنی نیست - یکی تبری و اعراض از دستگاه باطل و ابلیس است و یکی تولی به دستگاه حق و به دستگاه ولی‌الله. آن منبع جوشان این دو حقیقت، عاشورا است. روح فعل سیدالشهدا علیه السلام است که حیات را، دین را و معنویت را در تاریخ دمیده و زنده‌نگه داشته است.

اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده مقداری شفاف‌تر، ابعاد این دو معنا را - یعنی عاشورا و ظهور را - و ارتباط بین این دو را بیشتر موضوع بحث قرار می‌دهیم.

### ۳. مراقبه عاشورایی

این ایام، ایام بهره‌مندی از مصیبت سیدالشهدا علیه السلام است. هر عبادتی، بهاری دارد - مثلا ماه رمضان،

۱. برای نمونه، در روایت مفضل از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت در توصیف کربلا فرمودند: «وَإِنَّهَا خَيْرٌ بَقْعَةٍ عَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا وَقَتَ غَيْبِهِ، وَ لِيَكُونَ لَشَيْعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى ظُهُورِ قَائِمَتَنَا»؛ مختصر البصائر، ص ۴۴۷.

بهار قرآن است<sup>۱</sup> - بهار بهره‌مندی از مصیبت سیدالشهدا علیه السلام و رسیدن به همه خیرات، ماه محرم و این ایام است. من یک مراقبه را اول به خودم تذکر می‌دهم و برای عزیزانم عرض می‌کنم: امام حسین علیه السلام برای انجام یک عبادت بزرگ که از قبل میثاق بسته بودند، یک کاروان را آماده کرده و با خودش به سرزمین کربلا و این سرزمین معهود آورده است. گاهی انسان در فصل بهار به باغی می‌رود می‌بیند عجب گل‌های زیبایی در اینجا است. ولی - به تعبیری که بعضی از اهل ذوق گفته‌اند - نمی‌داند که چقدر این باغبان خون‌دل خورده تا یک گل، شکوفا شده است. خیال می‌کنیم این گل‌ها همین‌طوری سبز شده است! اگر کسی آن صحنه گلزار روز عاشورا را ببیند، اگر روز یازدهم را ببیند، اگر آن دسته گل‌هایی که به اسارت رفتند و آن جلوه‌های نورانی عبادت خدا را در کوفه و شام ببیند، آن وقت می‌فهمد که امام حسین علیه السلام چقدر خون‌دل خورده، چه رنج‌هایی برده و چه غصه‌هایی را تحمل کرده تا اولاً این گل‌ها را آماده کرده و ثانیاً چنین گل‌هایی را در معرض باد خزان قرار داده و این گل‌ها پرپر شده‌اند.

از امروز که امام حسین علیه السلام این غافله را به کربلا رسانده، هر لحظه که می‌گذرد، کار، سنگین‌تر می‌شود. من نمی‌دانم چه تعبیری بکنم. مثل ماه رمضان، همه سال یک طرف، ماه رمضان یک طرف! شب‌های ماه رمضان، هر چه به شب‌قدر نزدیک می‌شود، چیز دیگری می‌شود؛ تا شب‌قدر؛ و شب‌قدر هم تا لحظه سحرش که همه برکات در آن سحر شب‌قدر است. همه این راهی که امام حسین علیه السلام این کاروان را تا اینجا آورده یک طرف، آن مراقبه و تدبیری که حضرت در این هفت یا هشت روز دارند یک طرف! که اینها را آماده کنند برای شهادت، برای اسارت، برای این عبادت عظیم، برای وفای به عهدشان با خدا و برای اینکه آنها را پرواز بدهند و به خدا برسانند.

مراقبه این است: ما در این ایام چشم‌مان را از باطن و ملکوت عاشورا برداریم و به ظاهر عاشورا بسنده نکنیم. ظاهر عاشورا هم اگر کسی با چشم‌دل دنبال کند، صحنه‌های عبرت‌آموز عجیبی است ولی آن ملکوت عالم، آن مراقبه سیدالشهدا علیه السلام، آن عهدی که با خدا بسته بودند، آن آمادگی که آنافاناً برای خودشان و اهل بیت و اصحاب‌شان ایجاد می‌کنند و برای این صحنه مهیا می‌شوند، اینها باطن عاشورا است و اگر بتوانیم با چشم دل، این باطن را دنبال بکنیم، امید است که - ان شاء الله - بتوانیم قدم - به قدم همراه این کاروان شویم و ما هم متحول شویم و برای حضور در اردوگاه حضرت در روز عاشورا آماده شویم.

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لِكُلِّ شَيْءٍ رَيْعٌ وَ رَيْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰.



گفتار ۴

ظرفیت بلاء سیدالشهداء  
برای سلوک تمام تاریخ  
(صفات انسان منتظر ۲)

شب چهارم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۴



موضوع بحث ما «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» و رسالتی است که از ناحیه این دو امر، بر عهده شیعیان وجود مقدس امام عصر علیه السلام قرار می‌گیرد.

اصول و بنیان‌های اعتقادی که در امر انتظار هست، موضوع بحث قرار گرفت و اجمالاً صفات انسان منتظر هم توضیح داده شد. این صفات را قدری بیشتر بسط می‌دهم.

#### ۱. دلادگی به اهداف بلند و اقدام برای آن

عرض کردیم که براساس این نگاه، انسان منتظر، انسانی است که با اعتقاد به خدای متعال و اعتقاد به اراده حکیمانه او نسبت به «غلبه حق بر باطل و تحقق عبادت و بندگی در کل عالم»، به تحقق آن هدف بلند امیدوار است. منتظر، آن کسی است که این اعتقاد و ایمان، او را به دلدادگی به آن هدف بلند - که تحقق کلمه توحید و ظهور ولایت ولیّ الله در همه عالم است - می‌کشاند.

وقتی مومن اعتقاد دارد که مشیت بالغه الهی به تحقق این امر تعلق گرفته و به خصوص وقتی اعتقاد دارد که خدای متعال خلفائی دارد و خلیفه آخر را برای این امر ذخیره کرده و به او اجازه «اقامه کلمه توحید و اظهار و اقامه امر الهی» را در جهان می‌دهد، این ایمان او در روحش تعلق و دلدادگی ایجاد می‌کند و به دنبال دلدادگی، به تحقق آن هدف‌های بلند امیدوار می‌شود.

این انسان دلدادۀ به اهداف و امیدوار به تحقق آن هدف‌ها، هیچ انتظار دیگری برای اقدام ندارد؛ چون اقدام، بیش از این دو را نمی‌خواهد که انسان، هدفی را بخواهد و نسبت به آن هدف امیدوار هم باشد. انسانی که امیدوار است، پا در راه می‌گذارد و وارد میدان عمل می‌شود. بنابراین سومین رکن، اقدام است.

انسان منتظر، انسان مُقَدِّم است؛ انسانی است که در هر کجای تاریخ ایستاده، برای تحقق دولت کریمه، برای تحقق کلمه توحید، برای ظهور عبادت و ولایت الهی در روی زمین، اقدام می‌کند و بلکه به-

میزانی که این انتظار در روح انسان قوت پیدا کند، حضورش در سرمایه‌گذاری، گسترش پیدا می‌کند و تمام وجودش را برای آن هدف وقف می‌کند. به‌منزله‌ای می‌رسد که در روایات از او به «عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا» کسی که خودش را بر ما حبس کرده، تعبیر شده است.<sup>۱</sup> انسانی که در هر کجای تاریخ هست، باتمام‌وجود، خودش را برای تحقق آن اهداف بلند وقف می‌کند و امیدوارانه در مسیر آن هدف قدم برمی‌دارد، انسان منتظر است.

## ۲. صبر بر ابتلائات

همچنین، اعتقاد دارد که رسیدن به آن جامعه‌موعود و تحقق آن دولت کریمه و آماده شدن عالم برای دریافت آن فضیلت‌ها نیازمند سرمایه‌گذاری فراوان است. بدون ابتلائات، امکان دستیابی به آن فضیلت‌ها نیست. این مطلب را قرآن کریم، به اشکال مختلفی بیان کرده است.

چون مربوط به بحث است<sup>۲</sup> به‌صورت گذرا این آیات را عرض می‌کنم و می‌گذرم. خدای متعال می‌فرماید ﴿وَلَنَلْبُوْنَكُمْ بِشْيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالنَّفْسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.<sup>۳</sup> خدای متعال در این آیات، از ابتلائاتی سخن گفته است: ابتلای انسان به گرسنگی، به ترس، به مال و سرمایه‌هایی که خدای متعال به او داده، به جان، به آبرو، به ثمره عمر انسان، به امنیت و به فداکاری در راه خدا و از دست دادن مال و جان و همه سرمایه‌ها و ثمرات وجودی انسان؛ شما را با این امور امتحان می‌کنیم. بعد خدای متعال می‌فرماید وقتی ما شما را مبتلا می‌کنیم، عده‌ای بر این بلا می‌ایستند. به آنها که صبر می‌کنند، بشارت دهید ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾. این بشارت، چیست؟ فرمود: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾. خدای متعال سه بشارت داده است: اول، صلوات الهی، دوم، رحمت الهی و سوم، آن هدایتی که به‌دنبال این صلوات و رحمت می‌آید و اثرش این است که اینها دیگر قطعاً مهتدی هستند، نه «یهتدون»، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾. اینها سه برکتی

۱. «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ لَقَدْ تَرَكْنَا أَسْوَاقَنَا انْتِظَارًا لِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ أَ تَرَى مِنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا بَلَى وَاللَّهِ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا قَالَ قُلْتُ فَإِنَّ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أَذْرِكَ الْقَائِمَ قَالَ الْقَائِلُ مِنْكُمْ أَنْ لَوْ أَذْرَكَتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصَرْتُهُ كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ لَا بَلَّ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. آیات پیش رو، در روایات متعدد به عصر غیبت معنا شده است؛ رجوع شود به: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. سوره بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۷.

هستند که خدای متعال وعده آنها را به کسانی داده که در ابتلای الهی می ایستند.<sup>۱</sup> بعد خدای متعال این صابری را که به این ثمرات می رسند، توصیف می کند و می فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ وقتی این مصیبت‌هایی که ما برایشان مقدر کردیم - که البته به صواب و به اندازه است - به آنها می رسد، می گویند: ما از خداییم و به سوی خدا هم بر می گردیم.

### - بلا، نردبان سلوک انسان

پس بلا می تواند نردبان سلوک انسان باشد، به شرط اینکه انسان بتواند صابر باشد و این معرفت را در متن بلا داشته باشد. روایاتی که ذیل این آیات آمده، بحث را خوب توضیح می دهد.<sup>۲</sup> خدای متعال سرمایه‌هایی به انسان داده و همه آنها را می گیرد و او را مبتلا می کند. امنیت راه، گرسنگی راه، فراوانی و نعمت راه، اموال راه، انفس راه، ثمرات راه، همه را خدا به انسان داده، دوست داده، فرزند داده، همسر داده، ثمره عمر داده، علم داده، این ثمره‌ها را داده و برای این هم نداده که ما آنها را نگه داریم بلکه برای این داده که ما این ثمرات را در راه خدا بدهیم که وقتی در راه خدا دادیم، رشد می کنیم. رشد ما، از این مسیر است. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾؛<sup>۳</sup> کسی که در راه خدا کار می کند، خودش مثل دانه گندم، شکوفا می شود، نه عملش. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ کسانی که در راه خدا کار می کنند، خودشان شکوفا می شوند. به تعبیر آیه دیگر ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾<sup>۴</sup> باغستانی هستند که سرزمین‌شان حاصل خیز و منطقه‌شان باران‌گیر است؛ خودشان شکوفا می شوند و بسط پیدا می کنند.

پس اگر خدای متعال در این دنیا چیزی را به انسان می دهد، برای این است که او اعطای خدا را در

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي فَرَضًا فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا فَرَضًا أَعْطَيْتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ يَقْرَضْنِي مِنْهَا فَرَضًا فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبَّرَ أَعْطَيْتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أَعْطَيْتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي قَالَ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ \* فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ ﴿وَ رَحْمَةٌ﴾ اسْتَتَانَ ﴿وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ ثَلَاثٌ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ هَذَا لِمَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا؛ الكافي، ج ۲، ص ۹۲.

۲. [عبارات پیش رو، مروری بر روایت امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ است که پیشتر گذشت؛ همچنین رجوع شود به: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.]

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۴. ﴿وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَشِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۵.

راه خدا خرج کند. اگر در راه خدا خرج کرد - چه آبرو باشد، چه مال باشد، چه جان باشد، هر چه که باشد - این، موجب رشد و شکوفایی و کمال خود انسان می‌شود و حجاب بین انسان و حضرت حق را برمی‌دارد. عملی که وجهه الهی پیدا می‌کند، این عمل، وجهه جان انسان را متوجه حضرت حق می‌کند و جانی که متوجه خدا می‌شود، شکوفا می‌شود، سبز می‌شود، حجاب‌هایش برداشته می‌شود.

بنابراین دادن سرمایه‌ها در راه خدای متعال، مقدمه رشد انسان است، مقدمه رسیدن به خداست، مقدمه عبور از مرز خود است، مقدمه عبور از نفس است. این مجاهده عظیم، این طور باید واقع شود. انسان باید به‌گونه‌ای از مرز نفس عبور کند که سرمایه‌ای برای خودش نگه نداشته باشد. وقتی همه را در راه خدا داد، حجاب‌ها برداشته می‌شود.

روایت می‌فرماید که اگر کسی اینها را در راه خدا نداد، خدا این سرمایه‌ها را از او می‌گیرد،<sup>۱</sup> چون وقتی این نعمت‌ها را در راه خدا نمی‌دهد، بت انسان می‌شوند و انسان را نابود می‌کنند. نعمت گاهی موجب رشد انسان است و همین نعمت گاهی موجب سقوط؛ انسان را زمین گیر می‌کند. دادن و گرفتن نعمت، هیچ کدام موضوعیت ندارد. خدا نعمت را داده بود که ما خودمان آن را بدهیم و رشد کنیم. حالا که ما حاضر نشدیم این بت‌شکنی را کنیم و از نفس‌مان عبور کنیم، خدای متعال این نعمت‌هایی که بت ما شده‌اند و ما به آنها دل بسته‌ایم، می‌شکند.

### - صبر ارزشمند و رشد آفرین

وقتی شکست، ما در این شکستن باید صابر باشیم. آن وقت چه طور صبر کنیم؟ آن صبری که ارزشمند است و جای دادنِ نعمت در راه خدا را پر می‌کند و برای انسان رشد می‌آورد این است: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. اولاً توجه دارد که این، مصیبت است. «مصیبت» یعنی آن چیزی که هدف‌گیری شده و به‌صواب به انسان خورده است. می‌فهمد تصادفی نیست که این مال را از من گرفتند یا این آبرو را گرفتند یا این موقعیت از دست رفت یا شرایطی پیش آمد که باید جانم را بدهم و امثال اینها. می‌فهمد این مصیبت، یک امر برنامه‌ریزی شده از بالاست.

بعد هم می‌فهمد که این گرفتن‌ها، هیچ موضوعیتی ندارد. چرا خدا نعمت را بگیرد؟ خدای متعال چه هدفی دارد از اینکه نعمتی را که خودش به عبد داده، بگیرد؟ چرا به ابراهیم خلیل علیه السلام می‌فرماید: این فرزندی که در سن پیری به تو دادیم، با دست خودت به قربانگاه ببر و قربانی کن؟ دلیلی ندارد. تنها

۱. «وَمَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضًا فَلَا حُدُثَ مِنْهُ شَيْئًا قَسْرًا فَصَبْرٌ أَكْبَرُ ثَلَاثَ حِصَالٍ».

دلیلش این است که مومن از این مرز عبور کند. وقتی عبور کرد دو برابرش را به او برمی‌گردانند؛ لذا فرمود: ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذِيحِ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. دو فرزند دیگر هم - کنار حضرت اسماعیل علیه السلام - به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دهند؛ یعقوب را هم می‌دهند، اسحاق را هم می‌دهند. اینکه خدای متعال می‌گیرد، برای این است که با گرفتن، ما را رشد بدهد. مومن، این طور است. صابر یعنی این. صابر، آن کسی است که وقتی در نعمت نتوانست به خدا برسد، نتوانست خدا را ببیند، نتوانست بفهمد که من مالک نیستم او مالک است، نتوانست بفهمد که غایت، چیزی جز او نیست، نتوانست بفهمد که همه چیز به سمت او حرکت می‌کند و ما باید وجودمان را به سمت او به راه بیندازیم، این چنین کسی راه دیگری را که برایش باز کرده‌اند طی می‌کند.

سرمایه‌هایی که خدای متعال به ما داده، باید همه را در راه خودش به راه بیندازیم تا هم خودمان رشد کنیم و هم این سرمایه‌ها را رشد بدهیم؛ اراده ما باید مجرای رحمت خدا شود. این نعمتی که خدا داده است، این هم مخلوق خداست، این هم باید به سمت خدا حرکت کند که اراده من، واسطه حرکت دادن اوست. موحد باید این را بفهمد. باید بفهمد که در متنِ نعمت، ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ است، باید بفهمد همه چیز از خداست. هم ما از خداییم، هم دارایی‌های ما از خداست و هم غایت، اوست ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. ما باید خودمان و دارایی‌هایمان را تنها در راه او فعال کنیم و به راه بیندازیم؛ توقف نکنیم، نایستیم، رو به عقب برنگردیم.

حالا اگر مومن در نعمت مُعجب بود، خودش را دید، فقط نعمت را دید، نتوانست حضرت حق را ببیند، مبدأ و منتها را ندید، نفهمید ﴿لِلَّهِ﴾ و ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ است، خدا هم این نعمت را از او می‌گیرد. در گرفتن نعمت، باید اینها را می‌فهمید. اگر در گرفتن نعمت فهمید که چون من به این نعمت دل بستم، خدا این را گرفت تا هم نعمت را و هم من را به سمت خودش حرکت دهد، اگر نمی‌گرفت هم این نعمت‌ها بت من می‌شد و آن وقت، هم من زمین می‌خوردم و هم نعمت ضایع می‌شد و به هدف نمی‌رسید و هم خودم هم به هدف نمی‌رسیدم و حالا خدا آن را گرفته تا هر دو را به هدف برساند، اگر این را فهمید و با این نگاه، به بلا نگاه کرد، صابر بر بلا می‌شود و برکات صبر به او می‌رسد: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.

پس براساس این نگاه، انسانی که می‌خواهد برسد، باید از معبر بلا عبور کند. بدون عبور از معبر بلا

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۷.

وصال ممکن نیست. علت اینکه این بلاها هم برای مومنین پیش می‌آید، معمولاً همین است.

### - بلای کفاره و بلای ترفیع درجه

بلا هم متفاوت است. گاهی بلا، بلای عقوبت است که برای مومنین نیست.<sup>۱</sup> گاهی بلا، بلای کفاره و تکفیر است. گاهی هم فقط بلای ترفیع درجه است.<sup>۲</sup>

بر اساس روایات و معارف ما، گاهی بلایی که از بالا می‌آید، خاصیتش این است که خطاها و خطیئه‌های مومنین را پاک می‌کند و گناهان و صفات رذیله آنها را تطهیر می‌کند؛ این، بلای کفاره است.<sup>۳</sup> مومن نباید مبتلای به خطا می‌شد، نباید مبتلای به شرک می‌شد، نباید مبتلای به صفات رذیله می‌شد، غفلت کرده که اینها در او پیدا شده، حالا این صفات‌های رذیله را با بلا می‌سوزانند، این جهنم درونش را خاموش می‌کنند و با بلا معصیت‌ها را تبدیل می‌کنند. روایات را ملاحظه فرمودید که وقتی مومن یک شب تا صبح به بیماری مبتلاست، چقدر گناه از او پاک می‌شود و چه ثواب‌هایی برایش می‌نویسند.<sup>۴</sup> معنای این روایات همین است که خدای متعال با بلا رشته اتصال انسان به جهنم را قطع می‌کند و او را پاک می‌کند، مهذب می‌کند، تطهیر می‌کند. شعله‌های جهنم را در درونش خاموش می‌کند. این یکی از خاصیت‌های بلاست که برای مومن‌های عادی نوعاً از همین مقوله است؛ کما اینکه از روایات هم همین استفاده می‌شود که مومنین عادی خطا و غفلت می‌کنند، ابتلائاتی برایشان می‌آید.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۶، «باب علل المصائب و المحن و الأمراض و الذنوب التي توجب غضب الله و سرعة العقوبة».

۲. [روایات دو قسم اخیر در ادامه خواهد آمد]

۳. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴، «بَابُ تَعْجِيلِ عُقُوبَةِ الذَّنْبِ» و بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۹۶، «باب شدة ابتلاء المؤمن و علته و فضل البلاء» (روایات این باب از کتاب بحار منحصر در موضوع نیست، عمدتاً روایات نیمه دوم باب در این باره است).

۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُحْمَى رَائِدُ الْمُؤْتِ وَ سِجْرُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَرْهَا مِنْ جَهَنَّمَ وَ هِيَ حَطُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ وَ نِعْمَ الْوَجَعُ الْحُمَى تُعْطِي كُلَّ عَضْوٍ حَقَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقِي وَ إِنْ الْمُؤْمِنُ إِذَا حَمَّ حَمَّةً وَاحِدَةً تَنَاطَرَتْ عَنْهُ الدُّنُوبُ كَوَرَقِ الشَّجَرِ فَإِنَّ عَلَى فِرَاشِ فَأَنِيئُهُ تَسْبِيحٌ وَ صِيَاخُهُ تَهْلِيلٌ وَ تَقْلَبُهُ فِي فِرَاشِهِ كَمَنْ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ أَقْبَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي مَرَضِهِ كَانَ مَغْفُوراً لَهُ وَ طَوْبَى لَهُ وَ حُمَى لَيْلَةٍ كَفَّارَةٌ سَنَةً لِأَنَّ الْمَهْمَا يَتَّقِي فِي الْجَسَدِ سَنَةً فَهِيَ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا وَ مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةً سِتِّينَ سَنَةً لِقَبُولِهَا وَ مِنْهُ لَصَبْرُهُ عَلَيْهَا وَ الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطَهُّيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ وَ لَعْنَةٌ وَ لَا يَزَالُ الْمَرَضُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَتَّقِيَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَ صُدَاعٌ لَيْلَةٍ تَحُطُّ كُلُّ حَطِيئَةٍ إِلَّا الْكِبَايِرَ»؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۳.



حتی گاهی در غیر چهارده معصوم علیهم السلام هم از این مقوله ابتلا داریم اما در آنها گناه نیست، «ترک اولی» است. پیغمبری ترک اولایی می‌کند، خدای متعال او را به شکم ماهی مبتلا می‌کند تا او را تطهیر کند.<sup>۱</sup> نقش بلا در تطهیر، نقش یگانه است. هیچ چیز دیگری جای آن را پر نمی‌کند. معلوم نیست ریاضت‌ها بتواند جای آن بلا را پر کند.

بلای دیگری هم هست که این بلا در مومنین هم هست و در خلص از اولیای خدا و به‌خصوص در چهارده معصوم علیهم السلام از این مقوله بلا فراوان است. بلای چهارده معصوم علیهم السلام بلایی است که فقط ترفیع درجه است. در کافی شریف نقل شده است که در محضر امام صادق علیه السلام بحث از ابتلاء بود، حضرت فرمودند: «هرچه به شما می‌رسد، خودتان مقصر هستید. بعد هم به این آیه قرآن تمسک کردند: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾؛<sup>۲</sup> هر گرفتاری که به شما می‌رسد، مُکْتَسَبَاتِ خودتان است و البته خدای متعال بسیاری از خطاهای شما را می‌بخشد». کسی به حضرت عرض کرد: «آقا! پس جریان سیدالشهدا علیه السلام چیست؟ آیا ایشان هم ﴿فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ است؟! آیا ترک اولایی از ایشان سرزده بود که حادثه عاشورا و آن بلای عظیم پیش آمد؟!»، فرمودند: «ایشان را با خودتان مقایسه نکنید. بلای ایشان فقط ترفیع درجه است».<sup>۳</sup> در وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام خاصیت بلا فقط ترفیع

۱. در روایت امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤالات مأمون از عصمت انبیاء آمده است: «فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ ذُرُّكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَحْزَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام ذَلِكَ يُؤْتَسُ بِنِ مَتَى علیه السلام ذَهَبَ مُغَاضِبًا لِقَوْمِهِ ﴿فَظَنَّ﴾ بِمَعْنَى اسْتَيْقَنَ ﴿أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ أَي لَنْ نَصِيقَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾ أَوْ [أَي] صَيَّقَ وَ قَتَرَ ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ﴾ أَي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَ ظُلْمَةِ الْبَحْرِ وَ ظُلْمَةِ بَطْنِ الْحَوْتِ ﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ بِتَرْكِي مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي قَدْ فَرَعْتُهَا لَهَا فِي بَطْنِ الْحَوْتِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾: عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۵. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹، «باب قصص يونس و أبيه متى».

۲. سوره شوری، آیه ۳۰.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ لَيْسَ مِنَ التَّوَّابِ عَزِي وَ لَا نَكْبَةِ حَجَرٍ وَ لَا عَثْرَةَ قَدَمٍ وَ لَا خَدَشَ عُودٍ إِلَّا بَدَنُ وَ لَمَّا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرَ فَمَنْ عَجَلَ اللَّهُ عُقُوبَةَ ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ وَ أَعْظَمٌ مِنْ أَنْ يُعَوِّدَ فِي عُقُوبَتِهِ فِي الْآخِرَةِ»: الكافي، ج ۲، ص ۴۵۵.

«عَنْ ابْنِ بَكْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ فَقَالَ هُوَ ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ قَالَ قُلْتُ لَيْسَ هَذَا أَرَدْتُ أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يُثُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»: الكافي، ج ۲، ص ۴۹۹.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ أَرَأَيْتَ

درجه است و فقط درجات ایشان را بالا می‌برد.

### - سلوک امت با بلای ولی

این بلا (بلای ترفیع درجه) درجاتی دارد. گاهی بلای یک مومن، فقط کفاره برای خودش است یا ترفیع درجه برای خودش است. گاهی ظرفیت بلای اولیای الهی به حدی عظیم است که یک عالم در این بلا غرق می‌شود، سالک می‌شود و با این بلا به خدا می‌رسد. بلای معصومین علیهم‌السلام و انبیا علیهم‌السلام از این مقوله است. گاهی صبر یک پیغمبر، امتی را نجات می‌داده است. حتی گاهی باری که یک پیامبر به تنهایی می‌کشیده، بلا را از یک امت برمی‌داشته است؛ یعنی اگر بنا بود این امت با بلا پاک شوند، باید همه آنها گرفتار می‌شدند اما یک نفر بلا را کشیده و آن امت را نجات داده است. این، علامت ظرفیت این انسان است! ظرفیت بلایش به حدی عظیم است که جای بلای یک امت را پر می‌کند و بلکه بالاتر! اشاره خواهیم کرد که چرا بالاتر؛ چون بلای امت، فقط خودشان را می‌رساند ولی بلای این پیامبر، اول، خود پیامبر را می‌رساند که بالاتر از همه است و به تبع او بقیه امت حرکت می‌کنند و سالک می‌شوند و می‌رسند. بلای انبیا علیهم‌السلام و اولیا علیهم‌السلام این‌گونه است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «گاهی صبر یک نفر، موجب نجات یک امت می‌شود؛ مثل یوسف صدیق (س) که یک نفر بود». این، تعبیر حضرت است: «او از کودکی، فراغ را تحمل کرد، رنج حسد برادرانش را تحمل کرد، عریان در چاه افتاد، به‌عنوان برده به‌فروش رسید، تحمل کرد، آن امتحان عظیم الهی را از سر گذراند و حاضر شد برای پاک ماندن و جدا نشدن از خدا متهم شود، بدنام شود، زندانی شود و همه آن مسائل. صبر این یک نفر، همه مردم مصر و شام را از گرسنگی و قحطی و مهم‌تر اینکه از کفر و ارتداد، نجات داد». <sup>۱</sup> صبر یک شخص گاهی این قدر عظیم است. اگر بنا بود این بلا بر خودشان وارد شود، چقدر باید تحمل می‌کردند!

مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ علیهم‌السلام مِنْ بَعْدِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ يُتَوَبُّ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يُحْصِي أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَابِ لِأَجْرِهِمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ؛  
الكافی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا وَ إِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَابِ لَمْ تَكْسِرْهُ وَ إِنْ أُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتَبْدَلَ بِالْيَسْرِ عُسْرًا كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ ص لَمْ يَضْرُرْ حُرِّيَّتَهُ أَنْ اسْتَعْبَدَ وَ قُهِرَ وَ أُسِرَ وَ لَمْ تَضْرُوهُ ظُلْمَةَ الْجُبِّ وَ وَحْشَتُهُ وَ مَا نَالَهُ أَنْ مَنَّْ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَأَرْسَلَهُ وَ رَحِمَ بِهِ أُمَّةً وَ كَذَلِكَ الصَّبْرُ يُقْعِبُ خَيْرًا فَاصْبِرُوا وَ وَطْنَا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوْجُرُوا»؛ الكافی، ج ۲، ص ۸۹.

## - عاشورا، اعظم مصائب و وسیله سلوک همه تاریخ

آن وقت بلای عظیم سیدالشهدا علیه السلام - که اینجا موضوع بحث من نیست - ظرفیتش ظرفیت سلوک همه تاریخ است. یعنی آن قدر این بلا عظیم است که برای چهارده معصوم علیهم السلام ترفیع درجه آورده، برای انبیای اولوالعزم علیهم السلام ترفیع درجه آورده، برای همه مومنین امم، ترفیع درجه آورده و برای همه مومنین، کفاره است. اینکه فرموده‌اند: «گریه بر سیدالشهدا علیه السلام ذنوب را پاک می‌کند»<sup>۱</sup> معنایش همین است.

البته باید بحث پردامنه‌ای حول آن اتفاق بیفتد که «ذنوب را پاک می‌کند» یعنی چه و چه طور می‌شود وقتی دلی به حال امام حسین علیه السلام می‌سوزد، پاک می‌شود. اساس عبادت، تولی و تبری است. مخ عبادت، تولی و تبری است، «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»<sup>۲</sup>. اگر انسان برای سیدالشهدا علیه السلام گریه می‌کند، این بکا علامت تعلق روحی به ولی خدا و حب او و غصه دار بودن از هتک و رنج و بی‌وفایی نسبت به اوست و علامت تبری و اعتراض نسبت به دستگاه ابلیس است. آنها که تعلق خاطر به وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام ندارند و از دستگاه ابلیس تبری ندارند، آن روز را جشن گرفتند «و هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ يَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»<sup>۳</sup>. کسانی که جشن می‌گیرند، به خاطر همین است. گریه، نقطه مقابل آن جشن گرفتن است. آنها خوشحال اند که حق را شکستند و هتک کردند و به حسب ظاهر از جبهه حق خونی ریختند و ناموسی را هتک کردند. مومن هم صد درصد در جهت مقابلش نگران است. لذا این بلای ولی خدا، عامل ترفیع درجات برای همه خلقت است.

من این را بدون مبالغه می‌گویم: حتی برای شخص شخیص نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم این ابتلا از اعظم وسایل قرب حضرت است و البته ابتلای خود ایشان هم هست. این روایت [ابراهیم خلیل و معنای ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾] را من مکرر خوانده‌ام و دیگر احتیاج به تکرار ندارد؛<sup>۴</sup> وقتی ابراهیم خلیل علیه السلام به خدا

۱. برای نمونه: «قَالَ الرَّضَا علیه السلام ... فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَتَكَبَّرِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ...»: الامالی (للصدوق).

ص ۱۲۸. رجوع شود به: کامل الزیارات، ص ۱۰۰، «الباب الثاني والثلاثون ثواب من بکی علی الحسین بن علی علیه السلام».

۲. «عن بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ وَ إِبْرَاهِيمَ الْأَحْمَرِيِّ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ عِنْدَهُ زِيَادُ الْأَحْلَامِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا زِيَادُ مَا لِي أَرَى رَجُلَيْنِ مُتَعَلِّقَيْنِ قَالَ جَعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ جِئْتُ عَلَى نِصْوِ لِي عَامَّةِ الطَّرِيقِ وَ مَا حَمَلَنِي عَلَى ذَلِكَ إِلَّا حُبِّي لَكُمْ وَ سَوْفِي إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَطْرَقَ زِيَادٌ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ جَعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ إِنِّي رُبَّمَا خَلَوْتُ فَأَتَانِي الشَّيْطَانُ فَيَدُكَّرُنِي مَا قَدْ سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعْاصِي فَكَأَنِّي آيسٌ ثُمَّ أَذْكَرُ حُبِّي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي [إِلَيْكُمْ] وَ كَانَ مُكِنَّا لَكُمْ قَالَ يَا زِيَادُ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ»: تفسير فرات، ص ۴۳۰. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۶، «باب الحب في الله و البغض في الله».

۳. زیارت عاشورا.

۴. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبِشَّ

عرض کرد: «چرا من موفق نشدم فرزندانم را در راه تو سر ببرم و به ثواب اعظم مصائب برسم؟»، خدای متعال چند سوال از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام کرد، فرمود: «خودت را بیشتر دوست داری یا پیامبر آخرالزمان علیه السلام را؟» عرض کرد: «پیامبر آخرالزمان». فرمود: «فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت اسماعیل علیه السلام را؟» عرض کرد: «فرزند او را بیشتر از فرزند خودم دوست دارم». بعد خدای متعال - به تعبیری که من عرض می‌کنم - فرمود: «اعظم مصیبت‌ها مخصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، در باب سیدالشهدا علیه السلام». آن هم نه به این کیفیت که خودش به امر الهی و با میل فرزند به قربانگاه بیاید و او را سر ببرد، نه! نبی اکرم صلی الله علیه و آله سیدالشهدا علیه السلام را آماده کرده است؛ لذا وقتی حضرت به دنیا آمد، فرمود: «به او شیر ندهید تا من بیایم». مدتی با انگشت سبابه نبی اکرم صلی الله علیه و آله تغذیه شد و فرمود: «به خاطر همین، شهادت نصیبش می‌شود». حضرت از روز اول، مراقبه کردند و او را برای این شهادت آماده کردند؛ لذا وقتی نام او را می‌بردند، گریه می‌کردند. او را می‌دیدند، گریه می‌کردند.

الَّذِي أَرْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّىٰ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَكُونَ يَدْبِجُ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام يَدِيهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِدَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَىٰ قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَدْبِجُ أَعَزُّ وُلْدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ: فَقَالَ يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ تَفْسُكَ؟ قَالَ بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. قَالَ فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ وَلَدُكَ؟ قَالَ بَلْ وَوَلَدُهُ. قَالَ فَذَبْحِ وَوَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَىٰ أَعْدَائِهِ أَوْ جَعِّ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحِ وَوَلَدِكَ يَدْبِجُ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُهُ عَلَىٰ أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعِّ لِقَلْبِي. قَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ علیه السلام ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا كَمَا يَدْبِجُ الْكَبْشُ فَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزَعَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام لِلذَّكَاءِ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَتَكَبَّرُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَىٰ ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ يَدْبِجُ بِجَزَعِكَ عَلَىٰ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَتَلَهُ وَ أَوْجَبْتَ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ. فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَقَدْ نَبَأَهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ﴾ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا حَوْلَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ: عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٠٩ و ٢١٠.

١. «بَرَّةُ ابْنَةِ أُمِّيَةِ الْحَزْرَاعِيِّ» قَالَتْ لَمَّا حَمَلْتُ فَاطِمَةَ بِالْحَسَنِ خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَقَالَ لَهَا إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَتَأَنِي بِهِ جَبْرَيْلُ فَلَا تُرَضِعِيهِ حَتَّىٰ أَصِيرَ إِلَيْكَ قَالَتْ فَذَخَلْتُ عَلَىٰ فَاطِمَةَ حِينَ وُلِدَتِ الْحَسَنَ وَ لَهُ ثَلَاثٌ مَا أَرْضَعْتُهُ فَقُلْتُ لَهَا أَعْطِيهِ حَتَّىٰ أَرْضَعُهُ فَقَالَتْ كَلَّا ثُمَّ أَدْرَكْتُهَا رَفَقَةً الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتِ قَالَتْ أَدْرَكْتَنِي عَلَيْهِ رَفَقَةً الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَقَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَا أَرَادَ فَلَمَّا حَمَلْتُ بِالْحُسَيْنِ قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَتَأَنِي بِهِ جَبْرَيْلُ فَلَا تُرَضِعِيهِ حَتَّىٰ أَجِيءَ إِلَيْكَ وَ لَوْ أَقَمْتِ شَهْرًا قَالَتْ أَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَقَوْلْتُ فَاطِمَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَمَا أَرْضَعْتُهُ حَتَّىٰ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتِ قَالَتْ مَا أَرْضَعْتُهُ فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فَمِهِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَمُصُّ حَتَّىٰ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِيهَا حُسَيْنُ إِيهَا حُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ أَبِي اللَّهُ عز وجل إِلَّا مَا يُرِيدُ هِيَ فِيكَ وَ فِي وَوَلَدِكَ يَغْيِي الْأَمَامَةَ: مناقب آل ابیطالب علیهم السلام، ج ٤، ص ٥٠.

این بلا، بالای نبی اکرم ﷺ است و ظرفیت تحمل این بلا را احدی جز حضرت ندارد، مخصوص خود چهارده معصوم علیهم السلام است. به ابراهیم خلیل علیه السلام هم - به تعبیر من - گفتند: «اصلاً هوسش را هم نکن! تو نه می توانی پدر سیدالشهدا علیه السلام باشی - مگر با واسطه - و نه می توانی صاحب این مصیبت باشی!» بعد گفتند: «اگر می خواهی به ثواب اعظم مصائب برسی، باید این مصیبت را تلقی کنی». برای ابراهیم خلیل علیه السلام روضه سیدالشهدا علیه السلام را خواندند، وقتی تلقی کرده، خدا می فرماید: ﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾. در همان روایت می فرماید که ما ابتلای ابراهیم خلیل علیه السلام به مصیبت حضرت اسماعیل علیه السلام را با مصیبت زدگی او به حضرت سیدالشهدا علیه السلام جایگزین کردیم. چون آن مصیبت کجا و این مصیبت کجا! یعنی اگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرزند خودش را با دست خودش در منا سر می برید، به اندازه ابتلاش به مصیبت سیدالشهدا علیه السلام قرب پیدا نمی کرد. این، مضمون این روایت است.

برای هر کسی در ظرف خودش - ولو پیغمبر اولوالعزم باشد - اعظم مصائب، درک مصیبت سیدالشهدا علیه السلام است و هرکسی در ظرف خودش اگر بخواهد به اعظم ثواب مصائب برسد، باید مصیبت سیدالشهدا علیه السلام را درک کند «أَنْ يُعْطِيَني بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ». البته ظرف تلقی این مصیبت به نحو تمام و کمال، فقط وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. احدی جز آن وجود مقدس، ظرف تلقی تام این بلا نیست. این بلا به نحو اتم، برای ایشان رقم زده شده و ایشان هم به جان خریده اند. یعنی میثاق بالای عاشورا را نبی اکرم صلی الله علیه و آله داده اند؛ لذا در بعضی روایات می فرماید: «بلایی که به معصومین علیهم السلام رسیده، همه، بالای نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که میان اهل بیت علیهم السلام تقسیم شده است».<sup>۲</sup>

نمی دانم من این را می توانم با تمثیل بیان کنم! این معارف قابل تمثیل نیست و - بدون مبالغه - از طور فهم بنده هم بیرون است ولی اگر بخواهیم در حدّ ذهن خودمان تمثیل کنیم، مثل این است که گاهی بلایی که برای فرزند پیش می آید، بالای [پدر و] مادر است.<sup>۳</sup> می خواهند مادر را رشد بدهند یا می خواهند پدر را رشد بدهند، فرزند را بیمار می کنند. حتی خود فرزند که در بیماری می سوزد، متوجه هم نیست ولی مادر درواقع مبتلاست و اوست که دارد رشد می کند.

۱. زیارت عاشورا.

۲. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْفَى نَبِيِّكُمْ أَنْ يَلْقَى مِنْ أُمَّهِ مَا لَقِيَتْ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ وَ جَعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۵۲.

۳. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي الْمَرَضِ يُصِيبُ الصَّبِيَّ فَقَالَ كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ»؛ الكافي، ج ۶، ص ۵۲.

البته گاهی از این هم بالاتر است؛ یعنی بلایی است برای پدر ولی این بلا متوجه فرزند می‌شود و فرزند هم با اختیار می‌پذیرد؛ مثل ماجرای اسماعیل ذبیح الله ﷺ که وقتی ابراهیم خلیل ﷺ به حضرت اسماعیل ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾<sup>۱</sup> اصل ابتلا برای حضرت ابراهیم خلیل ﷺ است. اوست که به مقام خلّت رسیده، اوست که گذاخته در محبت شده و اوست که باید این امتحان را بدهد، ولی این بلا، بالای فرزند هم هست و آن فرزند هم با کمال هوشیاری تحمل می‌کند و رشد می‌کند. روح این بلا، برای پدر است، مخصوص آن ولی است.

مصیبتی که برای معصومین ﷺ پیش آمده، روحش بالای نبی اکرم ﷺ است؛ یعنی هتک صدیقه طاهره (س) مصیبت نبی اکرم ﷺ است. غربت امیرالمومنین ﷺ مصیبت حضرت است؛ چون اهل بیت حضرت اند، حدیث کسا را همه خوانده‌اید. مصیبت عاشورا، مصیبت نبی اکرم ﷺ است. غربت امام رضا ﷺ مصیبت وجود مقدس نبی اکرم ﷺ است که بار هدایت همه خلقت را با بالای خودش و اهل بیتش برداشته است.

لذا در بالای عاشورا، اولین کسی که تقرب پیدا می‌کند، وجود مقدس رسول الله ﷺ، امیرالمومنین ﷺ، صدیقه طاهره (س)، امام مجتبی ﷺ و ائمه هدايت معصومین ﷺ هستند. این بلا، آن قدر عظیم است که همه معصومین ﷺ با او مقرب می‌شوند. هیچ معصومی نیست که با عاشورا مقرب نشده باشد. اعظم درجات «رشد با بلا»، با بالای سیدالشهدا ﷺ است که برای معصومین ﷺ رقم خورده است. البته حقیقت و کنه آن بلا را هم تنها آنها درک می‌کنند.

یکی از مطالب عجیبی که در روایات آمده این است که خدای متعال به وسیله جبرئیل، روضه سیدالشهدا ﷺ را برای انبیا ﷺ می‌خوانده است.<sup>۲</sup> چرا؟ بر اساس روایات حضرت نوح ﷺ را در کربلا آورده‌اند، جناب موسای کلیم ﷺ را آورده‌اند، حضرت عیسی ﷺ را آورده‌اند، چرا؟ برای اینکه در سلوک آنها موثر بوده و بلکه موضوعیت داشته است. روایت خیلی عجیبی در باب موسای کلیم ﷺ نقل شده است. حضرت یک ملاقات با یک معلم الهی داشته که بنا بوده در این ملاقات، اسراری را از این معلم یاد بگیرد.

۱. ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾؛ سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، «باب إخبار الله تعالى أنبياءه و نبينا ﷺ بشهادته».

روایت می‌فرماید: آن معلم الهی - که علی الاصول حضرت خضر علیه السلام بوده یا شاید دیگری<sup>۱</sup> - جزو مطالبی که برای موسای کلیم علیه السلام بیان کرده، مصیبت سیدالشهدا علیه السلام است. این، جزو اسرار عالم بوده که به این معلم الهی رسیده و به تعبیر من ایشان برای حضرت موسی علیه السلام روضه سیدالشهدا علیه السلام را خوانده است.<sup>۲</sup>

بلای عظیم سیدالشهدا علیه السلام بلایی است که محور قرب همه عالم به سمت خداست و بار تقرب همه عالم با این بلا کشیده می‌شود. اینکه می‌بینید معصومین علیهم السلام قبل از عاشورا و بعد عاشورا بر این ابتلا تأکید می‌کردند، خودشان آن را اقامه و احیاء می‌کردند، به خاطر این است. این طور نیست که - العیاذ بالله - می‌خواستند یک تراژدی را زنده نگه دارند! این نیست. ظرفیت این بلا، ظرفیت سلوک همه هستی و همه خلقت است.

آن بلایی که اگر انسانی صابر بر آن بود و با صبر بر آن به ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُوسَى الَّذِي كَانَ أُعْطِيَ مَكْتَلًا فِيهِ حُوتٌ مَالِحٌ فَقِيلَ لَهُ هَذَا يَدُلُّكَ عَلَى صَاحِبِكَ عِنْدَ عَيْنٍ لَا يُصِيبُ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا حَيٌّ فَانْطَلَقَا حَتَّى بَلَغَا الصَّخْرَةَ وَ جَاوَزَا ثُمَّ ﴿قَالَ لِقَتَا آتَا عَدَاءَنَا﴾ فَقَالَ الْحُوتُ اتَّخَذَ ﴿فِي الْبَحْرِ سِرْبًا﴾ فَاقْتَصَا الْأَثَرَ حَتَّى آتَا صَاحِبَهُمَا فِي جَزِيرَةٍ فِي كِسَاءٍ جَالِسًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ أَجَابَ وَ تَعَجَّبَ وَ هُوَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا سَلَامٌ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ مُوسَى فَقَالَ ابْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا جَاءَ بِكَ قَالَ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي قَالَ إِيَّيْ وَ كَلَّتْ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ فَحَدَّثَنِي عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام وَ عَنْ بِلَانِهِمْ وَ عَمَّا يُصِيبُهُمْ حَتَّى اسْتَدَّتْ بُكَاءُهُمَا وَ ذَكَرَ لَهُ فَضْلُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ مَا أُعْطُوا وَ مَا ابْتَلُوا بِهِ فَجَعَلَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَ إِنْ الْعَالَمَ لَمَّا تَبِعَهُ مُوسَى حَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْعُلَامَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ ثُمَّ نِمَّ يَنْبَغُ لَهُ كُلُّهَا وَ قَالَ ﴿مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾ يَعْنِي لَوْ لَا أَمْرُ رَبِّي لَمْ أَصْنَعُهُ وَ قَالَ لَوْ صَبَرَ مُوسَى لَأَرَاهُ الْعَالَمَ سَبْعِينَ أَعْجُوبَةً؛ قصص الانبياء، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. «عَنْ زُرَّارَةَ وَ حُمُرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُوسَى عليه السلام الَّذِي كَانَ أُعْطِيَ مَكْتَلًا فِيهِ حُوتٌ مُمْلَحٌ وَ قِيلَ لَهُ هَذَا يَدُلُّكَ عَلَى صَاحِبِكَ عِنْدَ عَيْنٍ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ لَا يُصِيبُ مِنْهَا شَيْءٌ مِثْلًا إِلَّا حَيٌّ يَقَالُ لَهَا الْحَيَاةُ فَانْطَلَقَا حَتَّى بَلَغَا الصَّخْرَةَ فَانْطَلَقَ الْفَتَى يَغْسِلُ الْحُوتَ فِي الْعَيْنِ فَاصْطَرَبَ الْحُوتَ فِي يَدِهِ حَتَّى خَدَشَهُ وَ انْقَلَّتْ مِنْهُ وَ نَسِيَهُ الْفَتَى فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتَ الَّذِي وَقَّتَ فِيهِ أَعْنَى مُوسَى قَالَ لِقَتَا ﴿آتَا عَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِلَى قَوْلِهِ ﴿عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ فَلَمَّا آتَاهَا وَجَدَ الْحُوتَ قَدْ حَزَّ فِي الْبَحْرِ فَاقْتَصَا الْأَثَرَ حَتَّى آتَا صَاحِبَهُمَا فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِمَّا مُتَكِيًا وَ إِمَّا جَالِسًا فِي كِسَاءٍ لَهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى فَعَجِبَ مِنَ السَّلَامِ وَ هُوَ فِي أَرْضٍ فِيهَا السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مُوسَى قَالَ أَنْتَ مُوسَى بِنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكَلِيمًا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَاجَتُكَ قَالَ ﴿أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا﴾ قَالَ إِيَّيْ وَ كَلَّتْ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ وَ وَكَلَّتْ بِأَمْرٍ لَا أُطِيقُهُ وَ قَالَ لَهُ ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿فَحَدَّثَنِي عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَمَّا يُصِيبُهُمْ حَتَّى اسْتَدَّتْ بُكَاءُهُمَا ثُمَّ حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ عَنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ وَ ذَكَرَ لَهُ مِنْ فَضْلِهِمْ وَ مَا أُعْطُوا حَتَّى جَعَلَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ رُجُوعِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى قَوْمِهِ وَ مَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿وَ نَقَلَبُ أُفُودَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ فَإِنَّهُ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ؛ تفسير العياشي، ج ۲، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱﴾ رسید، آن بلایی که اگر کسی درکش کند، بالاترین صلوات و بالاترین رحمت و بالاترین هدایت به سویش می آید، این بلاست. لذا در زیارت عاشورا این دو فقره، در کنار هم هستند: «وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكَمَّ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَني بِمَصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي مُصَابِاً بِمُصِيبَتِهِ». چرا؟ چون «مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». بعد «اللَّهُمَّ اجْعَلْني فِي مَقَامِي هَذَا». کسی که در روز عاشورا مصیبت سیدالشهدا علیه السلام را درک می کند «مِمَّنْ تَنَالَهُ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ» این صلوات و رحمت الهی به او می رسد. هدایت هم ثمره همین صلوات و رحمت است چون می فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛<sup>۱</sup> هدایت از ظلمات به نور با صلوات الهی محقق می شود؛ لذا «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» صلوات و رحمت و مغفرت یعنی جبران همه غفلت ها، همه خطاها و رسیدن به هدایت. هم پاکي دامنِ انسان، هم رشد انسان، هم تطهیر او از همه ناپاکی هایی که ناشی از خروج از محیط ولایت ولی الله و ورود به ولایت اولیای طاغوت است - که باطن گناه است - و هم دوری از گناه و هم رسیدن به درجات بالای رحمت و صلوات و هدایت، همه، با این مصیبت اتفاق می افتد.

بنابراین مصیبت سیدالشهدا علیه السلام، اصلی ترین نردبان سیرالی الله است. اگر تاریخ بشریت به سمت عبودیت حرکت می کند و نقطه موعودش، نقطه تحقق عبادت تامّ خدای متعال به شکل اجتماعی بر محور اولیای معصوم علیهم السلام است - که در عصر ظهور و رجعت اتفاق می افتد - مهم ترین نردبان این سلوک، بالای سیدالشهدا علیه السلام است. حالا این، موضوع بحث من نبود، جمله معترضه بود. این بحث را اینجا می بندم.

### - ابتلائات دوره غیبت برای رشد شیعیان

پس بر اساس نگاه شیعه، رسیدن به آن نقطه موعود، رسیدن به آن نقطه ای که ظرفیت تحمل ولایت ولی الله حاصل شود تحمل بلا می خواهد. البته واقعا «صعب مستصعب» است که انسان حامل ولایت شود، نفس را کنار بگذارد، به مقام اخلاص برسد و در ظرف خودش ولی الله بشود. معنای ولی الله شدن برای غیر چهارده معصوم علیهم السلام این است که حامل ولایت آنها شوند. رسیدن به آن نقطه، صبوری و پایداری می خواهد بر بلایی که خدای متعال برای تطهیر انسان می فرستد. از جمله بلاهایی که می آید بلایی عمومی است، خصوصی هم نیست، در جامعه شیعه هم اتفاق می افتد، آن را رشد می دهد و برای تحمل

۱. سوره احزاب، آیه ۴۳.



ولایت ولی الله آماده می کند؛ لذا شیعه، خالص می شود؛ یعنی صفوف جدا می شود: آنها که ناخالص اند، بیرون می روند و آنها که خالص اند، کامل می شوند و آماده می شوند. این، مربوط به دوره قبل از ظهور است.

روایات متعددی داریم که می فرماید: آیه ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾<sup>۱</sup> مربوط به قبل از ظهور است. به خصوص در قرب ظهور ابتلائات سنگینی پیش می آید.<sup>۲</sup>

عرض کردم خدای متعال نمی خواهد ما را به ناامنی بیندازد. خدای متعال ما را برای امنیت خلق کرده است «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»؛<sup>۳</sup> خدا می خواهد ما را وارد حصن خودش کند. «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»؛<sup>۴</sup> می خواهد ما در حصن حصین خدا باشیم، در امنیت مطلق باشیم. خدای متعال ما را برای بهشت و بالاتر از بهشت خلق کرده: ﴿نَزَلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ﴾.<sup>۵</sup> مغفرت و رحمت او منزلگاهی مثل بهشت

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قُدَامَ الْقَائِمِ عَلَامَاتٌ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ وَ مَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ بِعِيِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام ﴿بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشْرِ الصَّابِرِينَ﴾ قَالَ يَبْلُوهُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فَلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِيهِمْ وَ الْجُوعِ بَعْلَاءِ أَسْعَارِهِمْ ﴿وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ قَالَ كَسَادِ التَّجَارَاتِ وَ قَلَّةِ الْفَضْلِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيْعٍ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ قَالَ قَلَّةٌ رُبْعٌ مَا يُزْرَعُ ﴿وَ بَشْرِ الصَّابِرِينَ﴾ عِنْدَ ذَلِكَ يَتَعَجَّلُ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسُخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾؛ كمال الدين، ج ۲،

ص ۶۴۹. رجوع شود به روایات ذیل آیه شریفه: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. عبارت معروف حدیث سلسله الذهب که به کثرت در منابع متعدد نقل شده است: از جمله: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهُوَيْهِ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرَحَّلَ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ؟ وَ كَانَ قَدْ فَعَدَ فِي الْعَمَارِيَةِ فَأَطَّلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ [الرَوَايُ]: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰، «باب وروده عليه السلام بنيسابور و ما ظهر فيه من المعجزات».

۴. این مضمون نیز با این لفظ و با الفاظ دیگر، به کثرت در منابع متعدد آمده؛ از جمله: «عَلِيٌّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶.

۵. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا سَتَزُلْ عَنْهُمْ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَحْفَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ \* تحنن

برای ما در نظر گرفته است. چه دلیلی دارد که ما را به گرسنگی مبتلا کند؟! چه دلیلی دارد که ما را به خوف مبتلا کند و امنیت مان را بگیرد؟! هیچ دلیلی نیست جز اینکه رسیدن به آن مقامات تنها با عبور از این معبر ممکن می شود.

### - راه رفع برخی ابتلائات غیبت

البته سلسله ای از این ابتلائات را می شود از بین برد؛ یعنی همین طور که در روایت آمده است: «اگر مومن نعمت را نگه نمی داشت و می داد، به خوف و جوع و امثال اینها مبتلا نمی شد، اگر خودش نعمت را داده بود، احتیاج نبود که از او بگیرند تا رشد کند، اگر خودش نعمت را می داد، رشد می کرد»، پاره ای از ابتلائات قبل از ظهور هم این گونه است. اگر مومنین هوشیار باشند و اگر برنامه ریزی کنند، می توانند با عبادت و با استغفار، این ابتلائات را از سر بگذرانند. با فداکاری برای عصر ظهور، با وقف کردن خودشان در راه ولی خدا و با موقف شناسی و اقدام بجا می توانند بلا را برگردانند. ولی اگر این اقدامات را نکردند، آن وقت بلا می آید.

قرآن می فرماید: ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ﴾؛<sup>۱</sup> چرا مردم این طور هستند؟ چرا ایمان نمی آورند تا ایمان شان برایشان مفید باشد؟ تنها قوم یونس علیه السلام بودند که وقتی عذاب را دیدند، واقعا همه در میدان آمدند. یک معلم الهی، اینها را هدایت کرد و اینها هم استغفار کردند و بلایی که تا بالای سرشان آمده بود، خداوند برداشت.<sup>۲</sup> «مَا عْبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّثْلَ الْبَدَاءِ»<sup>۳</sup> برای همین است. در روایات ما آمده: همه بلاهایی که در مورد قبل از ظهور گفته شده حتی جریان سفیانی، قابل بداست.<sup>۴</sup> خیلی روایت بزرگی است. می توانیم کاری کنیم که این بالای عظیم از جامعه شیعه برگردد.

أُولَئِكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ \* نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ؛ سوره فصلت، آیات ۳۰ - ۳۲.

۱. ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْجَزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾؛ سوره یونس، آیه ۹۸.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. «أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا علیه السلام فَجَرَى ذِكْرَ السُّفْيَانِيِّ وَ مَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أُمَّةً مِنَ الْمُخْتَوِّمِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام هَلْ يَتَدَوُّ لِلَّهِ فِي الْمُخْتَوِّمِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَتَخَافُ أَنْ يَتَدَوُّ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَ اللَّهُ ﷻ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﷻ؛ الغيبة للنعماني، ص ۳۰۲.

از روایات استفاده می‌شود که سفیانی از آل ابی‌سفیان است و صددرصد برعلیه تشیع است؛<sup>۱</sup> یعنی دقیقاً می‌شناسد با چه کسی می‌جنگد؛ یعنی می‌فهمد که نقطه درگیری‌اش با وجود مقدس امام عصر علیه السلام است. لذا در روایات هم نقل شده است که وقتی جنگ می‌کند، به دست خود حضرت نابود می‌شود.<sup>۲</sup> ابتلای به سفیانی برای شیعه سنگین است و ابتلای عظیمی است. با این حال، فرموده‌اند که این ماجرا قابل بداست و به نظر می‌آید که می‌توان اینها را برداشت.

پس یک سلسله از ابتلائات قابل رفع است ولی یک سلسله از این ابتلائات ترفیع درجه است. اینها دیگر پیش می‌آید تا شیعه برای عصر ظهور آماده شود و قابلیت پیدا کند.

### - رجعت در ظهور، ثمره صبر در ابتلائات غیبت

نکته بسیار مهم این است: آن انسانی که در این دوران، کار و رسالت خودش را سالم انجام داده، بار خودش را صحیح به منزل رسانده ولی نبوده که عصر ولیّ خدا را درک کند و طعم ایمان را در آن دوره بچشد و از حقایق و تجلیاتی که در آن دوره اتفاق می‌افتد بهره‌مند بشود، خدای متعال به آنها منت می‌گذارد دوباره دعوت‌شان می‌کنند، هوشیارشان می‌کنند، اگر بخواهند، دوباره می‌توانند به دنیا برگردند. مومنین کامل این طور دارای رجعت هستند.<sup>۳</sup>

البته مومنین غیرکامل، محل بحث است. بعضی روایات در باب همه مومنین می‌فرماید: «هر مومنی دو خروج از دنیا دارد: یکی مرگ و یکی شهادت».<sup>۴</sup> آنها که قبل از ظهور، شهادت را نچشیده‌اند، در دوره

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱، «باب علامات ظهوره صلوات الله علیه من السفیانی و الدجال و غیر ذلك و فیه ذکر بعض أشراف الساعة».

۲. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهرة... عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاكَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ «يُخْرَجُ الْقَائِمُ فَيَسِيرُ حَتَّى يَمُرَّ بِمَرْ قَيْلَعَةَ أَنْ عَامِلَهُ قَدْ قُتِلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئاً ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيَخْرُجُ جَيْشَانِ لِلْسَفِيَانِيَّيْنِ فَيَأْتِرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْخُذَ بِأَقْدَامِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَوْ تَرَى إِذْ فُرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ» يَعْنِي بِقِيَامِ الْقَائِمِ «وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» يَعْنِي بِقِيَامِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ «وَ يَقْدِفُونَ بِالْعَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» إِلَى قَوْلِهِ «فِي سَكِّ مَرِيبٍ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷.

۳. «عَنِ الْمَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: ذَكَرْنَا الْقَائِمَ علیه السلام وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْظُرُهُ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنَ فِي قَبْرِهِ فَيَقَالُ لَهُ يَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَالْحَقْ بِهِ فَالْحَقْ وَ إِنْ تَشَأْ أَنْ تَقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمْ»؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۵۸.

۴. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً» فَقَالَ: لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلَ إِلَّا سَيَرْجِعُ حَتَّى يَمُوتَ، وَ لَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَاتَ إِلَّا سَيَرْجِعُ حَتَّى يُقْتَلَ»؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۹.

ظهور زنده می‌شوند و شهادت را می‌چشند.

اگر این روایات را که در باب همه مومنین است، در نظر نگیریم، روایات دیگر رجعت در باب کُمَلین از مومنین است. آن روایات می‌فرماید: مومنین کامل را - یعنی آنها که خودشان را واقعا وقف این راه کرده‌اند ولی دوری از عصر ظهور و موانعی که دشمن ایجاد کرده بوده، موجب شد اینها نتوانند آن طعم را بچشند - زنده می‌کنند تا بتوانند آن طعم را بچشند.<sup>۱</sup>

این را بعدا عرض می‌کنم که نقش اصلی در تحقق ظهور به‌عهده چهارده معصوم علیهم‌السلام و بعد هم انبیا و اولیا و بعد برای شیعیان است. از عالم ذر تا عصر ظهور و رجعت، شیعیان هستند که این نقش را ایفا کرده‌اند و ایفا هم می‌کنند. اگر ما این را بپذیریم که تحمل یک سلسله ابتلائات، مربوط به شیعه است و اگر قبول کردیم که یکی از مقدمات عصر ظهور، آن ابتلائات سنگین و عظیمی است که پیش می‌آید و جامعه شیعه هم باید آنها را از سر بگذراند و اگر فهمیدیم حقیقت آن چیزی هم که دریافت می‌شود، مخصوص شیعه است، اگر انسان این مسائل را خوب تلقی کند، آن وقت دیگر نمی‌گوید: «چرا ما مبتلا شویم و دیگران مبتلا نشوند».

انبیای الهی به استقبال این بلا می‌رفتند تا یک امت را نجات بدهند؛ هم خودشان رشد می‌کردند و هم دیگران را نجات می‌دادند. بلای آنها، هم ترفیع درجه برای خودشان بوده و هم شفاعت برای تطهیر امت‌شان و هم شفاعت برای ترفیع درجه امت‌شان. شیعیان هم این‌طورند و چون حقیقت آن چیزی که به ظهور می‌رسد مخصوص شیعیان است، پس آنها هم باید بلاهای عظیمی را تحمل کنند تا عصر ظهور پیش بیاید. باید پایدار بایستند و وقتی کار سخت شد، کنار نکشند. چون درگیر شده‌ایم، سختی‌های عظیمی پیش‌روی ماست تا به جامعه موعود برسیم. باید استوار بایستیم. وقتی هدف شیعه شفاف شد و کم‌کم علائم پیروزی او در عالم، ظاهر شد، دشمن هم پا به رکاب می‌کند و با همه توان به میدان می‌آید. مقاومت می‌خواهد تا بتوانیم این مسیر را بگذرانیم. این ابتلای عظیم، پیش‌روی شیعه است.

بنابراین یکی دیگر از ارکان انتظار، تحمل و صبوری است. انسان منتظر، انسانی است که متوجه هدف، دل‌داده به هدف، مشغول به هدف و صابر در راه تحقق هدف است. همه وجودش ایستاده برای

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ أَبَا الْحَطَّابِ يُحَدِّثَانِ جَمِيعاً قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ أَبُو الْحَطَّابِ مَا أُحَدِّثُ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ تَشَقَّى الْأَرْضَ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشُّرْكَ مَحْضاً»؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

رسیدن به آن نقطه موعود؛ آن هم استقامتِ یکپارچه.

### ۳. حلم و عدم استعجال

خصوصیت دیگری که در مومن منتظر هست، حلم و بردباری است. بناست کار عظیمی در عالم اتفاق بیفتد. مقدمات این کار عظیم باید طی شود. لذا مومن، اصلاً مُستعجل نیست.<sup>۱</sup> درعین‌اینکه در دلش لحظه‌شماری می‌کند، دغدغه‌خاطرش این است که این دولت کریمه محقق شود و بساط باطل و شیطنت و استکبار بر خدای متعال از جهان جمع بشود و دامنه عبودیت در جهان گسترش پیدا بکند. درعین‌اینکه ثانیه‌شماری می‌کند اما حلیم است. می‌داند این کار بزرگی است که محورش ما نیستیم، روی دوش ما نیست، کار خدای متعال و ولی‌اش است. برای خودش بیش از حدّ خودش حساب باز نمی‌کند. جای خودش را می‌فهمد.

مومن منتظر، جایگاه‌شناس است. این‌طور نیست که جای خودش را با وجود مقدس امام زمان علیه السلام اشتباه کند و خیال کند: «ما حضرت هستیم!»! ما حضرت نیستیم! لذا درعین‌اینکه شیعیان، در تحقق عصر ظهور نقش دارند ولی نقش محوری، مخصوص ولیّ الله و امام معصوم علیه السلام است. من تعبیر «انسان کامل» را هم اینجا تعبیر دقیقی نمی‌دانم. من در روایات، چنین تعبیری را ندیده‌ام. نقش اصلی مخصوص ولی و امام معصوم علیه السلام است. شیعه جای خودش را اشتباه نمی‌گیرد و کاملاً می‌داند که امام علیه السلام دنبال کار خودشان هستند و در اینکه عالم را به خدا برسانند، از همه جدی‌ترند و دارند این بار را برمی‌دارند. شیعه هم سرش را زیر انداخته، جایگاه خودش را شناخته و باتمام‌وجود کار خودش را انجام می‌دهد، مُستعجل نیست.

بنابراین عجله نکردن و موقف‌شناس بودن از خصوصیات مهم منتظر است. کاری که باید صد سال زمان ببرد، یک‌شبه نمی‌شود انجام داد. البته اگر خدای متعال بخواهد کار خودش را به‌شکل دیگری انجام بدهد، اگر ولی معصوم علیه السلام بخواهد انجام بدهد، ممکن است ولی به ما مربوط نیست. ما باید منتظر باشیم، دعا هم کنیم، التماس هم کنیم، ثانیه‌شماری هم کنیم اما از مرز خودمان خارج نشویم.

انسان منتظر، منتظر این است که به‌دست ولیّ خدا آن کار عظیم اتفاق بیفتد. او کار خودش را در رسیدن به عصر ظهور انجام می‌دهد، نه کار ولیّ خدا را! گاهی من گفته‌ام: سربازِ خط مقدم که فرمانده

۱. رجوع شود به: الغیبة للعناني، ص ۱۹۴، «باب ما روي فيما أمر به الشيعة من الصبر والكف والانتظار للفرج وترك الاستعجال بأمر الله وتديره».

جنگ نیست. اگر بخواهد جای فرمانده جنگ تصمیم بگیرد و جنگ را عقب و جلو کند، اینها کار او نیست. اگر این کار را کرد، هم خودش را تزییع کرده و هم به جبهه حق ضربه زده است. او باید دقیقا کار خودش را انجام بدهد، خودش را وقف کند، فرمانها را بشناسد و به فرمانها در موقف خودش عمل کند.

اینها بعضی از خصوصیات هستند که در یک انسان منتظر باید محقق شوند. البته بحثهای پردامنه دیگری هم هست که رسالت‌های اجتماعی ما را تبیین می‌کند؛ به خصوص رسالت‌های اجتماعی ما در این منزلت از تاریخ که خدای متعال به ما حکومت عطا کرده است. در این منزلت چه باید کرد؟ در این منزلت که صف‌آرایی بین اسلام ناب و تمدن مادی و دستگاه ابلیس جدی شده، دشمن به فکر ایجاد جامعه جهانی است و رقیب خودش را هم شیعه می‌داند. یعنی تقیه‌ها برداشته شده و دیگر دوران آن تقیه‌ها هم تمام شده است. هم دشمن، خوب فهمیده و هم دوست. هم دشمن می‌فهمد که سرمایه ما در حرکت به سمت آن نقطه مطلوب، انتظار و ایمان‌مان به حضرت بقیت‌الله علیه السلام و تعلق خاطرمان به عاشورا و روح معنوی و حماسی عاشوراست - که در جامعه شیعه زنده است - هم دوست. خیلی چیزها برداشته شده است. یعنی ممکن بود ۱۴۰۰ سال پیش دشمن خیلی از اینها را نفهمد؛ کما اینکه تا همین اخیر هم خیلی نمی‌فهمید. معصومین علیهم السلام می‌فرمودند: «بنشینید گریه کنید». حالا دستگاه شیطان بیاید بفهمد چه اتفاقی دارد می‌افتد. تا برود بفهمد، کار تمام شده است. ولی حالا که این گریه‌ها بار خودش را داده و این توجه قلوب، کار را به این نقطه رسانده، دشمن با تمام وجود به میدان آمده است.

اگر مجالش شد، کارهایی که دشمن در حال انجام آنهاست تا امید به آینده را از شیعه بگیرد عرض می‌کنم. تلاش می‌کند امید به آینده را از اهل اسلام بگیرد، آنها را نسبت به جامعه مهدوی مأیوس کند؛ مثل شبهه‌هایی که ایجاد می‌کند، برنامه‌ریزی‌هایی که می‌کند و بسترهای اجتماعی مختلفی که ایجاد می‌کند. به عکس برای اینکه در دل دوستان خودش امید ایجاد کند که در این درگیری، ما پیروز هستیم چه کار دارد می‌کند؛ یعنی چه طور دارد در جهان، نقطه امید را جابه‌جا می‌کند: می‌خواهد امید امت اسلام نسبت به تحقق جامعه موعود مهدوی را به یأس تبدیل کند و به عکس، در دل جامعه جهانی نسبت به تحقق جامعه جهانی بر محور لیبرال‌دموکراسی با اتکای به امریکا امید ایجاد کند. شیعه ایجاد امید می‌کند با اتکای به حضرت مهدی علیه السلام و آنها دارند ایجاد امید می‌کنند با اتکای به اقتدار نظامی و توانایی‌های خودشان نسبت به تحقق لیبرال‌دموکراسی. اینکه آنها جریان تروریسم را در جهان به‌راه

انداخته‌اند و دارند آن را بر اسلام انقلابی تطبیق می‌دهند و یک مسلمانی انحرافی را درست کرده‌اند برای این است که دستگاه حضرت بقیت‌الله علیه السلام را بدنام کنند. تعبیر اسلام انحرافی، تعبیر نابجا و غلطی است؛ مسلمانی انحرافی ایجاد کرده‌اند مثل مسلمانی سلفیه و وهابیه و امثال اینها. آن اسلام را ترویج می‌کنند و بعد از اینکه ترویجش کردند، در نگاه ملت‌ها منفور می‌کنند.

ما در مقابل این جریان چه باید بکنیم؟ یعنی بعد از اینکه ما به حکومت رسیدیم و بعد از اینکه ما در موازنه جهانی جایگاه پیدا کردیم، باید چه کار بکنیم؟ چه رسالتی روی دوش ماست؟ چه عقلانیتی برای زندگی‌مان باید ایجاد کنیم؟ همان‌طور که آنها دارند عقلانیتی ایجاد می‌کنند - البته ایجاد کرده‌اند - تا همه مردم وقتی می‌خواهند زندگی‌شان را محاسبه کنند، به‌نحو خاصی محاسبه کنند و نتیجه این محاسبه، به جیب توسعه جهانی و به جیب توسعه لیبرال‌دموکراسی برود. برآیند این عقلانیت و محاسبه، رشد لیبرال‌دموکراسی است. ما چه‌طور عقلانیتی ایجاد کنیم که وقتی به فکر مسکن هستیم، به فکر خواب هستیم و به فکر خوراک هستیم، همه تفکرات ما و همه محاسبات ما به عصر ظهور منتج شود. زندگی که می‌کنیم، به‌سمت عصر ظهور حرکت کنیم نه اینکه زندگی‌مان به سمت جامعه‌موعودِ غرب باشد و در دل‌مان هم عشق به عصر ظهور داشته باشیم. نباید این‌طور باشد. این شرک و این آلودگی که در «دلش» دغدغه عدالت معنوی، عدالت عصر ظهور و تحقق عبودیت را دارد و در «عملش» دنبال بستر حرص به دنیا و دنیاپرستی حرکت می‌کند، باید از جامعه تشیع برداشته شود. این دوگانگی باید حل شود. باید عقلانیت شیعه به نقطه‌ای برسد، عواطف شیعی به شکلی شکل بگیرد و کارآمدی شیعه به‌گونه‌ای ساماندهی شود که همه همدلی‌ها و همفکری‌ها و همکاری‌ها و محاسبات‌شان آنها را به‌سمت عصر ظهور هدایت کند.

حالا ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق داد این را در جلسه آینده تقدیم می‌کنم.





گفتاره

# رسالت اجتماعی شیعه در عصر غیبت

شب پنجم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۵



موضوع عرایض ما در باب «فرهنگ انتظار» و «فرهنگ عاشورا» بود. عرض کردیم سلسله اعتقاداتی پشتوانه فرهنگ انتظارِ تشیع است که از آن اعتقادات گفتگو شد. نتیجه این اعتقادات، اعتقاد به تحقق یک جامعه موعود در مرحله پایانی تاریخ به وسیله وجود مقدس امام عصر، حضرت بقیت الله علیه السلام است که شخصیت ایشان، خاتم اوصیا و وارث همه انبیا و اوصیاست. یعنی شیعه معتقد است (براساس آن مقدماتی که اشاره شد) در مراحل پایانی تاریخ، به دست یکی از اولیای خدا - که معصوم و از نسل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام و ائمه هدايت معصومین علیهم السلام است - جامعه موعود انبیا محقق می شود.

در این جامعه ای که اشاره شد، همه چیز بر محور ولایت ولی خداست و آهنگ عبادت و بندگی دارد. تحقق عبادت، امنیت، عدالت و رفاه، همه بر محور آن ولایت واقع می شود و مفهوم عدالت، امنیت و رفاهی هم که در عصر ظهور واقع می شود با آن مفهومی که در ذهنیت عمومی بشر در فرهنگ مدرن هست، کاملاً متفاوت است. یعنی عدالت، به گونه دیگری تعریف می شود. امنیت، رفاه و امثال اینها، به گونه دیگری تعریف می شوند.

سلسله آرمان های دیگری هم هست که مفصل در آثار و روایات معصومین علیهم السلام از آنها بحث شده است، مثل گسترش معنویت،<sup>۱</sup> گسترش حیات،<sup>۲</sup> نورانی شدن زندگی بشر،<sup>۱</sup> گسترش عدالت،<sup>۲</sup> گسترش

۱. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْقَى فِي تِلْكَ الزَّمَانِ الْأَمَانَةَ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَصْرُ شَيْءٌ شَيْئاً وَ لَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَ الْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ تُنْزَعُ حُمَةٌ كُلُّ ذِي حُمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أُذْهِبَ سَمُّ كُلِّ مَا يَلْدَعُ وَ تُنْزَلُ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ بَنَاتِهَا وَ تُخْرَجُ كُلُّ بُمَارِهَا وَ أَنْوَاعِ طَيْبِهَا وَ الْقَبِي الرَّافِقَةُ وَ الرَّحْمَةُ بَيْنَهُمْ فَيَسْأَلُونَ وَ يَقْتَسِمُونَ بِالسَّوِيَةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَغْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِّرُ الصَّغِيرَ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ يَحْكُمُونَ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵.

۲. برای نمونه: «عَنْ سَلَامٍ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ

علم،<sup>۳</sup> رشد معنوی انسان‌ها<sup>۴</sup> و آثار دیگری که همه اینها در دوره ظهور به وسیله وجود مقدس ولی الله الاعظم علیه السلام تحقق پیدا می‌کند.<sup>۵</sup>

حالا این اعتقاد، چه رسالتی را بر دوش انسان می‌گذارد؟ عرض کردیم براساس این اعتقاد، محور تحقق این جامعه - که با سیر تدریجی تاریخی اتفاق می‌افتد - انبیا و اولیای معصوم علیهم السلام هستند ولی بعد از انبیا و اولیا بار تحقق این جامعه بر دوش شیعیان است که باید با تمام توان، قدم به قدم، اول خودشان را آماده کنند و بعد جامعه بشری را برای رسیدن به این دوره آماده کنند. بنابراین این طور نیست که هیچ نقش و رسالتی برای ما مشخص نشده باشد.

اولین نقش این است که خودمان را به جبهه ولی خدا برسانیم و سرباز آن جبهه باشیم. دوم این است که به صورت جمعی تلاش کنیم و کاری که باید به صورت اجتماعی انجام بگیرد انجام بدهیم و بسترها را برای تحقق ظهور آماده کنیم. در این جلسه مقداری راجع به دومی بحث می‌کنیم.

يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام بَعْدَ مَوْتِهَا [بِعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفَّرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ؛ كمال الدين، ج ۲، ص ۶۶۸.

۱. برای نمونه: «عَنْ مَقْصُلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ عَلَيْهِ السَّلَام أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بُورَ رَبِّهَا عَلَيْهِ السَّلَام وَ اسْتَعْنَى النَّاسُ وَ يُعَمَّرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفٌ ذَكَرٌ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ أُتَى وَ يَبْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدٌ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَ تَتَّصِلُ بِيُوتِ الْكُوفَةِ بِبَهْرٍ كَرْبَلَاءَ وَ بِالْحِجْرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَعْلَةٍ سَفَوَاءٍ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۶۸.

۲. برای نمونه: «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَرْعَبَةٌ مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا رَعِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا فَطُ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ جُزْءًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءٌ مِنْهَا فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْءَيْنِ فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ جُزْءًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءٌ مِنْهَا حَتَّى يَبْقَى سَبْعَةٌ وَ عِشْرِينَ جُزْءًا»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۱.

۴. برای نمونه: «وَ عَنْهُ [أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام] كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام وَ أَصْحَابِهِ فِي نَجَفِ الْكُوفَةِ كَأَنَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرَ فَيَنْتِزِعُ أَرْوَاحَهُمْ وَ خَلَقَتْ نِيَاهُهُمْ مَنَّكِينَ فَيَسْبِغُهُمْ قَدْ أَثَرَ السُّجُودِ بِجَبَاهِهِمْ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ زُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ يُعْطَى الرَّجُلُ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يُعْطِيهِمْ صَاحِبُهُمُ التَّوَسُّمَ لَا يَقْتُلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا كَافِرًا أَوْ مُنَافِقًا فَقَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِالتَّوَسُّمِ فِي كِتَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»؛ منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۱۹۵.

۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سيره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

در باب اولی اشاره شد که انسان منتظر باید دلدادۀ اهداف ولیّ خدا باشد، باید امید به تحقق آنها داشته باشد، باید اقدام کند و خودش را وقف کند، باید حلیم باشد و فرصت و زمان لازم را برای وقوع این حادثه تحمل بکند، باید صبور باشد و بلاهایی که بستر رشد جامعه جهانی و رشد بشر برای پذیرش آن جامعه موعود و برای پذیرش ولایت ولیّ الله هست، باید تحمل کند. اینها سلسله خصوصیتی بود که در فرد منتظر باید محقق شود. در باب اینها، در طول تاریخ، زیاد سخن گفته شده است. یعنی گفتگوهای فراوانی در باب خصوصیتی که یک انسان منتظر باید داشته باشد در طول تاریخ بوده است و در واقع خصوصیتی است که فرد باید در خودش محقق کند.

اما آیا باید به همین حد اکتفا کرد یا انتظار، رسالت اجتماعی هم بر دوش شیعه می‌گذارد که باید فعالیت‌هایی را به صورت جمعی انجام بدهند، نه فردی؟ باید سعی کنند که نیروهای خودشان را با هم ترکیب کنند و با این ترکیب نیروها، برنامه‌ریزی جمعی کنند به سمت عصر ظهور. این، نوع دوم رسالت است. اگر از این زاویه نگاه کنیم، مقداری نگاه ما به مفهوم انتظار و رسالت‌های انتظار تغییر می‌کند.

من گمان می‌کنم هنوز فرهنگ انتظار در ما حتی در مقیاس فرهنگِ خواص هم تا این سطح رشد نکرده است. اگر شما مراجعه بفرمایید، ادبیاتی که ما درباره انتظار درباره آن بحث می‌کنیم - از ادبیات حتی فقهی ما تا ادبیات عرفانی و ادبیات احساسی حتی اشعاری که در باب انتظار و منتظر گفته می‌شود - بیشتر ناظر به همان جنبه فردی انتظار هستند. اینکه مفاهیمی که ما تبیین می‌کنیم، مفاهیمی اجتماعی باشند و به تعبیر دیگر جامعه‌شناسی انتظار را در آن تبیین کنیم - مثل خصوصیت جامعه شیعه، چگونگی وحدت اجتماعی آنها در مراحل مختلف تاریخ و در این مرحله، و وظایفی که وحدت اجتماعی شیعه بر دوش آنها می‌آورد - کمتر موضوع بحث بوده و بیشتر از جنبه‌های فردی آن، بحث شده است.

### ۱. حیات اجتماعی، بستر پرستش و عبادت جمعی

حالا برای اینکه مقداری این بحث باز شود، من برمی‌گردم به مباحث گذشته و آنها را مرور می‌کنم: در عصر ظهور، آن چیزی که تحقق پیدا می‌کند، این نیست که احاد افراد، آدم‌های خوبی هستند بلکه وحدت اجتماعی، روابط اجتماعی، تعلقات روحی آنها به همدیگر، همفکری، همدلی و همکاری‌شان مجموعاً آهنگ عبادت خدا پیدا می‌کند.

دو نگاه را مقایسه کنید: یک نگاه این است که انسان‌ها یک جنبه روحی و معنوی و باطنی دارند. این جنبه معنوی، جنبه ماندگار و باقی است. این بُعد معنوی انسان‌ها - که بُعد فردی آنهاست - باید خدا را

عبادت کند، غرق در بندگی خدا شود و بالاخره روح آنها باید مشغول به عبادت باشد. برای اینکه این روح بتواند در این دنیا زنده باشد و تلاش و عبادت کند، خدای متعال یک جنبه مادی هم به او داده است. ما را در این عالم دنیا آفریده و به خاطر جسم مان نیازهایی هم پیدا کرده‌ایم: نیاز به خوردن، آشامیدن، مسکن و زندگی اجتماعی. در واقع زندگی اجتماعی، یک جنبه تبعی دارد. اصل، همان جنبه فردی و معنوی و باطنی انسان‌هاست که انسان‌ها در فردیت خودشان باید تلاش کنند از دنیا جدا بشوند، فاصله بگیرند، به قرب خدای متعال برسند، به لقای او برسند، به معنویت برسند، به زهد و فراغت از دنیا برسند و تدریجاً به سمت مقام توحید حرکت کنند. این یک نگاه است.

بنابراین انسان دو جنبه دارد: یک جنبه معنوی - که جنبه ماندگار و باقی انسان است و جنبه‌ای است که باید به عبادت خدا بپردازد، تهذیب شود، رشد کند، مقام توحید در او محقق شود - و یک جنبه دنیایی و مادی - که با آن در دنیای طبیعت زندگی می‌کند - و مبدأ پیدایش زندگی اجتماعی انسان جنبه مادی اوست؛ یعنی چرا دورهم جمع شده‌ایم و زندگی اجتماعی تشکیل داده‌ایم؟ برای اینکه بتوانیم نیازهای مادی مان را تأمین کنیم. بشر در مقابل دشمن مشترک و در مقابل حوادث طبیعی (زلزله، طوفان و سیل) به امنیت مادی نیاز دارد. بشر به مسکن احتیاج دارد، به غذا احتیاج دارد. این احتیاج‌ها و نیازها بوده است که بشر را دورهم جمع کرده و زندگی اجتماعی او را تشکیل داده است.

پس جامعه، عبارت از جمع اراده‌هاست برای تأمین نیازمندی‌های بُعد مادی انسان. این بُعد مادی انسان، بُعد ماندگار و باقی انسان نیست. آن بُعد انسان که باقی می‌ماند، بُعد ملکوتی و معنوی و باطنی انسان است و آن بُعد است که باید مُستغرق در خدای متعال شود. این جنبه اجتماعی، یک جنبه تبعی است. به تبع روح انسان، بدن هم به او داده‌اند. در عالم دنیا هم زندگی می‌کند برای این است که روح رشد کند. جنبه اجتماعی انسان‌ها، حیات اجتماعی آنها و اینکه باهم جامعه‌ای را درست می‌کنند، برای این است که نیازهای مادی‌شان را تأمین کنند.

اگر شما با این نگاه به جامعه توجه کردید، طبیعی است که عبادت، به جنبه فردی انسان مربوط می‌شود. بُعد اجتماعی انسان، ربطی به عبادت و پرستش و بندگی خدای متعال ندارد؛ لذا انبیا هم کاری با این جهت ندارند. انبیا فقط آمده‌اند روح‌ها را پرورش بدهند. آنها فقط برای این آمده‌اند که این ارواح رشد کنند، موحّد شوند، فارغ شوند، زاهد شوند. جنبه مادی انسان، جنبه تبعی است و انبیا کاری با این جنبه نداشته‌اند. این جنبه به بشر واگذار شده تا خودش آن را اداره کند. گاهی دستوراتی هم برای این جنبه

داده شده ولی این دستورات، دستورات تبعی دین است. خب این یک نگاه است. نگاه دیگر این است که مهم‌ترین بُعد عبادت انسان‌ها، عبادت اجتماعی‌شان است. یعنی عظیم‌ترین عبادت آنها وقتی اتفاق می‌افتد که اراده‌ها با هم ارتباط برقرار کنند و یک اراده بزرگ درست شود. اینکه ارتباط اراده‌ها بر محور بندگی خدای متعال باشد، همدلی‌ها درجهت عبادت باشد، همفکری‌ها درجهت عبادت باشد، همکاری‌ها درجهت عبادت باشد و اینکه آهنگ عبادت بر زندگی اجتماعی انسان حاکم شود، این، اصل است.

کسانی که نگاه اول را دارند، می‌گویند: «آقا! دین آمده بُعد فردی انسان را هدایت کند. انبیا برای هدایت روح انسان آمده‌اند. جنبه اجتماعی انسان که جنبه مادی اوست و حکومت‌ها و قدرت‌ها آن را اداره می‌کنند، ربطی به عبادت و بندگی خدای متعال ندارد. باید دورهم بنشینند و همفکری کنند و درنهایت آن‌طور که دل‌شان می‌خواهد، زندگی بکنند و هرطور رأی‌شان هست، زندگی کنند. آنجا حوزه عبادت و بندگی نیست. آن جنبه، جنبه فانی انسان است، جنبه باقی انسان نیست. لذا به‌هیچ وجهی رسالت اجتماعی تعریف نمی‌کنند.

این نگاه، با نگاه دوم کاملاً متفاوت است. نگاه دوم معتقد است که همه ابعاد زندگی انسان باید بُعد معنوی و خدایی و آهنگ پرستش خدای متعال را پیدا کند. بلکه بزرگترین عبادت‌ها همان عبادت‌هایی است که انسان‌ها مکمل همدیگر می‌شوند و با تعاون اجتماعی، آن عبادت را انجام می‌دهند؛ بنابراین این‌طور نیست که موضوع جامعه، موضوع تأمین نیازهای مادی باشد. این‌طور نیست که بگویید: «جامعه یعنی جمع اراده‌ها برای تأمین نیازهای مادی»، بعد هم بگویید: «این که جنبه ماندگار انسان نیست؛ پس دین با این جنبه چه کار دارد؟!» بلکه اراده‌ها وقتی دورهم جمع می‌شوند و باهم وحدت پیدا می‌کنند، دو جور می‌توانند وحدت پیدا کنند. گاهی دورهم جمع شدن آنها و حول یک محور شکل گرفتن آنها، به‌انگیزه پرستش خدای متعال است، می‌خواهند در این ارتباط اجتماعی، خدا را عبادت کنند، می‌خواهند عبادت اجتماعی کنند، می‌خواهند به زبان همدیگر خدا را عبادت کنند، می‌خواهند در عبادت همدیگر شریک شوند و می‌خواهند پرستش اجتماعی کنند. نگاه صواب و صحیح، همین است که جامعه، محصول نیازهای مادی انسان نیست. گاهی هم جامعه، بر محور نیازهای مادی و برای تأمین نیازهای مادی شکل می‌گیرد. همه مناسبات اجتماعی، همه ساختارهای اجتماعی و همه سازوکارهای اجتماعی این جامعه درجهت توسعه نیاز و ارضای نیاز مادی است. اتفاقاً دستگاه نقطه مقابل انبیا در تاریخ همین‌طور

بوده است. نگاه آنها به زندگی اجتماعی بشر، از منظر مادی بوده و جامعه را بستر تعامل و ارتباط انسان‌ها برای نیازهای مادی‌شان می‌دانستند.

ولی اگر گفته شد که حیات اجتماعی می‌تواند بستر تعامل و ارتباط انسان‌ها برای تأمین نیاز مادی آنها باشد، از طرف دیگر می‌تواند بستر ارتباط انسان‌ها باشد، اراده‌ها با هم ارتباط پیدا کنند، در همدیگر حضور پیدا کنند، مکمل همدیگر شوند، قوام به همدیگر پیدا کنند و یک اراده بزرگ اجتماعی درست بشود برای اینکه خدا را به زبان جامعه عبادت کنند.

مثال می‌زنم: در تأمین نیاز مادی اگر انسان بخواهد از جامعه جدا شود و خودش به تنهایی زندگی مادی خودش را اداره کند، چقدر می‌تواند نیازهای مادی خودش را تأمین کند؟ چقدر باید زندگی‌اش بسیط و ساده باشد؟ آیا می‌تواند این ابزار ارتباط جمعی را داشته باشد؟ می‌تواند این تکنولوژی را داشته باشد؟ می‌تواند شهرسازی مدرن را داشته باشد؟ آیا اگر انسان‌ها می‌خواستند جدا جدا خودشان نیازهای مادی خودشان را تأمین کنند، اراده‌ها به هم گره نخورد، همدلی و همفکری و تقسیم کار نکنند و بدون همکاری دنبال تأمین این نیازهای مادی باشند، این تمدن پیچیده امروز ساخته می‌شد؟! شما در زندگی ساده شخصی خودتان که معمولاً یک زندگی پیچیده نیست، ببینید چقدر کالا مصرف می‌کنید. ببینید خانه‌تان چه طور ساخته می‌شود، شهرتان چه طور ساخته می‌شود، کالاهای مصرفی‌تان چیست. اگر کسی بخواهد فردی زندگی کند، آیا می‌تواند این قدر تأمین نیازهای مادی خودش را گسترش بدهد؟! یا فقط می‌تواند یک زندگی بسیار ساده را تأمین کند؟ آیا می‌تواند برای مثلاً مقابله با سرمای زمستان از وسایل مدرن استفاده کند؟ آیا می‌تواند برای مقابله با گرمای تابستان از فن کوئل و کولر استفاده کند؟ آیا می‌تواند برای سرپناه درست کردن، این برج‌ها را درست کند؟ آیا می‌تواند در شهرسازی، این مناسبات پیچیده و مهندسی شهر را داشته باشد؟ آیا می‌تواند در ارتباطاتی که برقرار می‌کند، از ابزار الکترونیکی مدرن استفاده کند؟ این، محصول تلاش اجتماعی است، محصول هماهنگی اراده‌هاست. وقتی فکرها روی هم ریخته می‌شود، یک فکر بزرگ درست می‌شود. وقتی اراده‌ها روی هم ریخته می‌شود و با هم همکاری می‌کنند، یک قدرت بزرگ اجتماعی درست می‌شود. این قدرت بزرگ اجتماعی است که با تنوعی که دارد می‌تواند این کارهای بزرگ را انجام دهد.

شما دقت بفرمایید وقتی انسان به کارخانه‌ای که در آن اتومبیل درست می‌شود، سر می‌زند، می‌بیند ده‌ها نوع بلکه صدها نوع فعالیت انجام می‌گیرد. اگر بنا بود یک نفر این کار را انجام بدهد، محال بود.



تازه این، بخشی از کار است. در بیرون، مطالعاتی که در مراکز مطالعاتی برای سرویس‌دهی علمی به این کارخانه انجام می‌گیرد، آنجا هم تنوع و گستردگی خودش را دارد. آن کارخانه‌ها و آن کارگاه‌ها و معادنی که مواد اولیه این کارخانه را تأمین می‌کنند، آنها هم یک دستگاه پیچیده هستند. وقتی یک اتومبیل که یک دستگاه خیلی پیچیده هم نیست تولید می‌شود، هزاران نوع فعالیت انجام می‌گیرد، هزاران نوع مهارت و فکر و اندیشه انجام می‌گیرد؛ همه اینها، بستر تأمین نیاز مادی هستند.

پس ببینید تأمین نیاز مادی در جامعه با همکاری و همفکری و همدلی اجتماعی، گسترش و تنوع پیدا می‌کند. حالا آیا در حوزه عبادت خدا، نمی‌شود این‌طور باشد؟ آیا عبادت باید فقط فردی باشد؟ یا می‌شود اراده‌ها به هم گره بخورند و در عبادت خدا تنوع پیدا شود و آنها در عبادت «شرح صدر» پیدا کنند. همین‌طور که تأمین نیاز مادی اگر فردی باشد، بسیار ساده و بسیط است یا تأمین امنیت اگر فردی باشد، بسیار ساده و بسیط است و پیچیدگی ندارد، تنوع ندارد، توسعه ندارد، معنویت هم همین‌طور است. این، ظلم است که ما رابطه معنویت و عبادت را با زندگی بپریم و بگوییم: «انسان‌ها فقط باید در رابطه فردی‌شان خدا را عبادت کنند». شما می‌توانید در ارتباط اجتماعی، با هر ارتباطی که در جامعه برقرار می‌کنید، عبادت کنید.

بخشی از این مباحث را در سال گذشته تقدیم کرده‌ام. ارتباط روحی بین افراد می‌تواند بستر عبادت خدا باشد؛ حب‌شان، بغض‌شان، جودشان، بخشش‌شان، همه می‌تواند بستر عبادت باشد. اگر انسان ارتباط اجتماعی نداشت، حسد و مبارزه با آن، بخل و مبارزه با آن، غضب و مبارزه با آن، همه بی‌معنا می‌شد. بسیاری از این صفات حمیده‌ای که شما در فرد می‌بینید، صفاتی است که در ارتباط اجتماعی پیدا می‌شود.

اینکه گفته شده: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»<sup>۱</sup> برای این است که بخشی از عبادت ما، در خانواده اتفاق می‌افتد. ارتباط خانوادگی ماست که بستر یک عبادت جمعی را در یک جامعه کوچک درست می‌کند که اگر به‌تنهایی بخواهیم عبادت کنیم، آن عبادت، واقع‌شدنی نیست. نه یک مرد و نه یک زن، به‌تنهایی نمی‌توانند آن عبادتی که به‌صورت خانوادگی انجام می‌دهند انجام بدهند.

این را بیاورید در صنوف و در جامعه. همین‌طور که در بستر تأمین نیاز مادی وقتی نیاز مادی، شکل

۱. «عَنْ كُتَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلَيْسَ لِلَّهِ فِي النَّصْفِ الْآخَرِ أَوْ الْبَاقِي»؛ الكافي، ج ۵، ص ۳۲۹.

اجتماعی پیدا می‌کند، بسیار پیچیده‌تر، متنوع‌تر، گسترده‌تر، منسجم‌تر می‌شود، در بستر عبادت اجتماعی هم همین‌طور است. اگر جامعه شکل گرفت، عبادت اجتماعی اتفاق می‌افتد. شما عنایت بفرمایید به- عنوان مثال آن کاری که یک جامعه در مقابله با کفر انجام می‌دهد و یک لشکر با لشکر دشمن می‌جنگد، این، کار یک فرد که نیست. این تنوع در احساس و اندیشه و عمل که یک لشکر دارد، که همه هم باهم هم‌دل و هم‌فکرند و هدف و کار همدیگر را دوست دارند ولی تقسیم کار می‌کنند و تقسیم فکر می‌کنند، این تنوع در فعالیت را یک نفر نمی‌تواند محقق کند. یک وحدت اتفاق می‌افتد و یک عبادت بزرگ هم اتفاق می‌افتد. همه آنها هم در این عبادت بزرگ، شریک اند.

## ۲. شکل‌گیری حیات اجتماعی بر محور امام عصر علیه السلام و رسالت ما

آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، همین است که نه فقط انسان‌ها به صورت فردی خدا را می‌پرستند بلکه حیات اجتماعی آنها هم حول محور امام عصر علیه السلام شکل می‌گیرد و آهنگ تبعیت از حضرت در همه زندگی‌شان می‌آید؛ زندگی اجتماعی می‌شود بستر عبادت خدای متعال.

اگر نگاه‌مان این شد که ولایت ولیّ خدا که مسیر عبادت ما را معین می‌کند، فقط در ارتباط با فرد ما نیست که مسیر عبادت را معین می‌کند بلکه ولایت ولیّ خدا باید محور شکل‌گیری جامعه و عبادت اجتماعی بشود و همه جامعه، حول محور این اراده شکل بگیرند و این اراده است که در همه ارواح جاری است و همه روابط، از بستر این اراده می‌گذرد، اگر نگاه ما این‌طور شد، همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی ما آهنگ عبادت پیدا می‌کند.

حالا اگر ما چنین دورنمایی داریم، آیا نباید به سمت تحقق آن حرکت کنیم؟ همان‌طور که دشمن در بستر توسعه اجتماعی و در بستر رسیدن به آن جامعه موعود خودش، همه ساز و کارهای جامعه جهانی را به کار می‌گیرد و می‌خواهد همه نیروهای انسانی را در آن فرآیند منحل کند و به یک نتیجه برساند، ما هم باید تلاش کنیم که جامعه جهانی و قبل از آن، دنیای اسلام و قبل از آن، جامعه شیعه را - در همه ابعاد وجودی اش - به سمت عصر ظهور هماهنگ کنیم؛ یعنی چشم‌انداز عصر ظهور را در همه زندگی اجتماعی‌مان جاری بکنیم.

بنابراین رسالتی که ما نسبت به عصر ظهور داریم، فقط در تربیت نفوس نیست که تک‌تک نفوس را تربیت کنیم یا خودمان را تربیت کنیم. این، یکی از رسالت‌هاست. رسالت بالاتر این است که ما باید تلاش کنیم، بسترسازی کنیم تا آهنگ زندگی اجتماعی به سمت عصر ظهور حرکت کند. این همان چیزی است

که باید دنبال کرد.

خدا رحمت کند امام (ره) را! یکی از قدیمی‌ترین یاران امام که از آغاز پانزده خرداد و قبل از آن با امام در ارتباط بودند نقل کرده بودند که در آغاز نهضت من از تهران آمدم تا خبری را به اطلاع حضرت امام (ره) برسانم. مأموران من را تعقیب کردند. وقتی خدمت ایشان رسیدم، بسیار نگران بودم. امام نگرانی من را درک کردند. فرمودند: «این بار شما گرفتار نمی‌شوید ولی ما کار عظیمی می‌خواهیم انجام بدهیم. می‌خواهیم اول در ایران یک حکومت اسلامی درست کنیم. بعد در امت اسلامی بیداری ایجاد کنیم. بعد جامعه جهانی را مهیای ظهور کنیم».

این نگاه، غیر از تربیت نفوس است. این نگاه است که به تشکیل حکومت ختم می‌شود. این نگاه است که اراده‌های اجتماعی را جهت می‌دهد و آن حاکمیتی که بستر پرورش انسان است تغییر می‌دهد. می‌گوید باید قدرت اجتماعی بدست آورد. بعد این قدرت اجتماعی را در جهت عبادت و بندگی خدای متعال سامان‌دهی کرد. این نگاه، غیر از آن نگاهی است که فقط به تربیت نفوس می‌اندیشد.

### ۳. سیر تاریخی حیات اجتماعی در عصر غیبت تا تشکیل حکومت

البته قبلاً اشاره کرده‌ام که رسالت اجتماعی شیعه نسبت به عصر ظهور، در ادوار مختلف، فرق می‌کرده است؛ یعنی اگر ما در ده قرن قبل به سمت تشکیل حکومت هم حرکت می‌کردیم، این حرکت، یک حرکت شیب‌دار بوده است. باید پی‌هایی را می‌ریختیم تا بتوانیم در آینده، یک حکومت شیعی داشته باشیم. ولی بالاخره بستر تاریخ، ما را به این نقطه رسانده است. الان یک وحدت اجتماعی درست شده است. جامعه‌ای درست شده که امت شیعه در یکی از حساس‌ترین مناطق دنیا مقابل حکومت آنها (مقابل حکومت مدرن) حکومت درست کرده است. زمانی حکومت در دنیا ساده بوده است. الان حکومت مادی (حکومت مدرن) یک حکومت پیچیده است؛ دولت پیچیده‌ای که دنبال طرح توسعه جامع پایدار در مقیاس جهانی است؛ یعنی می‌خواهد همه جامعه جهانی را بر محور آرمان‌های خودش هماهنگ کند، می‌خواهد اخلاق مادی را بر همه زندگی بشر، بر همه ابعاد اجتماعی آن، بر جامعه اطلاعاتی آن، بر جامعه صنعتی آن و بر همه جامعه‌ها حاکم کند. در چنین عصری، ما در یکی از حساس‌ترین نقاط دنیا به اقتدار و حکومتی رسیده‌ایم که نقطه مقابل لیبرال‌دموکراسی است؛ یعنی آنها می‌خواهند جهان را به سمت آن ایده‌ها حرکت بدهند و ما هم - که مدعی جامعه جهانی هستیم - می‌خواهیم جامعه جهانی را به سمت آن نقطه موعود حرکت بدهیم. پس تقابل، تقابل دو حکومت است، تقابل دو امت است؛ دو امتی که

حکومت پیدا کرده‌اند، قدرت پیدا کرده‌اند، وحدت پیدا کرده‌اند و دولت دارند.

مبارزه برای رسیدن به عصر ظهور در این دوره، با دوره قبل متفاوت است و ما باید نسبت به این نکته حساس شویم. در این مرحله از مراحل، رسالت ما یک رسالت اجتماعی است. تاریخ چقدر باید پشت سر گذاشته می‌شد که ما به این نقطه‌ای که هستیم، برسیم با تمام ضعف‌هایی که داریم؟!

هیچ‌کس مدعی نیست که جامعه ما جامعه موعود انبیاست؛ ولی یک گام به‌پیش است. از این زاویه که نگاه کنید، ما با تجربه‌ای که می‌کنیم، تدریجا سلسله انباشت‌هایی پیدا می‌کنیم و وجدان ما ارتقا پیدا می‌کند، رشد پیدا می‌کند و با تجربه و آزمون و خطا، ضعف‌هایمان را کم می‌کنیم. مگر دنیای مادی که به این نقطه رسیده، آزمون و خطا نکرده است؟! مگر تلفات زیادی نداده تا به این نقطه رسیده است؟! الان هم پر از آفات است و دائما دارد تلفات می‌دهد. ما نباید توقع داشته باشیم که هیچ تلفاتی ندهیم و یا با اولین تلفاتی که دادیم مأیوس بشویم و بگوییم: «دیگر دستیابی به آن نقطه، کار ما نیست» و عقب‌نشینی بکنیم. اتفاقا جامعه شیعه، هر روز، رو به‌پیش بوده است. از سرآغاز (بعد از سقیفه) که امیرالمؤمنین علیه السلام جامعه شیعه را تشکیل دادند - اگر شما ملاحظه بفرمایید - هر یک از ائمه هدی معصومین علیهم السلام براساس آن برنامه مدونی که از طرف خدای متعال داشتند، یک قدم جامعه جهانی را به سمت عصر ظهور پیش برده‌اند و یکی از سنگ بناها را گذاشته‌اند - که این بحث پردامنه‌ای است - تا به عصر غیبت رسیده است.

عصر غیبت، عصری است که جامعه تشیع، ظرفیت پیدا کرده و دیگر می‌تواند با امامی هم که نظارت غیرمستقیم دارد، زندگی خودش را ادامه بدهد. بعد از غیبت امام علیه السلام از پس پرده غیبت، دست تدبیرشان بر سر جامعه تشیع بوده و جامعه تشیع را قدم‌به‌قدم پیش برده‌اند. شما عقب‌نشینی‌ها، شکست‌ها و پیشرفت‌ها را باهم ملاحظه کنید. در دوره‌ای ممکن است شیعه، یک سنگر عقب رفته باشد ولی دوباره برگشته است. در مجموع، این حرکت، یک حرکت رو به‌پیش بوده است.

شما در این عصر وقتی به پشت‌سر نگاه می‌کنید، می‌بینید دشمن در همه این هزار و اندی سال با تمام تلاش دنبال این بوده که این مجموعه را محو کند. کما اینکه الان هم اگر خوب دقت بفرمایید، دستگاه دشمن کاملا متوجه این نقطه است: می‌گوید: «برخورد، بین اسلام و تمدن غرب است» و بعد اسلام را به اسلام انقلابی - به قول خودشان: اندیشه بنیادگرایی اسلامی - و اسلام غیر انقلابی تقسیم می‌کند و بعد رقیب اصلی خودش را اسلام انقلابی آن هم از نوع اسلام ایران می‌داند و مرتبا این را

تصریح می‌کنند و با تمام توان تلاش می‌کنند که این نباشد. حتی وزیر خارجه اسبق‌شان به خلیج فارس آمده بود و گفته بود: «ما ریشه این ملت را می‌کنیم و آن را می‌خشکانیم». به قول امام (ره) آنها با ما مخالف نیستند؛ نه با نژاد ما و نه با خصوصیات ملی ما. اما چون می‌فهمند اینجا، نقطه کانونی جوشش اسلام است این دشمنی‌ها را دارند. این، در طول تاریخ بوده است و اختصاص به امروز ندارد.

در مرحله پایانی تاریخ هم جنگ اصلی و حقیقی، بین تشیع و یهود است. این آن چیزی است که تلقی بنده است. الان هم آن کسی که دارد این جنگ را در عالم بر علیه اسلام اداره می‌کند همین یهود است. مقصودم از یهود، کلیمی‌ها نیستند. مقصود صهیونیسمی است که معتقد است دست خدا هم بسته است ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ﴾<sup>۱</sup>. در تورات فعلی آمده است که حضرت یعقوب از سر شب تا صبح با خدا کشتی گرفت و بالاخره توانست خدا را زمین بزند! خدا گفت: «از من چه می‌خواهی؟» گفت: «من برای خودم و نسلم کرامت می‌خواهم و تا ندهی رهایت نمی‌کنم!» آخر هم وعده پیروزی نسل خودش را گرفت. اینها یک قوم نژادپرست هستند که خودشان را نژاد برتر می‌دانند. نژادی می‌دانند که خدا مجبور است به آنها قدرت بدهد. شاید معنای ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ﴾ که قرآن برای قوم یهود نقل می‌کند که می‌گویند: «دست خدا بسته است» یعنی همین؛ می‌گویند ما نژاد برتریم. یک جمعیت نژادپرست، نه یک جمعیت خداپرست. این اعتقاد باطل و فاسد را دارند که خدا هم دستش بسته است. جنگ پایانی، بین شیعه و اینهاست.

من گمان می‌کنم شاید برخی آیات قرآن همین معنا را می‌خواهد بگوید. البته قرآن خیلی عمیق‌تر از این حرف‌هاست. ما باید این قضایا (به تعبیر امروزی‌ها: این گزاره‌ها) و این حقایقی که در باب جامعه موعود بیان شده را از نو بازنگری کنیم. قرآن می‌فرماید: ﴿لَتَجِدَنَّ أُمَّةً تُبْغِي عَدَاوَةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنتُمْ مَعَهُمْ وَأَنتُمْ كَاذِبُونَ﴾<sup>۲</sup>. «شدیدترین جمعیت‌ها در دشمنی با مومنین، قوم یهودند و نزدیکترین‌شان ﴿أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً﴾<sup>۳</sup> آنهاست که می‌توانند و در شیعه پیدا کنند، و در مومنین پیدا کنند، نصاری هستند؛ البته نصاری حقیقی. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرَهْبَانًا﴾؛ آنها که تابع قسسین و رهبانان خودشان هستند، نزدیک‌ترین قوم به شیعه هستند. من گمان می‌کنم این آیات،

۱. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفْقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَتُرَلْ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ سوره مائده، آیه ۶۴.

۲. ﴿لَتَجِدَنَّ أُمَّةً تُبْغِي عَدَاوَةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنتُمْ مَعَهُمْ وَأَنتُمْ كَاذِبُونَ﴾<sup>۳</sup>. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيْنَ وَرَهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾؛ سوره مائده، آیه ۸۲.

مطالب خیلی دقیقی را بیان می‌کند. دشمن ما دارد قشنگ استفاده می‌کند. آنها به‌خاطر کمبود جمعیت-شان مسیحیت صهیونی درست می‌کنند. یهود چون قوم نژادپرست اند و اصلا در درون خودشان کسی را جا نمی‌دهند، دنبال تکثیر و افزایش تعداد یهود نیستند. آنها یک حلقه محدودی اند که خودشان را نژاد برتر و مسلط می‌دانند. اگر جایی در حوزه سیاست آن اندیشه ارسطویی درست باشد، در تفکر اینهاست که خودشان را به‌منزله سر جامعه جهانی می‌دانند و بقیه را بدن که باید بار اینها را بکشند و افزایش کمی هم نمی‌پذیرند. حالا اینها چون می‌خواهند بدنه مسیحیت را استخدام کنند، دارند مسیحیت صهیونی درست می‌کنند؛ مسیحیتی که طرفدار اندیشه‌های صهیونیست و دنبال مبارزه، آن هم مبارزات آخرالزمانی، باشد. در این مبارزه هم حریف‌شان را اسلام معرفی می‌کنند. می‌دانید که الان این لشکرکشی به خاورمیانه را هم همین مسیحیت صهیونی زیر چتر یهود دارد می‌کند تا دنیای اسلام را از بین ببرد. این، کار یهود است. ما هم باید عکس این کار را بکنیم. ما می‌توانیم به مسیحی‌ها نزدیک شویم و وحدتی برعلیه یهود درست کنیم.

علی‌ای حال غرض من این است که جنگ پایانی هم بین تشیع و یهود است، درطول تاریخ هم این جنگ بوده است. درطول تاریخ، بعد از شکل‌گیری شیعه، همیشه یک طرف، شیعه بوده و یک طرف، دستگاه مقابله که تلاش می‌کرده است این جمعیت نباشد. نکته‌اش هم خیلی روشن است، به-خاطر اینکه پرچم‌داری این درگیری، با ابلیس و شیاطین انسی است و آنها دقیقا نقطه مقابل خودشان را می‌دانند؛ یعنی شیطان دقیقا می‌داند آن خط معنویتی که مقابل دعوت به دنیاست و حقیقتی که در مقابل اوست، خط تشیع است بر محور ائمه هدا (ع) او دقیقا می‌شناسد، لذا صف‌آرایی می‌کند. الان هم همین صف‌آرایی هست؛ باینکه این صف‌آرایی وجود داشته و دائما ابلیس و دستگاه تمدن مادی تلاش می‌کرده که جمعیت شیعه نباشند. همه نوع تلاشی هم می‌کرده است: هم هجوم نظامی می‌برده، هم هجوم فرهنگی می‌برده و هم هجوم سیاسی می‌برده است. این، یک کار جدید نیست، دائما فرهنگ تشیع را مورد تهاجم قرار می‌داده‌اند. از همان سراغ‌آغاز که جمعیت شیعه، یک جمعیت محدود

۱. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَا أَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ \* ثُمَّ لَا تَنْبَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخَرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر عليه السلام در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَّا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَحْفَ عَالِيكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لِأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ الشَّيْطَانُ مَوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَّوهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.

پراکنده در دنیای اسلام بوده تا بعدها که یک کانون جغرافیایی پیدا کرده، فقهایی پیدا کرده، علمایی پیدا کرده، این هجدهها بوده است.

از آغاز دوره غیبت، امام زمان علیه السلام با اشارت خودشان بار تشیع را بر دوش فقها گذاشتند<sup>۱</sup> و مبارزات شیعی بر محور فقه‌های عظام شیعه شکل گرفت تا هم‌اکنون که یک حکومت دینی و یک حکومت بر محور ولایت فقیه عادل جامع‌الشرایط شکل گرفته که این هم باز از مبارزات شیعه است بر محور فقاقت. سایر فرق علمای شیعه هم در حفظ شیعه و صیانت از اعتقادات شیعه و سایر جهات نقش داشتند ولی نقش اصلی، بر دوش فقها بوده است. این جامعه (فقها)، جامعه شیعه را تا اینجا رسانده‌اند.

البته دستی از پشت‌صحنه، همه این مراتب را هدایت می‌کرده و به‌صورت یک نخ تسبیح، این فعالیت‌های متفرق را به‌هم‌گره می‌زده است. امروز اگر شما این رشته را دنبال کنید آن را پیوسته می‌بینید که این، سخن پر دامنه‌ای دارد. آن کسی که این رشته به‌هم‌پیوسته را ترتیب می‌داده، فقها نبودند. آن نخ تسبیح، به‌دست وجود مقدس امام عصر علیه السلام بوده که دائماً دست‌به‌دست می‌کرده و انباشته‌ها و سرمایه‌های گذشته را در نسل بعد رشد می‌داده است. به همین دلیل است که در مجموع، با تمام تقابل و مبارزه‌ای که در طول این قرن‌ها با تشیع وجود داشته، جامعه شیعه، یک جامعه روبه‌پیش بوده است تا ما به این نقطه رسیدیم.

#### ۴. ساختارسازی و ایجاد عقلانیت شیعی، رسالت دوران ما

سوال این است آیا آماده‌سازی جهان به شکل اجتماعی و جامعه‌پردازی به‌سمت عصر ظهور وظیفه ما هست یا نه؟ این که می‌گوییم «آماده سازی» معنایش این نیست که فقط بیاییم تبلیغ کنیم، نفوس را تربیت کنیم، بر نفوس دست بگذاریم و فقط آدم‌ها را درست کنیم. آیا ایجاد ساختارهای سیاسی، ایجاد عقلانیت شیعی که این عقلانیت شیعی، به‌سمت عصر ظهور حرکت کند، وظیفه ما هست یا نه؟

الان جامعه جهانی یک عقلانیتی دارد، هر کاری می‌خواهد بکند محاسبه می‌کند و سود و زیان خودش را می‌سنجد؛ چه در شکل خردش و چه در شکل کلانش. وقتی یک انسان می‌خواهد خانه بسازد، محاسبه می‌کند کجا بسازد و چه‌طور بسازد. می‌خواهد تجارت کند، محاسبه می‌کند. می‌خواهد همسر بگیرد، محاسبه می‌کند. یک عقلانیتی دارد. عقلانیت امروز هم با عقلانیت پنج قرن گذشته

۱. برای نمونه در توفیق شریف حضرت آمده است: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَأَزْجَعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيَّكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۴.

تفاوت بسیاری کرده است. شما عقلانیت را در معماری در نظر بگیرید، قابل مقایسه با محاسبات آن دوران نیست. ولی این عقلانیت وقتی سود و زیان را محاسبه می‌کند، همه محاسباتش بر محور سود دنیایی است. عقلانیت کلان هم همین‌طور است. برنامه‌ریزی برای دولت‌ملت‌ها می‌کنند، برنامه‌ریزی برای کشورها می‌کنند. عقلانیتی هم که ناظر به توسعه است، می‌خواهد جامعه جهانی را به سمت یک نقطه مطلوب ببرد. این هم عقلانیت است و نیاز به محاسبه دارد، پیش‌فرض‌های نظری دارد، فلسفه دارد، علم دارد. این عقلانیتی که محاسبه‌گری می‌کند و در محاسبه‌اش هرچه محاسبه می‌کند، سود و زیان مادی است، آیا ما هم باید در زندگی اجتماعی مان از همین عقلانیت تبعیت کنیم؟ یا اگر می‌خواهیم به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، حرکت ما باید به سمت ایجاد یک عقلانیت جدید باشد، عقلانیتی که حسابگر و محاسبه‌گر است ولی در محاسبه‌اش سود و زیان را بر محور عصر ظهور تعریف می‌کند، نه بر محور منافع مادی؟

آنها یک نقطه مطلوب را با محاسبه معین می‌کنند که این می‌شود نقطه محوری‌شان. بعد براساس آن، یک چشم‌انداز می‌نویسند. بعد بر اساس آن، تعیین استراتژی و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای ملت‌ها می‌کنند. این عقلانیتی که آن نقطه موعود را معین می‌کند، یک عقلانیت مادی است و در همه محاسباتش سود و زیان مادی را تعریف می‌کند.

آیا ما نباید عقلانیتی ایجاد کنیم که در همین حد، قدرت محاسبه داشته باشد؟ نگوئیم ما باید فقط به زندگی فردی خودمان بپردازیم و نفوس مان را تربیت کنیم. آیا ما نباید عقلانیتی که زندگی اجتماعی را جهت بدهد، داشته باشیم؟ عرض کردم: آیا زندگی اجتماعی فقط بستر تأمین نیازهای مادی است؟ آیا روح ما باید با ولی خدا ﷺ سروکار داشته باشد یا نه؟

بستر زندگی اجتماعی هم بستر عبادت است. ما باید بستر زندگی اجتماعی مان را هم بستر متناسب با عصر ظهور کنیم. کما اینکه آنها دارند بستر اجتماعی را بستر متناسب با جامعه جهانی می‌کنند (جامعه‌ای که در آن لیبرال‌دموکراسی محقق می‌شود) بعد هم همه‌جانبه کار می‌کنند و از طریق شبکه‌های ارتباطی و جامعه اطلاعاتی که ایجاد کرده‌اند، عقلانیت خاصی را در جهان ایجاد می‌کنند. آنها عقلانیت را به سمت جامعه موعود - یعنی جامعه جهانی بر محور لیبرال‌دموکراسی - می‌برند. حتی من در سندی که برای چشم‌انداز جامعه اطلاعاتی نوشته‌اند، مطالعه می‌کردم دقیقاً همین را دیدم. اینها شبیه چیزی که در آغاز شکل‌گیری جامعه صنعتی برای منشور سازمان ملل تعیین کرده‌ند، دارند برای جامعه اطلاعاتی



جهانی می‌نویسند.

در اجلاس ژنو در سال ۲۰۰۳ و در اجلاس تونس در سال ۲۰۰۵، سندی نوشته‌اند که در آنجا اصول پی‌ریزی و توسعه جامعه اطلاعاتی را به تصویب رساندند. شما وقتی آن اصول جامعه اطلاعاتی را ببینید، می‌بینید که چشم‌انداز آن دقیقا لیبرال دموکراسی است. اخلاقی که تعریف می‌کنند، اخلاق توسعه مادی است. حدودا شصت تا هفتاد اصل را آنجا تصویب کرده‌اند. آنها این طور دارند عمل می‌کنند. نشست‌های جهانی می‌گیرند، تفکر جهانی را هماهنگ می‌کنند و برای شکل‌گیری اطلاعاتی جهانی، اصولی را بر توسعه عقلانیت حاکم می‌کنند که همه این اصول، آهنگ حاکمیت اصول لیبرال دموکراسی را بر جامعه اطلاعاتی بشر دارد. آیا ما نباید به سمت دیگری حرکت کنیم؟ آیا ما باید درون همین جامعه اطلاعاتی حرکت کنیم و جذب این جامعه بشویم؟ یا باید به سمتی برویم که این جامعه اطلاعاتی را تغییر بدهیم و عقلانیت جدید ایجاد کنیم و در جامعه جهانی، هوشمندی جدیدی ایجاد کنیم؟ عقلانیتی که وقتی شروع به محاسبه می‌کند، محاسباتش همه براساس عصر ظهور باشد. من می‌دیدم اینها اصولی را که برای جامعه اطلاعاتی، برای توسعه اطلاعات، برای بهره‌وری از اطلاعات و برای کنترل کردن شبکه اطلاعات جهانی به تصویب رسانده‌اند، همه آنها اصولی است در درون توسعه مادی.

نقطه‌ای را دقیقا معین کرده‌اند و به سمت آن نقطه حرکت می‌کنند. در حرکت به سمت آن چشم‌انداز، برای کنترل جامعه اطلاعاتی و توسعه اطلاعات، اصولی را به تصویب و اجماع جامعه جهانی می‌رسانند. حالا اگر جامعه اطلاعاتی که همه تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها را انجام می‌دهد، بر محور اصول توسعه مادی شکل گرفت آیا ما به سمت عصر ظهور می‌توانیم حرکت کنیم؟ اگر بناست به سمت عصر ظهور حرکت کنیم و چشم‌انداز ما جامعه موعود باشد، ما نباید به فکر این باشیم که جامعه اطلاعاتی دیگری درست کنیم؟ ما نباید به فکر این باشیم که جامعه صنعتی دیگری درست کنیم؟ ما نباید به دنبال ایجاد بسترهای موازی باشیم؟ ما نباید به فکر نفوذ در درون این بستر و از کار انداختن این بسترها باشیم؟ شیعه نباید اینها را دنبال کند؟ شیعه فقط باید دنبال پرورش فردی نفس خودش باشد! این است؟ یا واقعا این رسالت‌ها را هم از شیعه می‌خواهند؟ لا اقل به عنوان احتمال عرض می‌کنم.

این چیزی است که باید بر آن تفقه انجام بگیرد. من ادعا نمی‌کنم و از الان مدعی آن نیستم. لا اقل به عنوان یک احتمال مطرح می‌کنم: آیا ما احتمال نمی‌دهیم که یکی از شرایط تحقق ظهور این است که ما به این سمت‌ها حرکت کنیم؟ شیعه در مقابل رقیب، اقتداری پیدا کرده باشد که وقتی حضرت ظهور

می‌کنند، بتواند یک جامعه جهانی را اداره کند. البته این یک احتمال است. این، با آن ادله‌ای هم که می‌فرماید: «ظهور دفعتا اتفاق می‌افتد و زمینه‌اش دفعتا آماده می‌شود»<sup>۱</sup> منافاتی ندارد. ولی به‌عنوان یک احتمال ما باید این چشم‌اندازها را هم دنبال کنیم و این رسالت‌ها هم بر دوش ما هست، ولو اینکه کار اصلی را خود حضرت می‌کنند. آن یک سخن است ولی آیا ما در این زمینه‌ها رسالتی نداریم؟ من سریع قضاوت نمی‌کنم که چنین رسالتی داریم. می‌گویم لااقل باید بر این احتمال، تفقهی اتفاق بیفتد. شاید ما مجبور باشیم از نو ادله‌ای که در باب عصر ظهور و آینده تاریخ بشریت هست، بازکاوی کنیم. حالا اگر خدای متعال توفیق داد، در جلسات آینده مقداری این بحث را باز می‌کنم و گسترده‌تر خدمتتان تقدیم می‌کنم.

عذرخواهی می‌کنم از اینکه فرصت عزیزانم را گرفتم. البته - ان شاء الله - به شب عاشورا که برسیم، شاید صبغه بحث را تغییر بدهیم ولی واقعا این موضوعات، سلسله بحث‌های ضروری برای جامعه شیعه است؛ به‌خصوص در این محفل، این بحث را ضروری تشخیص دادم که طرح می‌کنم.

۱. برای نمونه: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَهْدِيُّ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى يُصَلِّحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ»؛ كمال الدين، ج ۱، ص ۱۵۲.

گفتار ۶

شهادت سیدالشهداء علیه السلام  
پرورش دهنده یاران امام زمان علیه السلام (۱)

شب ششم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۶



عرض شد در بین نقطه‌قوت‌هایی که در فرهنگ تشیع هست، دو نقطه‌قوت بسیار برجسته وجود دارد که سرمایه اصلی تشیع برای حرکت به سمت عصر ظهور و برای زمینه‌سازی عصر ظهور است: یکی فرهنگ توجه به وجود مقدس امام عصر علیه السلام و انتظار دولت کریمه حضرت و دوم، فرهنگ شهادت و فرهنگ عاشورا و توجه به آستان رفیع وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام.

گرچه از سرآغاز، ابلیس متوجه این دو نقطه‌قوت در دنیای تشیع بوده - چون او دقیقاً آن نقطه‌های قوت اصلی را رصد می‌کند - ولی این «شرح صدری» که در دنیای کفر و دستگاه ابلیس پیدا شده، در گذشته نبوده و لذا الان دستگاه ابلیس، تمام توان خود را متمرکز کرده تا با این دو نقطه‌قوت بجنگد و این دو نقطه را در دنیای تشیع تضعیف کند. تعبیری که خودشان داشته‌اند این است که شیعه، دو سر سبز و سرخ دارد و ما باید تلاش کنیم این دو سر را بزنییم. شیعه در سایه امیدی که - براساس اعتقاد به حضرت بقیت‌الله علیه السلام و انتظار دولت کریمه حضرت - در روح او دمیده شده و به واسطه آن از خودگذشتگی و شهامت و رشادتی که - از دمیده شدن روح عاشورا در جامعه تشیع - در او پیدا شده، واجد این نقطه‌قوت اساسی است که به یگانه رقیب دنیای غرب و یگانه رقیب دستگاه ابلیس تبدیل شده است؛ لذا در نگاه آنها این دو نقطه باید هدف قرار بگیرد. متقابلاً ما هم موظف هستیم که باتمام وجود و با دقت تمام و محاسبه، این دو نقطه‌قوت را پاسداری کنیم و سعی کنیم که فرهنگ انتظار و فرهنگ شهادت را ابتدا در جامعه تشیع تبیین کنیم و اشاعه بدهیم و بعد هم در کل دنیای اسلام و در بستر جامعه جهانی، این دو فرهنگ را نشر بدهیم.

مقداری در باب فرهنگ انتظار گفتگو شد. امشب در باب فرهنگ عاشورا مطالبی را تقدیم می‌کنم و پیشاپیش هم از عزیزان و اساتیدی که فرصت‌شان را می‌گیرم عذرخواهی می‌کنم.

## ۱. آثار و برکات جهاد و شهادت

### - پرورش نفوس و تهذیب جامعه مؤمنین

در فرهنگ اسلام، جهاد در راه خدا و جنگ در راه خدای متعال، یکی از راه‌های تهذیب فرد و جامعه است؛ یعنی یکی از تقدیرهای خدای متعال و یکی از سنی که اهداف متعددی را تأمین می‌کند، همین سنت جهاد در راه خدا و درگیری بین حق و باطل است. یک هدف، پرورش نفوس و تهذیب نفوس است که در جای‌جای قرآن خدای متعال این مطلب را بیان فرموده است. در سوره مبارکه آل عمران پس از آنکه صحنه‌های سخت و سنگین جنگ احد را بیان می‌کند که مسلمان‌ها در این جنگ به‌حسب‌ظاهر شکست خوردند و سختی سنگینی را تحمل کردند، خدای متعال می‌فرماید: ﴿لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۱</sup> این جنگ برای این بود که خدا آنچه در قلب شماست مورد ابتلا قرار بدهد و شما را خالص کند؛ ناپاکی‌ها و ناخالصی‌هایی را که در صدور شماست پاک کند، قلب شما پاک شود و برای خدای متعال فارغ شود. اینکه خداوند سختی‌های جنگ، تلخی‌های جنگ و فشارهای جنگ را برای امت اسلامی پیش می‌آورد، به این هدف است. این جنگ‌های سنگین به‌خصوص در سرآغاز بعثت نبی اکرم ﷺ و سرآغاز حرکت حضرت در مدینه - که مسلمان‌ها تازه طرف حضرت جمع شده بودند - پیاپی پیش می‌آمد. حضرت حق می‌فرماید: «یک دلیلش این است که ما می‌خواهیم در این جنگ‌ها شما را خالص و پاک کنیم». همین معنایی که در سوره مبارک محمد ﷺ هم می‌فرماید: وقتی خداوند دستور برخورد با دشمن را می‌دهد، می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأنتَصَرَ مِنْهُمْ﴾<sup>۲</sup> اگر خدای متعال می‌خواست، خودش بر آنها غلبه می‌کرد. خدای متعال برای پیروز شدن بر دشمن، نیازمند شما نیست. پیروزی او وابسته به این نیست که شما در میدان بیاید و از حریم کلمه توحید دفاع کنید. ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضًا﴾؛ ولی این، بلا و ابتلائی است که خدای متعال پیش آورده و به‌وسیله کفار، شما را مورد ابتلا قرار

۱. ﴿ثُمَّ أُنزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْعَمَةِ أَمَةٌ نَعَسًا يَعْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُتَدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَسْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَانَكُمْ فَاسْفُدْوا لَهُمْ جُنُودَكُمْ أُولَئِكَ يَخْرُجُونَ﴾؛ سوره محمد، آیه ۴.

داده است. البته اگر آنها مومن می‌شدند، این ابتلا، شکل دیگری پیدا می‌کرد. معنای این حرف این نیست که خدای متعال ابلیس و دستگاهش را مجبور به تفرعن و سرکشی و تمرد و درگیری با جبهه حق کرده تا مسلمان‌ها رشد کنند. این نیست. ولی وقتی آنها تمرد کردند، اگر خدای متعال می‌خواست، بر آنها غلبه می‌کرد. ولی سنت الهی، این نیست. سنت الهی، شما را با آنها درگیر می‌کند. این درگیری برای این است که شما مورد ابتلا قرار بگیرید و هدفش هم در این ابتلا روشن است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛<sup>۱</sup> خدای متعال مرگ و زندگی را آفرید، شما را از بستر عالم دنیا که عالم مرگ و زندگی است عبور داد (انسان یک روز در این دنیا می‌آید و یک روز هم از این دنیا بیرون می‌رود) و شما را مستقیماً وارد بهشت نکرد برای اینکه شما مورد ابتلا قرار بگیرید و در این ابتلا، انسان‌هایی که ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و ﴿أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا﴾ هستند صف‌شان جدا شود.

در کتاب شریف کافی باب اخلاص روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: معنای ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، «أَكْثَرُ عَمَلًا» نیست بلکه معنایش «أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا» است؛<sup>۲</sup> یعنی آن که عملش صائب‌تر است و بیشتر به‌هدف می‌رسد. بعد حضرت توضیح دادند که «اصابه عمل به واقع» و «احسن عمل» آن عملی است که ناشی از خشیت خدا باشد و نیت صادقانه توام با خشیت داشته باشد.<sup>۳</sup> قلبی که خاشع نیست، قلبی که خشیت الهی در آن نیست، این، اهل «عمل صالح»، اهل ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و اهل «أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا» نیست. باید اول، خشیت خدا در قلب پیدا شود و بعد نیت صادقانه و خشیت؛ یعنی انسان عمل را با نیت صادقانه بیاورد و درعین اینکه بهترین عمل را و خالصانه‌ترین عمل را بجا می‌آورد، خشیت هم داشته باشد. چرا؟ چون ﴿وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛<sup>۴</sup> تمام عملی را که از آنها خواسته شده بود، می‌آورند ولی از اینکه به‌سوی پروردگارشان برمی‌گردند، دل‌نگران اند.

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۲. [بندهای پیش رو مروری بر این روایت شریف است که عباراتی از آیات قرآن کریم نیز در توضیح آن آورده می‌شود: «عَنْ سَفِيَانَ بْنِ عَيْثَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ قَالَ لَيْسَ بِعَنِي أَكْثَرُ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصْوَبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّىٰ يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تَرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَىٰ نَيْتِهِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

۳. «وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ».

۴. سوره مؤنون، آیه ۶۰.

پس ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ عملی است که در آن نیت صادق است. خشیت الهی از قبل در قلب راه پیدا کرده و هنگام عمل هم نیت صادق دارد و این نیت خالص هم همراه با خشیت است. عمل خیر را بجا می‌آورد و بعد هم که بجا می‌آورد نگران است؛ مثل عمل وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام که در سوره «هَلْ أَتَى» خدای متعال بیان می‌کند. «بِإِنَّكَ أَنْ «اخْلَصُ عَمَلًا» را آوردند ولی گفتند: ﴿لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا﴾ و بعد هم حالشان این بود: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرِيرًا﴾.<sup>۱</sup> در عین-اینکه آن خالص‌ترین عمل را آوردند، خشیت الهی را هم دارند که این عمل آیا مقبول واقع می‌شود یا مقبول واقع نمی‌شود.

بعد از توضیح آیه، امام صادق علیه السلام توصیه فرمودند: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ»، اینکه عمل را نگه دارید و مراقبه کنید تا خالص بماند، از اصل عمل، سخت‌تر است. بعد فرمودند که باید نیت‌تان را خالص کنید. اخلاص در نیت، به اخلاص در شاکله است.<sup>۲</sup> باید خودتان را خالص کنید تا نیت‌تان خالص شود تا عمل‌تان عمل صائبی شود. خدای متعال شما را برای این، آفریده است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. اساس خلقت، برای این است. اساس اینکه خدای متعال انسان را از دار دنیا عبور می‌دهد، برای این است که در این دار دنیا مبتلا شود و در این ابتلا سعی کند از غیر، پاک شود و به اصوب عمل و اخلاص عمل برسد و شاکله خودش را از غیر، تطهیر کند. حالا حضرت حق می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَصَّرَ مِنْهُمْ﴾؛ خدای متعال اگر اراده می‌کرد، خودش بر دشمن غلبه می‌کرد. ﴿وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾؛ ولی می‌خواهد شما را مبتلا کند (خوب‌ها به بدها مبتلا شوند) و در اثر این ابتلا رشد کنید.

این میدان جهاد و این میدان درگیری، قبل از آنکه یک میدان جهاد اصغر باشد، یک میدان جهاد اکبر<sup>۳</sup> است که انسان باید در آن، بر نفس و خواسته‌های نفس غلبه کند تا بتواند وارد میدان جهاد و شهادت شود. انسانی می‌تواند وارد میدان جهاد و شهادت شود و به میدان جهاد و شهادت پا بگذارد و از

۱. ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾ \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرِيرًا؛ سوره انسان، آیات ۸-۱۰.

۲. «ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلِ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ يَعْنِي عَلَى نَيْتِهِ».

۳. «عَنْ السُّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَّحِبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.



میدان جهاد و شهادت فرار نکند که از دنیا بزرگتر شده باشد و بیش از دنیا را طلب کند. این انسانی که از دنیا بزرگتر شده و روحش از دنیا سرریز کرده، او مشتاق شهادت در راه خداست. «إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَاَصَهُ أُوْلِيَائِهِ»؛<sup>۱</sup> یکی از جلوه‌های جهاد در راه خدا این است: دری از درهای بهشت است که خدای متعال به روی اولیای خاص خودش باز می‌کند.

حالا آن جنت چیست؟ درجات دارد. تا درجات شهادت چگونه باشد. درجات جنت، تابع درجات شهادت انسان است. آن کسی که در راه خدا خالص است، جنتش با کسی که به آن مراتب خلوص نرسیده، فرق می‌کند. همه، این جمله را شنیده‌اید که وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام به سعید بن عبدالله فرمود: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ».<sup>۲</sup> آن مرتبه از جنت و آن درجه از بهشت، مخصوص کسی است که هستی خودش را مقابل امام حسین علیه السلام می‌دهد و هیچ توقعی هم ندارد و حتی خودش را بدهکار امام حسین علیه السلام هم می‌داند. فداکارانه، عاشقانه و مشتاقانه در راه خدای متعال جان می‌دهد.<sup>۳</sup>

بنابراین یک روی سکه جهاد فی سبیل الله، پرورش انسان، رشد انسان و آمادگی نفوس برای لقای خدا، برای پرواز، برای قطع تعلق از دنیا، برای بزرگتر شدن از دنیا و برای خالص شدن است. این میدان جهاد، انسان‌ها را خالص می‌کند؛ بستگی دارد که چگونه وارد میدان جهاد بشوند. آنها که در میدان جهاد کربلا، این جنگ عظیم، وارد می‌شوند و می‌مانند به حدی از خلوص می‌رسند که جز امام حسین علیه السلام و حبّ حضرت، هیچ انگیزه دیگری ندارند. این، حبّ حضرت است که موجب می‌شود فداکارانه وارد میدان

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَاَصَهُ أُوْلِيَائِهِ وَ سَوَّغَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُ لَهُمْ وَ نِعْمَةً دَخَرَهَا وَ الْجِهَادُ هُوَ لِيَأْسِ التَّقْوَى وَ دَرَجَةُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جَنَّتُهُ الْوَيْثِقَةُ...»؛ الکافی، ج ۵، ص ۴؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۷، «فضل الجهاد».

۲. «و لما أتحن سعيد بالجراح، سقط إلى الأرض، و هو يقول: اللهم العنهم لعن عاد و نمود، و أبلغ نبيك مني السلام، و أبلغه ما لقيت من ألم الجراح، فإني أردت بذلك ثوابك في نصره ذرية نبيك صلى الله عليه و اله و سلم، و التفت إلى الحسين قائلاً: أوفيت يا ابن رسول الله؟ قال: نعم، أنت أمامي في الجنة. و قضى نحب، فوجد فيه ثلاثة عشر سهماً غير الصّرب و الطعن»؛ مقتل المرقم، ص ۲۵۶.

۳. [این تعبیر در لهوف برای عمرو بن قرطه نیز نقل شده است:] «فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْطَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَأَذِنَ لَهُ فَقَاتَلَ قَاتَلَ الْمُشْتَقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَ بَالِغٍ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَ جِهَادٍ وَ كَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام سَهْمٌ إِلَّا انْقَامَ يَدِيهِ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام سَوْءٌ حَتَّى أَتْحَنَ بِالْجِرَاحِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه أَوْفَيْتَ فَقَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَ أَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ»؛ اللهوف، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

شوند و همه چیز خودشان را در راه خدا بدهند. پس جهاد، یک چهره‌اش، یک روی سکه‌اش عبارت است از فداکاری در راه خدای متعال، اشتیاق به لقای خدای متعال و اشتیاق به درجات بهشت که یک انسان مومن و موحد، مشتاقانه از طریق شهادت، به خدای متعال می‌رسد.

### - تضعیف کفار و نابودی دستگاه باطل

ولی یک چهره دیگر هم دارد: خدای متعال با همین مجاهده جریان معنویت را در جهان رشد می‌دهد، جریان عبودیت را در جهان گسترش می‌دهد و جریان باطل را محو می‌کند. محو شدن جریان باطل، گسترش عبادت و بندگی، گسترش حیات طیبه، گسترش روح ایمان در جهان و محدود شدن شیطنت و استکبار، به‌وسیله همین جهاد در راه خدا محقق می‌شود. خدای متعال در سوره مبارکه انبیا می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَّ﴾<sup>۱</sup> این‌طور نیست که ما آسمان و زمین را بی‌جهت، از سر لهو و لعب آفریده باشیم و هیچ هدف حکیمانه‌ای در او نباشد. هدف خلقت، یک هدف حکیمانه است و خلقت، به‌سمت آن هدف حکیمانه حرکت می‌کند. ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾. غرض از خلقت، لهو نبوده است. بنابراین کانه خدای متعال می‌خواهد بفرماید که خلقت، یک غرض حکیمانه‌ی حقی دارد و این غرض حکیمانه، محقق می‌شود.

این دستگاه ابلیس و این دستگاه باطل، چطور با این غرض حکیمانه جمع می‌شود؟ چه حکمتی هست؟ حضرت حق می‌فرماید آن یک دستگاه ماندگار نیست و هدف اساسی خلقت و هم‌عرض با هدف اصلی خلقت هم نبوده است. این‌طور نیست که خدای متعال در خلقت، هم عبادت نبی اکرم ﷺ را منظور نظر داشته باشد و خلقت را برای این سجده و عبادت عظیم که محور تحقق عبادت در هستی است آفریده باشد و هم دستگاه ابلیس را که دستگاه دشمنان حضرت و دستگاه تفرعن و شیطنت و لهو و لعب و لغو و فساد و معصیت است. این‌طور نیست. هدف خلقت، یک هدف حکیمانه است و آن هدف حکیمانه هم محقق می‌شود لکن خدای متعال این هدف حکیمانه را از این طریق محقق می‌کند: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾؛ ما حق را به باطل می‌کوبیم و بین حق و باطل برخورد ایجاد می‌کنیم و در این بین، حق است که باطل را می‌کوبد و از بین می‌برد. حق را بر سر باطل می‌کوبیم، آنگاه ﴿فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾. وقتی بین حق و باطل برخورد ایجاد شد، آنچه که در این برخورد، زاهق می‌شود، باطل

۱. ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَّ \* لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ \* بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾؛ سوره انبیا، آیات ۱۶ - ۱۸.

است. حق است که می‌ماند. این‌طور نیست که باطل، ماندگار باشد.

بنابراین می‌بینید روی دیگر سکه این درگیری، امحاء باطل و نابودی آن است. هم حق، در میدان جهاد در راه خدا رشد می‌کند، هم قلوب، خالص می‌شوند و هم انسان‌ها آماده می‌شوند که تا مرز لقای خدا پیش بروند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.<sup>۱</sup> مقام عند الرب، با این شهادت در راه خدا حاصل می‌شود و همان‌طور که عرض کردم رسیدن به این مقام تابع درجات شهادت است. روی دیگر سکه این است که وقتی جهاد در راه خدا محقق شد، نتیجه برخورد حق و باطل، نابود شدن باطل است. خدای متعال می‌توانست به‌گونه دیگری باطل را نابود کند. نه اینکه راه دیگری برای نابود کردن باطل وجود نداشت؛ خدای متعال این راه را قرار داد چون از این طریق، مومنین رشد می‌کنند و در این درگیری، خالص می‌شوند: ﴿وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾.<sup>۲</sup> صف مومنین از صف باطل جدا می‌شود. به هر میزان که این میدان درگیری، سخت می‌شود، صفوف، بهتر و بیشتر جدا می‌شوند. سخت‌ترین درگیری‌ها، بیشترین ریزش‌ها را دارد. آن عده‌ای که می‌مانند، عده قلیلی هستند. این، کار خدای متعال است. خود خدای متعال به‌وسیله ولی خودش، جریان را پیش می‌برد.

در ماجرای صفین،<sup>۳</sup> می‌شد صحنه‌ها به‌گونه دیگری تدبیر شود، می‌شد وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام صحنه‌ها را به‌شکل دیگری پیش ببرند. حضرت که می‌دانستند پایان کار به حکمیت منتهی می‌شود. می‌توانستند جریان حکمیت را زودتر بپذیرند که لااقل در تعیین حکم، خودشان تصمیم بگیرند. حضرت حکمیت را قبول نکردند تا به ایشان تحمیل شد. بعد هم نتیجه این شد که حکم را خود آنها تعیین کردند و نتیجه آن حکمیت، خوارجی بودند که از دل این حکمیت، بیرون آمدند. این، طریقی است که خود حضرت پیش می‌برند. این جریان درگیری را خود حضرت به این سمت هدایت می‌کنند تا صفوف جدا شود و صف طرفداران معاویه و صف خوارج - که به‌حسب‌ظاهر کنار امیرالمومنین علیه السلام هستند و شمشیرشان به‌نفع حضرت است ولی در باطن، با حضرت نیستند و می‌توان گفت اصلاً شمشیرشان هم به‌نفع حضرت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۳. [بندهای پیش رو مروری بر وقایع معروف جنگ صفین است؛ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: وقعة صفین، ص ۴۷۸ - ۵۲۱ (جزء ۸ و ۷)، مدخل «رفع المصاحف علی أطراف الرماح» تا «قول علی فی الأثر و مقتل حابس و لحاق زید بن عدی بن حاتم بمعاویه»].

نیست - از صف یاران حضرت جدا شود.<sup>۱</sup>

بر فرض که حضرت بر معاویه هم پیروز می‌شدند و ماجرای حکمیت پیش نمی‌آمد، ولی حتما در قدم بعد، اینها با حضرت درگیر می‌شدند. کسی که اهل مروق است، کسی که شتاب برمی‌دارد و آن قدر سرعت می‌گیرد که از ولی خدا هم جلو می‌افتد و بعد ولی خدا را به خاطر معصیت خودش به کفر متهم می‌کند، این قلب ناپاک در صف امیرالمومنین علیه السلام نمی‌تواند بایستد. باید آن صفوف جدا شود. آن انسان‌هایی که تسلیم ولی خدا هستند، در مقابل ولی خدا سلم و مومن اند و در باطن خودشان هم نسبت به هر تقدیری که امیرالمومنین علیه السلام داشته باشد اعتراض ندارند، باید صف آنها از بقیه جدا شود.

با این بلا، خود خدای متعال، صف را جدا می‌کند. یکی از اغراض این امتحان‌های سنگین هم همین است. این میدان‌های جهاد و شهادت، برای این است که صفوف جدا شوند. کسانی که مدعی هستند، از اهل حق جدا می‌شوند. بعد آنها که تسلیم ولی خدا هستند و کاملاً ولی خدا را قبول دارند، وقتی حضرت می‌فرماید: «قرآن سر نیزه را بزنید»، (همین قرآنی را که تا ساعت قبل نمی‌شد بدون وضو آن را لمس کرد) می‌زنند. همین حضرتی که فرموده قرآن را بزنید، ساعت بعد بفرماید از یک قدمی خیمه معاویه برگردید، برمی‌گردند. نه در دل شان تردید پیدا می‌شود، نه ریب، نه شک و نه حرج. هیچ کدام از اینها پیدا نمی‌شود. نه شک می‌کنند که شاید - العیاذ بالله! - حضرت دارند اشتباه می‌کنند، نه در آنها بدگمانی پیدا می‌شود که نکند حضرت برای قدرت و موقعیت خودشان ما را دم تیغ دادند و نه از دستور

۱. «[عن أبي جعفر الباقر علیه السلام قال: يَمِينًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَتَجَهَّرُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ تُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَى قِتَالِهِ إِذِ اخْتَصَمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ فِي فِعْلٍ فَعَجَلَ أَحَدُهُمَا فِي الْكَلَامِ وَ زَادَ فِيهِ فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَحْسَأُ فَإِذَا رَأْسُ الْكَلْبِ قَبْهَتَ مِنْ حَوْلِهِ وَ أَقْبَلَ الرَّجُلُ بِأَصْبَعِهِ الْمُسَبَّحَةَ يَتَضَرَّعٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَسْأَلُهُ الْإِقَالَةَ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ حَزَكَ سَفْتِيهِ فَعَادَ كَمَا كَانَ خَلْقًا سَوِيًّا فَوَثَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ الْقُدْرَةُ لَكَ كَمَا رَأَيْتَا وَ أَنْتَ تُجَهَّرُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَمَا بَالُكَ لَا تُكْفِيَاهُ بَعْضَ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنْ هَذِهِ الْقُدْرَةِ فَاطْرُقَ قَلِيلًا وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَةَ فِي طُولِ هَذِهِ الْقِيَافِي وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْجِبَالِ وَ الْأُودِيَةِ حَتَّى أَضْرِبَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ عَلَى سَرِيرِهِ فَأُقَلِّبُهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَوْ أَقْسَمْتُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُوْتِيَ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَقُومَ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا أَوْ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَى أَحَدٍ مِنْكُمْ طَرْفُهُ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنَّا كَمَا وَصَفَ اللَّهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿عِبَادَ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۷۲. در نقل دیگر آمده است: «فَقَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِذَا كَانَ هَذَا عِنْدَكَ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَى الْأَنْصَارِ فِي قِتَالِ مُعَاوِيَةَ وَ غَيْرِهِ وَ اسْتِيفَارِكَ النَّاسَ إِلَى حَرْبِهِ ثَابِتَةً فَقَالَ ﴿بَلْ عِبَادَ مُكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ إِنَّمَا أَدْعُو هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَى قِتَالِهِ يُثْبِتُ الْحُجَّةَ وَ كَمَالَ الْمِحْنَةِ وَ لَوْ أَدْنَى لِي فِي إِهْلَاكِهِ لَمَا تَأَخَّرَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْتَحِنُ خَلْقَهُ بِمَا شَاءَ»؛ خصائص الانامه للإمام الجليل، ص ۴۷.

حضرت در دلشان حرج و دل خوری دارند. می‌دانند «حضرت برای خدا پا به میدان گذاشته، برای خدا می‌گوید بایستید، برای خدا می‌فرماید عقب بنشینید» و هیچ دل‌تنگی و ناراحتی هم ندارند؛ یعنی حالا که تا یک قدمی خیمه معاویه رفته‌اند و اگر یک خیز دیگر بردارند ریشه باطل کنده شده است، وقتی حضرت فرمودند برگردید، ناراحت و دل‌نگران باشند، اصلاً این‌طور نیستند. <sup>۱</sup> ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.<sup>۲</sup>

رسیدن به این مقام تسلیم محض و بعد سالک شدن با ولی خدا، در میدان جهاد و شهادت حاصل می‌شود. اینها هستند که می‌توانند با ولی خدا حرکت کنند. لذا از اینجا به بعد حضرت آنها را حرکت می‌دهد و می‌برد؛ یعنی وقتی این میدان عظیم برای مثل مالک اشتر پیش می‌آید و از این میدان، سالم بیرون می‌آید،<sup>۳</sup> تازه کار امیرالمومنین علیه السلام با مالک اشتر شروع می‌شود. این‌طور نیست که مالک با گذراندن این امتحان رسیده باشد. مالک تسلیم شده، مومن شده، حالا حضرت کار را با او شروع می‌کنند.<sup>۴</sup> بنابراین این میدان جهاد و شهادتی که پیش می‌آید و همه این سختی‌ها، تدبیری است برای تمییز صفوف، جدایی صفوف، برخورد بین حق و باطل و نابودی باطل، برای گسترش حیات و معنویت، برای خالص شدن قلوب و آمادگی برای جریان ولایت خدای متعال. این، آن چیزی است که در این میدان‌های جنگ محقق می‌شود. آنگاه آثار این شهادت در راه خدا، در همه قلوب و دنیای مومنین جاری می‌شود و همه، به نور این شهادت نورانی می‌شوند.

### – اخلاص در توحید و تولی به ولی خدا

لذا به تعبیری جهاد در راه خدا، یک سکه دوروست: یک روی سکه، تولی به خدای متعال و ولایت او و

۱. برای نمونه: «فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ رَبِيعَةَ فَظَرْتُ إِلَىٰ ذَٰلِكَ الرَّجُلِ وَ كَأَنَّمَا فَصَّحَ عَلَيَّ أَنفِيهِ الْحَمَمُ وَ هُوَ الْأَسْعَثُ بْنُ قَيْسٍ ثُمَّ قَالَ وَ لَكِنْ قَدْ رَضِيتُ بِمَا صَنَعَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَخَلْتُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ وَ خَرَجْتُ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي هُدًى وَ صَوَابٍ»؛ وقعة صفین، ص ۵۱۲.

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

۳. «عَنْ فَضِيلِ بْنِ حَدِيحٍ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ لَمَّا كَتَبَتِ الصَّحِيفَةُ: إِنَّ الْأَشْرَ لَمْ يَرْضَ بِمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَ لَا يَرَىٰ إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ فَقَالَ عَلِيُّ: بَلَىٰ إِنَّ الْأَشْرَ لَيَرْضَىٰ إِذَا رَضِيتُ وَ قَدْ رَضِيتُ وَ رَضِيتُمْ وَ لَا يَصْلُحُ الرَّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ يُعْصَى اللَّهُ وَ يُعَدَّى مَا فِي كِتَابِهِ وَ أَمَّا الَّذِي ذَكَرْتُمْ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِي وَ مَا أَنَا عَلَيْهِ فَلَيْسَ مِنْ أَوْلِيَاكَ وَ لَيْسَ أَتَخَوَّفُهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ اثْنَيْنِ بَلْ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ وَاحِدًا يَرَىٰ فِي عَدُوِّهِ مِثْلَ رَأْيِهِ إِذْنًا لَحَقَّتْ عَلَيَّ مَوْثِقُكُمْ وَ رَجَوْتُ أَنْ يَسْتَقِيمَ لِي بَعْضُ أَوْدَاكُمْ وَ أَمَّا الْقَضِيَّةُ فَقَدْ اسْتَوْثَقْنَا لَكُمْ فِيهَا فَقَدْ طَمِعْتُ إِلَّا تَصَلُّوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ وقعة صفین، ص ۵۲۱.

۴. رجوع شود به: سفينة البحار، ج ۴، ص ۳۷۸، مدخل (مالک الاشتر رضی الله عنه).

تسلیم بودن به خدای متعال و ولی اوست که تحت فرمان او، مومنین حاضرند تا آخرین قدم، تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفر پای رکاب ولیّ خدا بایستند. آنها در این راه و در این میدان‌های سخت، وفای به ولی‌الله می‌کنند. این وفا برای آنها مبدأ قرب و درجات می‌شود و مهم‌تر این است که در درجات بالای وفا دیگر هیچ چیز طلب نمی‌کنند؛ یعنی این طور نیست که آنها برای بهشت پا به میدان می‌گذارند. این، مرتبه پایین شهادت است. آنها که درجات دارند، جز خود خدای متعال و ولی خدای متعال و رضای آنها هیچ مقصدی ندارند؛ و این شدنی است. این شدنی است که انسان جز رضای خدا و ولیّ خدا را نخواهد. در سخت‌ترین امتحان‌ها، در سخت‌ترین ابتلائات، فقط رضای ولیّ خدا را می‌خواهد؛ یعنی این طور نیست که تا آخر کار، انسان اسیر حبّ نفس باشد و تا آخرین مرحله، انسان خودش را دوست داشته باشد و خودش را بخواند. این حبّ نفس برای قدم‌های اول است. در قدم‌های بعد، کسی که حرکت می‌کند و فطرتش شکوفا می‌شود، حبّ‌الله بر وجود او غالب می‌شود. انسان خدای متعال را دوست می‌دارد و خودش را هم به تبع محبت الهی دوست می‌دارد. لذا آن کسانی را که از او در نزد خدا محبوب‌ترند، واقعا بیشتر از خودش دوست می‌دارد. این یک امر شدنی و اتفاق افتادنی است.<sup>۱</sup>

خدای متعال به ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: «ابراهیم! خودت را بیشتر دوست داری یا وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله را؟» عرض کرد: «وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله را بیشتر از خودم دوست دارم.»<sup>۲</sup> نکته‌اش این است که محبت حضرت ابراهیم علیه السلام محبت خالص است، به مقام خلت رسیده است. خلیل یعنی همین.<sup>۳</sup> خلیل یعنی کسی که به مقام خلوارگی رسیده است. شعله محبت، همه جان او را گداخته کرده و همه وجودش را فراگرفته است. این انسان، انسان خلیل است. این انسان خدا را دوست می‌دارد و به تبع محبت خدا خودش را دوست می‌دارد. لذا آن کسی که در محضر خدا محبوب‌تر از خود اوست، در دلش هم محبوب‌تر از خودش است؛ چون خدای متعال او را بیشتر دوست می‌دارد.

میدان جهاد در راه خدا، تابع درجات صبر و استقامتی که اتفاق می‌افتد. درجات خلوص و تهذیبی که این صبر و استقامت به دنبال خودش می‌آورد، انسان را به جایی می‌رساند که جز به ولیّ خدا نمی‌اندیشد. در همین میدان جنگ است که مالک اشتر می‌شود مالک اشتر. در میدان کربلاست که حبیب‌بن مظاهر

۱. «عَنْ أَبِي أَبِي لَيْلَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ تَكُونَ عِشْرَتِي إِلَيْهِ أَعَزَّ مِنْ عِشْرَتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. [روایت ماجرای ذبح حضرت اسماعیل که در جلسات قبل گذشت: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۳. رجوع شود به: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۶۴.

می‌شود حبیب، زهیر می‌شود زهیر. حبیب و زهیر، قبل از عاشورا و بعد از عاشورا خیلی فرق می‌کنند؛ گرچه میدان‌های صفین و امثال آن را گذرانده‌اند.

## ۲. عاشورای سیدالشهدا، کانون جوشش شهادت در تاریخ

پس این میدان جهاد است که انسان‌ها را سالک می‌کند، قلوب را آماده می‌کند و جریان باطل را نابود می‌کند. آنگاه در بین این درگیری‌هایی که اتفاق می‌افتد، اثر این درگیری و اثر این بلا، در هر دو جهت - هم در تهذیب نفوس و هم در دفع باطل - متفاوت است؛ یعنی این طور نیست که اثر شهادت، یکسان و یکنواخت باشد. درست است که هرکس در راه خدا به شهادت می‌رسد، هم خودش سالک می‌شود و می‌رسد و هم این درگیری، نفوس مستعد را آماده می‌کند (مظلومیت او، درک این شهادت مظلومانه و این خونی که در راه خدا ریخته شده، نفوس دیگر را آماده می‌کند و جبهه باطل را تضعیف می‌کند) ولی این درگیری‌ها، یکسان و یکنواخت نیستند. ظرفیت اثری که این شهادت در راه خدا و جهاد فی سبیل الله دارد، به اندازه عظمت خود آن عمل در دستگاه خدای متعال است. عظمت عمل در دستگاه خدای متعال را نمی‌شود با ترازوهای ظاهری اندازه گرفت.

یک انسان گرفتار حجاب‌ها ممکن است وقتی نگاه می‌کند و صحنه عاشورا و شهادت وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام را می‌بیند، به نظرش بیاید که عاشورا یک جنگ کوچک است که در طول یک روز به پایان رسیده و قریب صد نفر یا کمی کمتر یا بیشتر از جبهه حق به شهادت رسیده‌اند و عده‌ای هم از جبهه باطل کشته شده‌اند. ممکن است به نظرش بیاید که بزرگتر از این جنگ، در عالم بوده و خیلی زیاد هم بوده است؛ جنگ‌هایی که میلیون‌ها کشته داشته، مثل جنگ اول و دوم جهانی. ولی حقیقت، چیز دیگری است. آن بُعد حقیقی عمل و آن جنبه باطنی عمل، چیز دیگری است. آثار عمل به اندازه آن حقیقت باطنی و عظمت باطنی اوست.

فریقین نقل کرده‌اند که «لَضْرِبَةٌ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»؛<sup>۱</sup> یک ضربت شمشیر حضرت، این خاصیت را دارد. ضربت‌های شمشیر، به حسب ظاهر زیاد هست ولی در باطن هستی، یک ضربت شمشیر، بالاتر از همه مجاهده‌های فی سبیل الله است. حقیقتاً این عمل، بزرگتر است. حقیقتاً ظرفیت این عمل، با ظرفیت عمل دیگران متفاوت است. بیکره عمل، یکی است. آن کسی که دارد کار

۱. [حدیث معروفی که با تعابیر مختلف در منابع روایی ذکر شده است؛ رجوع شود به: [بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله علیه يوم الخندق»].

می‌کند، ولی الله الاعظم است. عبادت، عبادت، عبادت ولی الله الاعظم است.

ممکن است سلول‌های بدن یک مومن هم مشغول تسییح باشند ولی اگر همه عبادت این سلول‌ها را روی هم بریزید، باز هم قابل مقایسه با یک تسییح روح نورانی مومن نیست. بلکه همه عبادت‌هایی که اعضا و اندام یک مومن دارند، شعاع عبادت روح او و جلوه عبادت روح اوست.

همه عباداتی که انبیا و اولیا و مومنین می‌کنند، جلوه‌ای از عبادت امیرالمومنین علیه السلام است. ظرفیت عبادت امیرالمومنین علیه السلام به اندازه ظرفیت وجودی اوست. ظرفیت اخلاص وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه ظرفیت وجودی خود حضرت است. لذاست که «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ»،<sup>۱</sup> به عبادت آنها همه عالم عبادت می‌کنند. شعاع عبادت آنهاست که در عبادت مومنین ظهور می‌کند. به شفاعت عبادت آنها، عبادت در عالم واقع می‌شود. اگر نباشد آن عبادت، هیچ عبادتی در عالم واقع نمی‌شود. پس ظرفیت فعل، ظرفیت اثرگذاری فعل، متناسب با اندازه عظمت خود کار است. عظمت حادثه عاشورا هم به اندازه عظمت سیدالشهدا علیه السلام است. لذا آثار و برکاتش در احیای معنویت، در ایجاد محبت نسبت به خدای متعال، در تصفیه جبهه حق و در درگیری با جبهه باطل و نابودی آن، به اندازه عظمت عاشورا است.

عاشورا، نقطه کانونی شهادت است و سیدالشهدا علیه السلام حقیقتاً «سید الشهداء» هستند. ما شهید در عالم زیاد داریم ولی اصلاً قابل مقایسه با شهادت سیدالشهدا علیه السلام نیست. حتی شهادت مثل حمزه سیدالشهدا علیه السلام قابل مقایسه با شهادت وجود مقدس امام حسین علیه السلام نیست، از هیچ نظر؛ نه از نظر آن جنبه باطنی شهادت - که روح حادثه عاشورا است و روح عبودیتی است که به وسیله سیدالشهدا علیه السلام در عاشورا تجلی کرده که روح «وفاء بالله» است، روح «رضاء بقضاء الله» است و روح ایمان به خدای متعال است و هیچ کجا به این اندازه، با این صفا، با این لطافت و با این اخلاص، عبادت و شهادتی اتفاق نیفتاده است - و نه از نظر آن جنبه عبادت که یک جنبه فوق العاده و استثنایی است. لذا در آن میدان، سیدالشهدا علیه السلام واقعا

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا وَوَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مُحَمَّدًا حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عِبَدَ اللَّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَ لَوَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَ حَيِّهِ وَ حَيِّ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبَدَ اللَّهُ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَشْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.



سید الشهداء هستند.

تمام دستگاه ابلیس نتوانسته است کوچک‌ترین نقطه‌ضعفی از سیدالشهدا علیه السلام در این میدان بگیرد. یک ترک‌اولی از سیدالشهدا علیه السلام سر زده است، با اینکه ابلیس تمام توان خودش را جمع کرده بود تا در این میدان «وفاء بالله»، یک ترک‌اولی از امام حسین علیه السلام بگیرد. این، جنبه باطنی عاشورا است. لذا آن روح حیاتی که به‌وسیله عاشورا در همه عالم دمیده می‌شود، قابل مقایسه با بقیه شهادت‌ها نیست؛ کانون جوشش حیات و معنویت است. اخلاص سیدالشهدا علیه السلام و آن فداکاری حضرت یگانه است؛ کسی که همه هستی خودشان را دادند و اینها را هم خالصانه و مخلصانه و از سر محبت دادند و واقعا هیچ چیز برایشان باقی نماند و بعد هم در گودی قتلگاه با اینکه همه چیز را داده، همه شهدایی که باید بدهد داده و همه اهل بیت علیهم السلام را آماده کرده و اسارت آنها پیش چشم حضرت است ولی زبانش به ذکر خدا مشغول است:

﴿إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِّأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ﴾.

ممکن است به نظر ما بیاید که شاید کس دیگری هم همین‌طور عبادت کند ولی چنین عبادتی محال است. اینها ادعاست. اگر این بار عظیم را بر دوش هر کسی بگذارند، حتی اگر بر دوش همه خلقت جز چهارده معصوم علیهم السلام می‌گذاشتند، کمر خم می‌کردند. محال است. ظرفیت این عبادت نیست. بله! از دور، همه می‌توانند ادعا کنند که ما مقام رضا داریم.

خدا رحمت کند عزیزی را که از اهل معنا بودند. آقازاده بزرگوارشان که از علما هستند، می‌فرمودند: «پدر من می‌گفت: من در تهران پای منبر مرحوم شیخ مرتضی زاهد بودم (ایشان هم اهل معنا و صاحب نفس بودند). بحث از رضا بود. ایشان گفت: «آدم باید به مقام رضا برسد». نفس ایشان من را گرفت. به خدا جدی عرض کردم: «خدایا! ما از این به بعد، دیگر راضی هستیم، هرچه تو بخواهی». وقتی به خانه رفتم خانواده ما برای آماده کردن غذا به آشپزخانه رفت که دیگ زودپز بدون هیچ دلیلی منفجر شد و ایشان مجروح شد. من متوجه شدم از کجا آب می‌خورد. گفتم: «خدایا! راضی هستم، مشکلی نیست». شب شد، دیدم بدون هیچ دلیلی از اتاق، آتش بلند شد و اموال سوخت. گفتم: «اشکالی ندارد. خدایا! راضی هستیم». فردا صبح شد، تو کودک بودی، در حوض افتادی و نزدیک بود که خفه شوی. تو را گرفتم، گوشه‌ای بردم، کنار دیوار دستم را دراز کردم و گفتم: «خدایا! غلط کردم، ما مرد این کار نیستیم». گاهی انسان خیال می‌کند راضی است. راضی شدن به اعظم ابتلائات عالم کار هر کسی نیست.

عظمت این ابتلا را باید در جریان ابتلای ابراهیم خلیل علیه السلام دید که روایتش را خواندم.<sup>۱</sup> ارباب معرفت نسبت به ابتلای ابراهیم خلیل علیه السلام انگشت به دهان اند. امتحان ایشان هم بعد خلت است! قبلش چنین ظرفیتی را ندارد. بعد از مقام خلت، خدا این امتحان را از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام گرفته است. بعد از خلت، یک جوان به حضرت داده‌اند و به ایشان می‌گویند: «خودت او را به منا ببر و سرش را ببر». خیلی سخت است؛ آن هم آن‌طور که حضرت ابراهیم علیه السلام برده است: فداکارانه، کارد را به حلقوم جانش زده و وقتی دیده است که نمی‌برد، آن را دوباره تیز کرده طوری که وقتی کارد را به سنگ می‌زند، سنگ دو نیم می‌شود. بعد هم خوشحال نیست که کارد نمی‌برد. نگران است که نکند من جایی کوتاه آمده‌ام و خدا امتحان من را قبول نکرده است. حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام این امتحان را داده ولی به خدا عرض می‌کند: «خدایا! چه طور شد؟ کجا کم آوردم و به ثواب اعظم مصائب نرسیدم؟» خدای متعال روضه سیدالشهدا علیه السلام را می‌خواند و می‌فرماید: «اعظم مصائب، این است. اگر می‌خواهی اعظم مصائب را درک کنی، باید مصیبت سیدالشهدا علیه السلام را درک کنی».

این مصیبت و بلای عظیم برای امثال ما قابل فهم نیست؛ ما از پایین نگاه می‌کنیم. حضرت فرمود: «چه می‌فهمی که خدا را توصیف می‌کنی؟! اگر می‌توانی جبرئیل را توصیف کن «فَصِفْ جِبْرِيْلَ». <sup>۲</sup> مومن را توصیف کن! اگر توانستی توصیف کنی؟!» انسان در عالم خیال، مومن را توصیف می‌کند! ما چه می‌فهمیم عاشورا یعنی چه. آن وقت در این بلای عظیم، آن قدر حضرت استوار ایستاده که همه عالم، دست و پایشان را گم کرده‌اند ولی حضرت، آرام آرام است؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾. <sup>۳</sup> ذره‌ای تلاطم و

۱. [روایت ماجرای ذبح حضرت اسماعیل که در جلسات قبل گذشت: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲. «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّهُ؛ أَوْ عَرْشُ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يَدْرِكُ بِهِمْ وَلَا يَقْدَرُ بِهِمْ وَلَا يَسْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَلَا يَنْظُرُ بَعَيْنٌ وَلَا يُحَدُّ بَأْتِنٌ وَلَا يُوصَفُ بِالْأَرْوَاحِ وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَاحِرٍ وَلَا أَدْوَاتٍ وَلَا نَظِيقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصِفَ رَبُّكَ فَصِفْ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُفَرِّقِينَ فِي حُجْرَاتِ الْقُدْسِ مُرْجِحِينَ عُقُولَهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يَدْرِكُ بِالصَّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُصِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، «عود الى الحمد».

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اذْجِعي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛ سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰. در منابع روایی، این آیات در شأن امام حسین علیه السلام تفسیر شده است؛ برای نمونه: «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَدْدَلِ بْنِ دَارِمٍ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اِقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ تَوَافَلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ ارْجِعُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى. فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ

اضطراب، در حضرت پیدا نشده. این، حادثه‌ای است که تا قیامت، همه را مضطرب کرده است. واقعاً «در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است»<sup>۱</sup> خیلی قشنگ گفته است! این، حادثه‌ای است که ملکوت عالم را به هم ریخته است.<sup>۲</sup> روایات متعدد دارد. در ملائکه غلغله افتاده که «خدایا! چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ بعد از این می‌خواهد چه بشود؟»<sup>۳</sup> ولی صاحب این بلا، در گودی قتلگاه، از همه آرام‌تر است. اصحابش آرام اند. اهل بیتش علیهم‌السلام به تبع جان آرام و نفس آرام حضرت، آرام اند. خودش آرام، اصحابش آرام، اهل بیتش علیهم‌السلام آرام؛ همه را آرام کرده است. هیچ زبانی اعتراضی در هیچ کجا از آنها نقل نشده است. هیچ زبانی گلابه‌ای از خود حضرت که هیچ، در طفل سه ساله حضرت هم ما نمی‌بینیم. این، کار امام حسین علیه‌السلام است.

این اصحاب را ایشان تربیت کرده، این اهل بیت علیهم‌السلام را ایشان تربیت کرده، آنها را آماده کرده و آورده است. همه شنیده‌اید وقتی ابن زیاد به زینب کبری (س) عرض می‌کند: «كَيْفَ رَأَيْتِ صَنَعَ اللَّهُ بِأَخِيكِ؟»، کار خدا را با برادرت چگونه دیدی، دیدی چه کاری سر برادرت آورد، دیدی با برادرت چه کرد، می‌فرماید: «مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا» من جز زیبایی از خدا ندیدم.<sup>۴</sup> زشتی از شما بود. این زشتی‌ها ربطی به خدا ندارد؛ «مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا». نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دمیدن این روح عظیم در هستی و به‌جا آوردن این اعظم عبادات هستی و این اعظم سجده‌های هستی را، از طریق این آقا زاده‌شان روز عاشورا انجام داده‌اند. عاشورا اعظم عبادات نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اعظم ابتلائات حضرت است. پیداست نقش این حادثه، در احیای معنویت و در دمیدن روح حیات، یک نقش بی‌بدیل است؛ یعنی این عبادتی است که محور همه عبادت‌ها می‌تواند باشد. شهادتی

كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ وَ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام خَاصَّةً؟ فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ الْآيَةُ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَهُوَ دُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَأَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هُمْ الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ شِعْبَتِهِ وَ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مِنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةً وَ الْقُبْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۸.

۱. بیتی از شعر معروف محتشم کاشانی.

۲. برای نمونه در زیارت حضرت آمده است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَرْتَ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَاقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى»؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء علیه‌السلام.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰، «باب ضجيج الملائكة إلى الله تعالى في أمره و أن الله بعثهم لنصره و بكائهم و بكاء الأنبياء و فاطمة علیها‌السلام عليه صلوات الله عليه».

۴. اللهوف، ص ۱۶۰.

است که محور قرب همه و محور فناء همه می‌تواند بشود. همه می‌توانند از طریق این عبادت و سجده، ساجد شوند و بهره ببرند؛ یعنی اگر همه نفوس واقعا آمادگی داشتند و می‌آمدند، حضرت همه را حیب می‌کرد. کار سیدالشهدا علیه السلام این قدر عظیم بود که اگر تمام لشکر ابن‌زیاد هم می‌آمدند، واقعا همه آنها را مثل حر می‌کرد. این، ظرفیت عبادت حضرت است.

پس از منظر آن جلوه باطنی عبادت، حضرت یک محبّ فی سبیل الله اند که در این میدان، صددرصد فاتح اند، صددرصد موفق اند و هیچ نقطه‌ضعفی در این میدان ندارند. از منظر درگیری با باطل هم حضرت، صد درصد غالب اند؛ یعنی طوری صحنه جنگ با ابلیس را طراحی کردند که [...] دلیلش چیست؟ حضرت که نمی‌خواهند که به‌زور، قدرت را بگیرند. اگر بنا بود به‌زور بگیرند، خود خدای متعال آنها را در یک لحظه نابود می‌کرد. حضرت با یک اراده تکوینی می‌توانست همه را نابود کند اما بنا بر این نبود. راه حضرت، این نیست. این، راه ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾<sup>۱</sup> نیست. حضرت می‌خواهند چراغی را روشن کنند که عالم را روشن کند.<sup>۲</sup> نفوس را آماده کنند و آنها که دوست دارند در این راه بیایند. آمادگی نفوس، از بستر این فداکاری و شهادت عبور می‌کند، نه از بستر حکومت. یعنی اگر فرض کنید حضرت به‌زور غلبه می‌کردند و کوفه را می‌گرفتند، این کوفه گرفتن، بستر عبودت نمی‌شد؛ نفوس، آماده نبودند. همین‌طور که بعضی از محققین گفته‌اند بعد از عاشورا هم مسلمان‌ها رو به امام سجاد علیه السلام نمی‌آوردند و بر محور حضرت جمع نمی‌شوند، باینکه حادثه عظیمی مثل عاشورا اتفاق افتاده بود. باید ۱۴۰۰ سال، کمتر یا بیشتر بگذرد تا نفوس بر محور عاشورا آماده شوند و حول امام زمان علیه السلام جمع شوند.

حکومت علوی و حکومت سیدالشهدا علیه السلام حکومت عبادت است. موضوع حکومت، تأمین معاش و شکم نیست، موضوع، عبادت است. هم حاکم، عبادت می‌کند و هم نفوسی که این حکومت را قبول می‌کنند. اگر بناست موضوع حکومت عوض شود و به عبادت تبدیل شود، این نفوس باید برای این منزلت آماده شوند. کاری که حضرت از این طریق برای احیای معنویت و آماده کردن نفوس و نابود شدن جبهه باطل کردند تا انسان‌ها بر محور عاشورا و در شعاع نور عاشورا به مرزی از رشد برسند که غرق در ولایت ولی‌خدا شوند، تسلیم محض شوند، راضی شوند و بتوانند ولایت را تحمل کنند، این کار را حضرت

۱. سوره بلد، آیه ۱۰.

۲. اشاره به روایت معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف سیدالشهدا علیه السلام: «وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُصْبِحًا هُدًى وَ سَفِينَةً نَجَاةٍ»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۰.

از طریق شهادت‌شان انجام دادند.

### ۳. ظهور امام زمان علیه السلام، ادامه جهاد و شهادت امام حسین علیه السلام

ظرفیت این شهادت، ظرفیتی است که می‌تواند عالم را به سمت عصر ظهور ببرد. می‌تواند هم از ناحیه تبری، روح تبری را در ملت‌ها زنده کند تا از همه شئون باطل، متنفر شوند و تبری تام پیدا کنند، و هم وقتی این نفوس مومن، بر محور مصیبت سیدالشهدا علیه السلام به تبری تام رسید، برای تولی تام آماده شود. یعنی هم پذیرش ولایت حضرت حق به نحو تام - که حاضر باشند مومن بشوند، خاشع بشوند، خاضع بشوند، انانیت نفس نداشته باشند، ولایت خدا را بپذیرند و مومن به خدا بشوند تا عصر ظهور محقق بشود - و هم تبری تام - به نحوی که از همه جلوه‌های باطل تبری داشته باشند تا باطل محو بشود - این بر محور عاشورا اتفاق می‌افتد. آمادگی برای محو مطلق باطل و پذیرش مطلق حق بر محور عاشورا رقم می‌خورد. این روح تولی و تبری است که عاشورا در عالم دمیده است. این روح - چه ما بخواهیم، چه نخواهیم - در عالم، ظهور می‌کند. ظرفیت عبادت سیدالشهدا علیه السلام این است. خدای متعال این وعده را داده است. «أَشْهَدُ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِتَأْرِكٍ»<sup>۱</sup>؛ خدای متعال طالب این خون است. این خون را رها نمی‌کند. خود حضرت حق این خون را به هدف می‌رساند. بزرگان «تَأْرَ اللَّهُ» را این طور معنا کرده‌اند. خود حضرت حق، این خون را به عهده گرفته و خون را به نتیجه می‌رساند. «وَمَنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ» وعده‌ای را که خدای متعال به تو داده، خودش نقد می‌کند. این وعده چیست؟ «مِنَ النَّصْرِ وَ التَّيْيِدِ» راه تو را نصرت می‌کند و تو و هدف تو را تأیید می‌کند. این نصرت و تأیید، در این ظهور می‌کند: «فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ»؛ خود خدای متعال دشمن تو را - که کل دستگاه باطل است - هلاک می‌کند و دعوت تو را اظهار می‌کند.

بنابراین بالاتر دید چون این خون، خونی است که متعلق به حضرت حق و «تَأْرَ اللَّهُ» است و خود خدای متعال - به تعبیر من، اشکال به لفظ نباشد - پشت سر این خون است و حامی این خون است، بالاتر دید این خون، تمام دستگاه باطل را نابود می‌کند و تمام دستگاه حق را هم اقامه می‌کند. این خون در رگ و اندام شیعه در تاریخ و مومنین جاری می‌شود و به خون‌خواهی همین خون از دستگاه باطل - که ادامه همان

۱. تعبیری در صلوات مفصل تعلیمی از امام حسن عسکری علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مُوقِنًا أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَطْلُومًا وَ مَصِيْبَتِ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِتَأْرِكٍ وَ مَنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّيْيِدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ قِيَّتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبْدَتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ مصباح المتعجب، ج ۱، ص ۴۰۲.

دستگاه است و یک دستگاه هم بیشتر نیست - انتقام می‌گیرد. شعار طرفداران وجود مقدس حضرت بقیت الله ﷺ شعار «یا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ» است و با این پرچم به میدان می‌آیند. <sup>۱</sup> روایت را دیده‌اید؛ وقتی که کار، خیلی سخت می‌شود و عده‌ای به تردید می‌افتند که این، چه‌طور فرزند نبی رحمت ﷺ است، حضرت یک جلوه از مصیبت عاشورا را نشان می‌دهند، همه آماده می‌شوند و قبول می‌کنند؛ چون جریان درگیری حضرت ولی عصر ﷺ با دستگاه باطل، دقیقاً جریان عاشوراست، جریان حق و باطل است. یک جریان تاریخی است مقابل یک جریان تاریخی دیگر و این، ادامه همان جریان است.

اینکه در روایات آمده است حضرت اینها را به خون‌خواهی آنها از دم تیغ می‌گذرانند، غیر از این است که کفار را زنده می‌کنند در رجعت و از آنها انتقام می‌گیرند، آن مسئله دیگری است. حضرت همان کفاری که زنده هستند - اگر بعد از اتمام حجت‌ها تسلیم نشوند - به انتقام عاشورا همه را از دم تیغ قدرت‌شان می‌گذرانند. <sup>۲</sup> انتقام‌های خیلی سختی می‌گیرند. یکی از مشکل‌ترین امتحانات شیعه هم همین است.

عرض کرده‌ام که ممکن است خیلی‌ها ولی خدا را در عصر غربتش همراهی کنند ولی در عصر غلبه، این همراهی را نداشته باشند؛ یعنی حاضر باشند در رکاب ولی خدا کشته شوند ولی حاضر نباشند در رکاب ولی خدا بکشند. این امتحان از آن امتحان، سخت‌تر است. لذا روایات دارد کسی که حاضر است بکشد،

۱. در روایت معروف ابن شیبب از امام رضا ﷺ آمده است: «وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِيَتَصَرَّهَ فَلَمْ يُؤَذَّنْ لَهُمْ فَهَمُّ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غَيْرَ إِلَى أَنْ يَوْمَ الْقَائِمِ ﷺ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ سِعَاظِهِمْ يَا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ ﷺ»؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. «عن مُحَمَّدِ بْنِ الْأَرْقَطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي تَنَزَّلُ الْكُوفَةَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَتَرَوْنَ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا قَالَ فَإِذَا أَنْتَ لَا تَرَى الْقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَتَلَ أَوْ مَنْ وَلِيَ الْقَتْلَ أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِ اللَّهِ ﷻ ﴿قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فَأَيُّ رَسُولٍ اللَّهِ قَبْلَ الَّذِي كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِيسَى رَسُولًا إِنَّمَا رَضُوا قَتْلَ أَوْلَيْكَ فَسَمُّوا قَاتِلِينَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹. «عن عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا ﷺ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُوِيٍّ عَنِ الصَّادِقِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ ﷺ قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ﷺ بِفِعَالٍ أَبَانِهِمْ فَقَالَ ﷺ هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَا تَرَوْا وَازِرَةً وَرَزَّ أُخْرَى﴾ مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنَّ ذَرَارِيَّ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ﷺ يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالٍ أَبَانِهِمْ وَ يَفْتَحِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِي بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ ﷺ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالٍ أَبَانِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا شَيْءُ بَيْتِ الْقَائِمِ ﷺ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شَيْبَةَ فَيَقَاطِعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سُرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۲۷۳.

ثواب بیست شهید دارد ولی کسی که در رکاب ولی خدا به شهادت می‌رسد، ثواب دو شهید دارد.<sup>۱</sup> آن چیزی که شیعه را برای همراهی امام عصر آماده می‌کند، همین است. حضرت سخت‌گیری می‌کنند! حالا دیگر مجال نیست. بعضی روایات، صحنه‌های خیلی سخت و امتحانات دشواری را بیان می‌کند. حضرت بعد از اتمام حجت‌ها سخت‌گیری می‌کند.<sup>۲</sup> این طور نیست که گفتگو، همه چیز را تمام کند. گفتگو و اتمام حجت، نفوس آماده را هدایت می‌کند. اما نفوسی که می‌خواهند بر باطل بایستند، با اتمام حجت کنار نمی‌آیند. مگر حجت بر فرعون تمام نشد؟! مگر حجت بر ابوسفیان و ابولهب و امثال آنها تمام نشد؟! اتمام حجت، کار ولی خداست ولی مگر امیرالمومنین علیه السلام بر خوارج، اتمام حجت نکردند؟ چند نفر از آنها هدایت شدند؟ دلیل ندارد بعد از اتمام حجت، حتما دستگاه باطل از باطل خودش کنار بیاید. دلیلی هم ندارد که اگر کنار نیامد، دیگر حضرت رحم کنند. آنجا دیگر حضرت انتقام می‌گیرند و مهم‌ترین انتقامی هم که می‌گیرند، انتقام خون سیدالشهدا علیه السلام است. این دستگاه، دستگاهی است که خون سیدالشهدا علیه السلام را ریخته و دنباله همان دستگاه و دنباله همان راه است.

ظرفیت خون سیدالشهدا علیه السلام و ظرفیت این مظلومیت و ظرفیت این غربت و ظرفیت این شهادت، ظرفیتی است که همه نفوس مستعد را برای تولی و تبری آماده می‌کند. من دیگر این را چون مکرر عرض کرده‌ام، تکرار نمی‌کنم که جریان سیر نفوس و تهذیب نفوس تا معرفت به جبهه حق و باطل، تولی و تبری، سلم و حرب، ثبات قدم در کنار ولی خدا، و معیت با ولی خدا، در زیارت عاشورا بیان شده است. توجه به عظمت مصیبت سیدالشهدا علیه السلام و درک این عظمت و تجلی این عظمت است که نفوس را آماده می‌کند. این تجلی هم تدریجا در جهان واقع می‌شود؛ یعنی مصیبت سیدالشهدا علیه السلام، هنوز جلوه نکرده است. آن روزی که جلوه کافی می‌کند، عصر ظهور فرامی‌رسد. آن روزی که این مصیبت در جامعه شیعه و در دنیا تجلی می‌کند، بستر انتقام‌گیری از باطل فراهم می‌شود؛ یعنی عالم آماده می‌شود.

۱. «عَنْ جَابِرٍ [عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام] ... مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمًا فَقُتِلَ مَعَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ، وَ مَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَدُوًّا لَنَا كَانَ لَهُ أَجْرُ عَشْرَيْنِ شَهِيدًا»؛ الامالی (للطوسی)، ص ۲۳۲.

۲. «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَا لَوْ قَامَ قَائِمًا لَقَدْ رَدَّتْ إِلَيْهِ الْحَمِيرَاءُ حَتَّى يَجْلِدَهَا الْحَدَّ وَ حَتَّى يَنْتَقِمَ لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ فَاطِمَةَ (عَمَّا) مِنْهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لَمْ يَجْلِدَهَا الْحَدَّ قَالَ لِفَرْيَهِهَا عَلَيَّ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَخْرَهُ اللَّهُ لِقَائِمٍ فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله رَحْمَةً وَ بَعَثَ الْقَائِمَ علیه السلام نِقْمَةً»؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و علی آباءه».

برای همین است که یکی از رسالت‌های مهم ما برای این دو جهت، اولاً برای احیای نفوس، برای لقای خدا، برای جان‌دادن در راه خدا و برای شهادت در راه خدا - که جبهه حق، بدون این خون‌دادن، پیروز نمی‌شود - و ثانیاً برای تبری از دستگاه باطل، جز بر محور احیای فرهنگ عاشورا ممکن نیست. به میزانی که ما تلاش می‌کنیم و فرهنگ عاشورا را در جامعه شیعه و در مقیاس جهانی نشر می‌دهیم، به همان میزان، نفوس، آماده درگیری پایانی حق و باطل و آماده همراهی با ولی خدا (به‌خصوص دوستان حضرت) و آماده دادن بهای عصر ظهور می‌شوند. این بها را هم باید شیعه بدهد. بسیاری از آن بلاهای عظیم قبل از ظهور، بر عهده شیعه است که باید تحمل کند، صبر کند و مقاومت کند تا عصر ظهور اتفاق بیفتد.

لذا این فرهنگ را - یعنی فرهنگ عاشورا و فرهنگ شهادت امام حسین علیه السلام را - باید در دنیای شیعه زنده‌نگه داشت و روزبه‌روز بر عمق و غنای آن افزود تا بستر عصر ظهور و بستر تحقق دولت کریمه حضرت بقیت‌الله علیه السلام - ان شاء الله - آماده شود.



## گفتار ۷

# شهادت سیدالشهداء علیه السلام ، پرورش دهنده یاران امام زمان علیه السلام (۲)

شب هفتم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۷



### ۱. آمادگی برای مرگ و سبک‌بالی نسبت به دنیا

یکی از خصوصیات آنی که انسان منتظر و انسانی که آماده اقدام برای تحقق دولت کریمه حضرت بقیت-الله ﷺ دارد، آمادگی برای فداکاری در راه حضرت و شهادت در رکاب حضرت است. کسی که مسئله مرگ را برای خودش حل نکرده و نتوانسته آماده کوچ کردن از این دنیا شود، بعید است که بتواند در کنار ولی خدا ﷺ باشد و برای حضرت یاور خوبی باشد. انسانی که هنوز تعلق خاطر به دنیا دارد و قانع به دنیاست، نمی‌تواند جزو یاوران معصوم ﷺ باشد.

این تعبیری که در دعای عهد و غیر دعای عهد هست که از خدای متعال درخواست می‌کنیم ما را از مستشهدین پیش‌روی ولی خدا ﷺ قرار بدهد،<sup>۱</sup> برای همین است. مستشهد آن کسی است که طالب و مشتاق شهادت است؛ حالا اگر روزیش بود، به شهادت هم می‌رسد - چه بهتر! - و اگر نبود، خود این اشتیاق برای شهادت در رکاب ولی خدا ﷺ موضوعیت در نصرت دارد.

اینکه انسان مسئله مرگ را برای خودش حل کند و راضی به دنیا نباشد، تعبیری است که خدای متعال در سوره مبارکه توبه بیان می‌کند: وقتی خدا توبیخ می‌کند که چرا همراه پیامبر گرامی اسلام ﷺ به میدان‌های جنگ نمی‌روید و دعوت حضرت را اجابت نمی‌کنید و حضرت را یاری نمی‌کنید، بیان نورانی قرآن این است (خطاب هم به مؤمنین است):

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ \* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ

۱. «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّائِمِينَ عِنْدَهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عِنْدَهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ دعای عهد.

هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ  
كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup>.

ظاهر آیه، توییح مؤمنینی است که برای نصرت رسول الله ﷺ آماده نبودند اما درواقع بیماری آنها را هم بیان می‌کند که چه عاملی موجب شد از نصرت حضرت محروم شوند: ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾؛ چه منفعتی می‌برید که وقتی شما را به کوچ کردن در راه خدا و به هجرت در راه خدا دعوت می‌کنند، روی زمین سنگین می‌شوید؛ دعوت‌های دیگر را سبک‌بال اجابت می‌کنید ولی وقتی دعوت می‌شوید به اینکه در راه خدا حرکت کنید، سنگین هستید؛ ﴿أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾. آیا شما به حیات دنیا و زندگی دنیایی راضی و قانع شدید و از آخرت که دار حیوان و دار حیات است، رو برگردانید؛ ﴿أُرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾. قناعت به دنیا و راضی بودن به دنیا، آماده نبودن برای نصرت را به دنبال خودش می‌آورد و انسان را سنگین می‌کند و سبک‌بالی انسان را می‌گیرد. کسی می‌تواند سبک‌بال دنبال اولیای خدا حرکت کند و به نصرت آنها برسد که این مشکل را حل کرده باشد.

بعد خدای متعال تذکری می‌دهد که ایجاد بصیرت می‌کند و انسان را سبک‌بال می‌کند؛ می‌فرماید: اگر شما به حیات دنیا راضی شدید، بدانید که ﴿فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ همه دنیا در مقابل آخرت، چیز کمی است و به حساب نمی‌آید.

مشکل دوم این است که اگر کسی آماده هجرت همراه با رسول خدا ﷺ و ولی خدا ﷺ نبود، به رنج و عذاب و گرفتاری مبتلا می‌شود؛ ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. این طور نیست که کسانی که یاری نمی‌کنند، حرکت نمی‌کنند، همراه ولی خدا ﷺ راه نمی‌افتند و همراه ولی خدا ﷺ هجرت نمی‌کنند، اینها به خوشی‌ها و لذت‌ها راه پیدا کنند؛ ﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛ اگر کسی از این دنیای گذرا کوچ نکرد و هجرت نکرد و قلبش در این دنیا باقی ماند، بودن در این دنیا خودش عامل رنج و عذاب است.

این را خدای متعال در سوره مبارکه یونس خوب توضیح داده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَٰئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>. می‌فرماید: عده‌ای به لقای ما امید ندارند و دنبال لقای الهی نیستند و امیدوار نیستند که می‌توانند از این دنیا عروج کنند و به لقای خدا برسند، ﴿لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ و طبیعتاً ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ به این دنیای

۱. سوره توبه، آیات ۳۸ - ۴۰.

۲. سوره یونس، آیات ۷ - ۸.

کوچک و کم، قانع و راضی شده‌اند و دنیا برای آنها کافی است؛ اگر لذت‌های دنیا را داشته باشند، اگر یک زندگی آبادی داشته باشند، اگر خانه‌ای، شغلی، مسکنی، دوستی، همسری، فرزندی داشته باشند و اگر مقام و منصب دنیا را متناسب با درجات‌شان داشته باشند، همین برایشان کافی است. آنها که امید به لقا ندارند و در خودشان این امید را زنده نکرده‌اند و نمی‌فهمند که می‌توانند تا کجا بروند، اینها به دنیا راضی می‌شوند و طبیعتاً ﴿وَاطْمَأْنُوا بِهَا﴾ با دنیا آرامش پیدا می‌کنند، مطمئن به دنیا می‌شوند؛ دنیا که نه جای ماندن است، نه می‌شود به آن تکیه کرد و نه می‌شود اطمینان به آن حاصل کرد؛ اطمینان به دنیا، مثل خانه ساختن روی موج است؛ موج، در حال لغزش است، تکیه‌گاه مناسبی نیست. مثل تکیه کردن به باد است؛ کسی که می‌خواهد تکیه‌گاهش را از باد درست کند، باید بداند که این تکیه‌گاه قابل اعتماد نیست، چون لغزنده است. فنانی دنیا و تحول انسان، این دو حقیقت، اعتماد به دنیا را از بین می‌برند؛ یا ما از دنیا جدا می‌شویم یا دنیا از ما؛ اینجا جای آرامش و اطمینان نیست. اینجا معبر انسان است. اگر کسی در دنیا آرام گرفت و به این معبر راضی شد و حقیقت دنیا را نفهمید، خدای متعال هشدارها و علائم را پیاپی می‌فرستد و زنگ‌خطرها را می‌زند؛ دل به مال دنیا می‌بندی، مال را می‌گیری؛ به جوانی دنیا دل خوش می‌کنی، جوانی را می‌گیری؛ به لذت‌های دیگر دنیا دل خوش می‌کنی، خدای متعال این لذت‌ها را می‌گیرد.

عده‌ای اگر از اول هوشیار نبودند و متوجه نشدند که دنیا قابل اعتماد نیست و نمی‌شود به دنیا تکیه کنی، اگر متوجه نشدند دنیا برای انسان کافی نیست و نمی‌شود بر سر سفره دنیا راضی باشی و آرام بگیری، اگر نفهمیدند دنیا جای آرامش نیست، اگر نفهمیدند که این لقمه، انسان را سیر نمی‌کند، اگر اینها را نفهمیدند، لااقل وقتی خدای متعال هشدارها و زنگ‌خطرها را می‌فرستد، این هشدارها را می‌فهمند، بیدار می‌شوند و مسیرشان را عوض می‌کنند؛ ولی عده‌ای هم هستند که مسیرشان را عوض نمی‌کنند و از آیات خدا غفلت می‌کنند؛ ﴿وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾.

### پیامدهای کوچ نکردن از دنیا

این خورشید که غروب می‌کند، آیه خداست؛ آیه این است که دیگر نباید به این خورشید دل بست؛ زمستان که می‌آید، آیه خداست که نباید در بهار، دل خوش و آرام باشید؛ لذا می‌فرماید: «إِنَّ اخْتِلَافَ

تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طُلُوعِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ<sup>۱</sup>؛  
 اختلافِ تدبیرهای تو، سرعتِ پیچشِ حادثه‌ها، اینکه بهار به سرعت می‌رود و به‌دنبالش تابستان و پاییز  
 می‌آید، اینکه جوانی می‌رود و پیری می‌آید، اینکه نشاطها می‌روند و غصه‌ها می‌آیند، اینکه سلامتی  
 می‌رود و بیماری می‌آید، اینکه قوت می‌رود و ضعف می‌آید، اینها آن عبادی را که با خدا به معرفت  
 رسیده‌اند، منع می‌کند از اینکه وقتی به آنها چیزی دادی، با آن چیز آرام بگیرند؛ این همان اطمینان به  
 دنیاست. عباد به معرفت رسیده، در کنار نعمت‌ها آرامش ندارند؛ می‌دانند نعمت از این دست داده  
 می‌شود، از آن دست گرفته می‌شود؛ جوانی را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ نشاط را از این  
 دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ سلامتی را از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ جمال را  
 از این دست می‌دهند، از آن دست می‌گیرند؛ اینها ماندنی نیستند. می‌فهمند که نباید در کنار اینها آرام  
 گرفت.

آن انسان بصیر و آن انسانی که با خدا به معرفت می‌رسد، مثل کشاورزِ بیداری است که در بهار  
 می‌فهمد این بهار، ماندنی نیست، جای تفریح نیست، باید در بهار بکاری برای پاییز و زمستان.

کسی که با خدا به معرفت رسیده «عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ»، از منظر معرفت خدا عالم را می‌بیند؛ وقتی به  
 آنها می‌دهی، می‌فهمند که این یک عطا‌ی الهی است، تصادف نیست؛ آن موقع که از آنها می‌گیری،  
 می‌فهمند باز هم تصادف نیست؛ تدبیر خدا را می‌بینند. آن کسی که به معرفت خدای متعال رسیده، در  
 آمدوشد نعمت‌ها و گرفتن و دادن خدا دادوستد الهی را می‌بیند؛ اینها را تصادفی نمی‌داند. طلوع و غروب  
 خورشید، هر دو را از خدای متعال می‌داند؛ می‌داند هم طلوع از خداست و هم غروب؛ لذا می‌داند یک  
 تدبیر، بیشتر نیست؛ لهو و لعبی در کار نیست. می‌داند به همان دلیلی که خورشید طلوع می‌کند، غروب  
 می‌کند. آنگاه نه آن وقتی که خورشید طلوع می‌کند، در روشنی روز، آرام می‌گیرد و نه وقتی شب آمد،  
 مأیوس می‌شود. نه در بهار، سرخوش است و نه در پاییز، مأیوس. در هر دو یکنواخت کار می‌کند.

می‌داند دادنِ جوانی نعمت است و گرفتنِ جوانی، نعمت دیگر. هر دو هم یک هدف دارند: دعوت به  
 خدای متعال. این، تدبیر خداست. خدای متعال می‌فرماید: ما شما را از ضعف آفریدیم و بعد از این ضعف  
 به شما قوت دادیم؛ ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً﴾<sup>۲</sup>. اگر آن ضعف، برای تقرب ما به خدا لازم نبود،

۱. دعای عرفه (قسمت پایانی دعای شریف).

۲. سوره روم، آیه ۵۴.

خدای متعال از ابتدا تدبیر دیگری می‌کرد و ما را مستوی و جوان به دنیا می‌آورد، توانا به دنیا می‌آورد، در اوج قدرت به دنیا می‌آورد. این حرکت از ضعف به قوت، برای این است که ما به خدا برسیم؛ حتما لازم بوده است؛ اگر برای ما لازم نبود، همیشه ما را در اوج جوانی نگه می‌داشت؛ کما اینکه در بهشت این طور است؛<sup>۱</sup> نه دوران طفولیت است، نه دوران پیری؛ چون از دنیا عبور کرده‌ایم. اینکه انسان در دنیا از ضعف آغاز می‌شود، به قوت می‌رسد و دوباره از قوت به ضعف برمی‌گردد، اینها برای چیست؟ همه اینها برای این است که انسان در ضعف، خدا را ببیند، در قوت هم خدا را ببیند. یک هدف هم برای هر دو بیشتر نیست.

کسانی که این را می‌فهمند، در غروب پدیده‌ها، درس می‌گیرند، عبرت می‌گیرند و نتیجه‌اش این می‌شود: «مَتَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ». آنها که به مقام معرفت الهی رسیده‌اند، خدا را در دادوستدها می‌بینند. نه زمانی که به آنها می‌دهند، مغرور و فریفته می‌شوند «عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ» و نه در سختی‌ها مأیوس می‌شوند «أَوِ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ».

اما عده‌ای هستند که این طور نیستند؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا» امید به لقای ما ندارند، راضی به حیات هستند، به آن اطمینان می‌کنند و آنگاه «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» از زنگ خطرهای خدا هم غفلت می‌کنند و رویشان را بر می‌گردانند؛ وقتی به صدا درمی‌آیند، هوشیار نمی‌شوند؛ وقتی جوانی می‌رود، باز هم هوشیار نمی‌شوند؛ وقتی سلامتی می‌رود، باز هم هوشیار نمی‌شوند. می‌فرماید: «أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» اینها پناهگاه‌شان آتش است. انسانی که راضی به دنیاست و به دنیا پناه می‌برد، در واقع دارد به آتش پناه می‌برد؛ همین دنیا می‌شود آتش او، جهنم او، موجب رنج و عذاب او.

در این آیه نورانی سوره مبارکه توبه هم خدای متعال همین هشدار را می‌دهد، می‌فرماید: «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبَكُمُ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ». اولاً بدانید به رنج می‌افتید. اگر همراه رسول خدا ﷺ هجرت نکردید و راه نیفتادید و این سفر را آغاز نکردید و هم سفر نشدید و دل بسته به دنیا شدید و سبک‌بال نبودید، به رنج می‌افتید و به عذاب مبتلا می‌شوید. دلیلش هم عرض کردم این است که هم ما متحوّل

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي وَانْجُوا مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَ تَقَسَّمُوا الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِكُمْ فَوَ عَزَّتِي لِأَنْزَلْتُكُمْ دَارَ الْخُلُودِ وَ دَارَ الْكِرَامَةِ فَإِذَا دَخَلُوهَا صَارُوا عَلَى طُولِ آدَمَ سِتِّينَ ذِرَاعًا وَ عَلَى مَلَدِ مِيلَادِ عِيسَى ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَ عَلَى صُورَةِ يُوسُفَ فِي الْحَسَنِ ثُمَّ يَغْلُو وَجُوهُهُمْ التُّورُ وَ عَلَى قَلْبِ أَيُّوبَ فِي السَّلَامَةِ مِنَ الْغَلِّ»؛ الاختصاص، ص ۳۵۶.

ایم، هم دنیا. کسی که دل بسته به دنیایی است که متحول است، این نمی‌تواند آرام باشد، این نمی‌تواند مضطرب نشود. تعلق به این پدیده‌هایی که از ما جدا می‌شوند، در دل خودشان رنج و عذاب را ایجاد می‌کنند.

بعد می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ خدای متعال می‌خواهد به شما خیری برسد. اینکه می‌گویند: «خدا را نصرت کنید، رسول خدا ﷺ را نصرت کنید، ولی خدا ﷻ را یاری کنید»، این برای این است که می‌خواهد به شما خیری برسد، شما رشد کنید. اگر شما حاضر نشدید بر سر این سفره آماده بنشینید و سبک‌بال با پیامبر ما پرواز کنید، ما هم شما را با قومی دیگر جابجا می‌کنیم و این توفیق را از شما می‌گیریم؛ بعد هم هیچ ضرری به خدای متعال نمی‌رسد، ﴿وَلَا تَصْرُوهُ شَيْئًا﴾. چرا؟ چون ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

دوباره می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾. کسی که خدا او را یاری کرده، آیا شما حاضر نیستید او را یاری کنید؟! کسی که خدا او را در تنهایی‌ها تنها نگذاشته و آنجا که خودش بوده و خودش، حتی هم‌سفرش گویا همراهش نبوده، ﴿إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾ آنجا خدا او را تنها نگذاشته؛ آیا شما حاضر نیستید چنین انسانی که خدای متعال در تنهایی‌هایش ناصر او بوده، کمکش کنید؟! آیا شما حاضر نیستید - حالا تعبیر غلط من را ببخشید، اشکال به تعبیر نکنید - همکار خدا بشوید؟! خدا رسولش را یاری کرده ولی شما حاضر نیستید؛ نباشید.

خدای متعال چهار تذکر می‌دهد که اینها برای هوشیار شدن انسان کافی است؛ اینها انسان را به راه می‌اندازد؛ می‌فرماید: اولاً اگر راضی ﴿بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ شدید و به کم راضی و قانع شدید، بدانید ما بیشتر از این را برای شما در نظر گرفته‌ایم؛ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. ۲ اگر شما راه افتادید، ما سفره‌های عظیمی برای شما گسترده‌ایم؛ شما چیزی ندیده‌اید که قانع شده‌اید؛ چرا قانع شده‌اید؟! مثل کسانی که در مسافرت، هنوز زیبایی‌های راه را ندیده‌اند، به اولین منظره که می‌رسند، بار می‌اندازند؛ چون نمی‌دانند چه خبر است. آن کسی که این راه را رفته، می‌گوید: «اینجا ننماید، بروید، اینجا که خبری نیست!» انسانی که عوالم بعدی را ندیده و گرفتار حجاب‌هاست، زود قانع می‌شود و بار می‌اندازد و

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقُوا إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۸.

۲. ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره سجد، آیه ۱۷.



می‌گوید: «همین جا مقصد است»؛ خدای متعال می‌فرماید: اگر راضی به دنیا شدید، بدانید به کم راضی شده‌اید.

بعد هم<sup>۱</sup> هشدار دوم این است که اگر در دنیا ماندید و متعلق به دنیا شدید، عذاب، حتمی است؛ رنج، حتمی است؛ نمی‌شود انسانی سر سفره دنیا بنشیند و آرام باشد؛ حتما در دل بستگی به دنیا، رنج هست: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾<sup>۲</sup>؛ هم در دنیا در تنگی و فشار است، هم در آخرت، کور است. کسی که بصیرت قلبش را می‌گیرند، در زندان دنیا تحت فشار قرار می‌گیرد و در عالم آخرت هم این بصیرت نیست. همان فشار و رنج، و همان عذاب هست. بنابراین اگر انسان سبک‌بال نشد و حرکت نکرد، خیال نکند به آرامش می‌رسد. فرمود: ﴿يَعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛ حتما به عذاب می‌افتید؛ عذاب دردناکی هم هست. همه وجودتان احساس رنج می‌کند.

هشدار سوم اینکه ﴿وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾؛ شما را کنار می‌زنیم و جمعیت دیگری را به جای شما می‌آوریم؛ این مسیر، زنده می‌ماند. کاروان‌ها به سمت خدا می‌روند و حضرت، هم‌سفرانی پیدا می‌کند؛ مهاجرانی هستند که دنبال حضرت به سوی خدا هجرت کنند. اگر شما هجرت نکردید، در دار دنیا و در این محبس می‌مانید و عده دیگری سبک‌بال حرکت می‌کنند. در این میدان مسابقه که ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۳</sup>، ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾<sup>۴</sup>، مواظب باشید شما عقب نمانید، شما جا نمانید. همراه نشدن شما، معنایش جاماندن شما از غافله است. در این میدان خیرات که همه می‌توانند نفر اول باشند، شما جا می‌مانید؛ عده‌ای دیگر از شما جلو می‌زنند، می‌روند و شما در این مسیر جا می‌مانید.

باز هشدار پایانی اینکه این نصرت، کار خداست.<sup>۵</sup> شما اگر همراه نبی اکرم ﷺ شوید، راهی را می‌روید که خدا موید آن راه است، خدا ناصر آن راه است.

۱. ﴿إِلَّا تَتَّقُوا يَعْذَّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَصُورُهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۹.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۳. ﴿وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُؤَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۴. ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾؛ سوره حدید، آیه ۲۱.

۵. ﴿إِلَّا تَصُورَهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۴۰.

## ۲. قطع تعلقات دنیوی، شرط همراهی با اولیاء الهی

پس این سبک‌بالی و قطع‌علاقه از دنیا و حل‌کردن مشکل مرگ، این قدم اول است. تا کسی نتوانسته این مشکل را برای خودش حل کند، مطمئن باشد که نمی‌تواند همراه خدا و همراه اولیای خدا شود. باید این مشکل را حل کند. باید سبک‌بال شود.

شب عاشورا وقتی حضرت اصحاب خودشان را برای زینب کبری (س) توصیف می‌کنند، می‌فرمایند: اینها کسانی هستند که «يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَّةِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ». ' اینها با مرگ مأنوس اند، اینها با بیشتر از این دنیا مأنوس اند، اینها بیشتر از این دنیا را تجربه کرده‌اند و به یقین‌هایی رسیده‌اند. اگر انسان به اینجا رسید و توانست تجربه کند، حجاب‌هایش کنار می‌رود.

آن روایت نورانی در کافی شریف، روایت لطیف و دقیقی است. در آن روایت نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «آقا! ما وقتی با شما هستیم، سبک‌بال هستیم. تعلق ما از دنیا برداشته می‌شود و ما آماده حرکت می‌شویم. وقتی از شما جدا می‌شویم و دوباره به زندگی و بازار و تجارت رو می‌کنیم، آن سبک‌بالی از ما گرفته می‌شود». نگران بود، به حضرت عرض کرد: «آقا! آیا این، نفاق نیست؟ آیا این، دورویی نیست که کسی وقتی پیش شما هست، یک حالت دارد و وقتی از مجلس شما بیرون می‌رود، حالت دیگری دارد؟» حضرت فرمودند: «نه، این، قلب آدم است که «مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ»، گاهی اوقات سخت است و گاهی اوقات رام و نرم. این، حالات قلب شماست». ولی بعد یک هشدار دادند. به تعبیر من فرمودند: «همین سوآلی را که از من پرسیدی، اصحاب وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت پرسیدند که یا رسول‌الله! وقتی ما محضر شما می‌آییم، سبک‌بال هستیم ولی وقتی از محضر شما برمی‌گردیم و همنشین زن و فرزند می‌شویم، سنگین می‌شویم؛ آیا این نفاق نیست؟ حضرت فرمودند: این، نفاق نیست ولی «إِنَّ هَذِهِ خَطُواتُ الشَّيْطَانِ»؛ این گام‌های شیطان است که می‌خواهد شما را جدا کند؛ رد پای شیطان در زندگی شماست. بعد حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر آن حالت‌تان را حفظ می‌کردید، «لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ» با ملائکه هم‌صحبت می‌شدید، با آنها مصافحه می‌کردید، سبک‌بال می‌شدید و

۱. «ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ خِيْمَةَ زَيْنَبَ، وَ وَقَفَ نَافِعَ يَأْزَاءَ الْخِيْمَةِ يَنْتَظِرُهُ، فَسَمِعَ زَيْنَبَ تَقُولُ لَهُ: هَلْ اسْتَعْلَمْتَ مِنْ أَصْحَابِكَ تِيَاتَهُمْ؟ فَأْتَيْتِي أَحْسَى أَنْ يَسْلَمُوكَ عِنْدَ الْوَيْثَةِ. فَقَالَ لَهَا: وَ اللَّهُ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ، فَمَا وَجَدْتَ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَفْعَسَ، يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَّةِ دُونِي اسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ»؛ مقتل المقرم، ص ۲۲۶.

ملکوت را مشاهده می‌کردید».<sup>۱</sup>

اگر انسان این طور شد و اگر این قلب را مراقبه و نگهبانی کرد و سبک‌بال شد، اهل شهود عالم غیب می‌شود. این شهودها برای سبک‌بالی و هجرت و همراهی اولیای خدا لازم است. کسی که مُستشهِد نیست و طالب این نیست که خودش را بدهد و مشتاق این نیست که سرمایه‌اش را در رکاب ولیّ خدا ﷺ بدهد، او یاور خوبی برای ولیّ خدا ﷺ نیست، او بار ولیّ خداست.

### ۳. عاشورا، احیایکننده فرهنگ شهادت در جامعه

بنابراین یکی از گام‌های مهم در انتظار و یکی از خصوصیات اصلی انسان منتظر، همین سبک‌بالی و آماده شدن برای پرواز است. از اموری که جامعه شیعه را برای این تحمل شهادت آماده می‌کند، حادثه عاشورا است. این از خصوصیات جامعه شیعه است که وقتی خدای متعال صحنه شهادت را پیش می‌آورد، فوج فوج واقعا حاضر می‌شوند خون‌شان را در راه خدا بدهند. احیای فرهنگ عاشورا، یکی از آثار و برکاتش همین است که انسان‌ها را سبک‌بال می‌کند. انسان‌هایی که با عاشورا مانوس می‌شوند و سر از حادثه عاشورا بیرون می‌آورند و این حادثه در دل‌شان جا پیدا می‌کند، اول خصوصیتی که اینها پیدا می‌کنند، خصوصیت سبک‌بالی است، خصوصیت اشتیاق است، خصوصیت بی‌قراری در دنیا است. هیچ چیزی به اندازه توجه به عاشورا و غرق شدن در این حادثه، تأثیرگذار نیست و نمی‌تواند این فرهنگ را احیا کند. درواقع شهادت سیدالشهدا ﷺ آن نقطه جوشش حیات در جامعه تشیع است که واقعا روح شهادت-طلبی و روح میل به فداکاری در راه خدا و ولیّ خدا ﷺ را در جامعه شیعه زنده کرده است.<sup>۲</sup> به‌همین خاطر

۱. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ أَخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ أَنَا نَأْتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرِقَ قُلُوبُنَا وَ تَسَلُوْا أَنْفُسَنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهْوُونَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التَّجَارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا التَّفَاقُقَ قَالَ فَقَالَ وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَّرْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا وَ جِلْنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَانَا نَعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ سَمِعْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نَحْوَلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَانَا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ يَفَاقًا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوبَاتُ الشَّيْطَانِ فَيَرِغِبُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنْتُمْ تَدْبِثُونَ فَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لِحَلْقِ اللَّهِ خَلْقًا حَتَّى يُدْبِثُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُفْتَنٌ تَوَابٌ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ وَ قَالَ ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲. در روایت مفصل از امام صادق ﷺ آمده است که حضرت در توصیف کربلا فرمودند: «وَ إِنَّهَا خَيْرٌ بِنِعْمَةِ عَرَجِ رَسُولِ اللَّهِ

است که در کامل‌الزیارات و غیر آن، روایاتی است که می‌فرماید: اگر می‌خواهید همراه سیدالشهدا علیه السلام و اصحابش باشید، هرگاه یاد امام حسین علیه السلام افتادید، این آرزو را بکنید و بگویید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَوْزَرَ فَوْزًا عَظِيمًا»<sup>۱</sup>. توجه به آن رستگاری و فوزی که اصحاب سیدالشهدا علیه السلام (آن جمعیتی که دور امام حسین علیه السلام ماندند) و آرزوی آن فوز، مقدمه رسیدن به آن درجات است.<sup>۲</sup>

اگر کسی چشمش را برداشت، اگر کسی روحش تعلق به عاشورا پیدا کرد و اهل فهم شد و آن روح‌هایی را که «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»،<sup>۳</sup> تحلیل کرد و فهمید که آنها چه قدر اوج گرفتند تا توانستند به فنا برسند و در آستان ولی‌خدا علیه السلام حلول کنند، اگر دادوستد آنها را دید و فهمید که «فَاسْتَبَشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ»<sup>۴</sup> چه بیع و تجارت مُرَبِحی کردند و چه سودی بردند و چه دادند و چه گرفتند، اگر اینها را دید، به این تجارت و به این دادوستد مشتاق می‌شود. آن الگویی که اشتیاق به شهادت فی سبیل‌الله و اشتیاق به فداکاری در راه خدا را ایجاد می‌کند، الگوی کربلاست. اگر این فرهنگ در جامعه شیعه زنده شود - که ائمه هدايت معصومین علیهم السلام همین تلاش را کرده‌اند - وقتی به نقطه اوج خودش می‌رسد، جامعه شیعه، آماده شهادت دسته‌جمعی می‌شود؛ لذا تلقی من این است: هرچه در جامعه تشیع توجه به عزاداری سیدالشهدا علیه السلام بیشتر، عمیق‌تر و گسترده‌تر شود، علامت این است که جامعه تشیع برای برداشتن بار عصر ظهور مهیا شده است. شعار لشکریان وجود مقدس امام زمان علیه السلام هم «يَا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ» است.<sup>۵</sup> پس آن سبک‌بالی، با توجه به عاشورا پیدا می‌شود. انسان اگر تحمل کرد و دید اصحاب امام حسین

عَلَيْهَا وَقَفَ عَيْتِهِ، وَ لِيَكُونَ لَشَيْعَتِنَا فِيهَا حَيَاةٌ إِلَى طُهُورِ قَائِمَتَا»؛ مختصر البصائر، ص ۴۴۷.

۱. سوره نساء، آیه ۷۳.

۲. در روایت معروف ابن شیبب از امام رضا علیه السلام آمده است که حضرت فرمود: «يَا ابْنَ سَبِيْبٍ اِنْ سَرَكَ اَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ التَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَوْزَرَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. تعبیر زیارت عاشورا: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَلٰى الْاَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ».

۴. «اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يَفْتَلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَ يُقْتَلُوْنَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبَشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ»؛ سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۵. در روایت معروف ابن شیبب از امام رضا علیه السلام آمده است: «وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْاَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ اِلَى الْاَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَرْبَعَةُ اَلْفٍ لِّنَصْرِهِ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فَهَمَّ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتٌ غُبِرَ اِلَى اَنْ يَقُوْمَ الْقَائِمُ علیه السلام فَيَكُوْنُوْنَ مِنْ اَنْصَارِهِ وَ شَعَارُهُمْ يَا لَنَارَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹.

واقعا ضرر نکردند، غرامتی ندادند و هرچه بردند غنیمت است، سبک‌بال می‌شود. آنها هرچه بردند فوز است؛ آن هم چه فوزی! چقدر انسان باید تلاش کند تا بتواند پرواز کند؟ شخصیتی مثل حر، در یک لحظه، این همه پرواز می‌کند. حبیب‌بن‌مظاهر، مسلم‌بن‌عوسجه، زهیر، بریر و دیگران همین‌طور. خدا رحمت کند آن عزیز را! می‌گفت: «اگر اینها در راه امام حسین علیه السلام نمی‌رفتند چقدر بنا بود در این دنیا بمانند؟ پیرمردی مثل حبیب چقدر عمر می‌کرد؟ مسلم‌بن‌عوسجه چقدر در این دنیا عمر می‌کرد؟» چیزی از عمر آنها باقی نمانده بود؛ بلکه اصلا بالاتر از این، تعبیر امام حسین علیه السلام است در نامه‌ای که از کربلا برای محمد حنفیه نوشته‌اند؛ وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام جمله‌ای نوشتند که با همین یک جمله همه فداکاری اصحاب سیدالشهدا علیه السلام تفسیر می‌شود؛ فرمودند: «فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»؛<sup>۱</sup> گویا اصلا دنیایی نبوده و آخرت، همیشه بوده و همیشه خواهد بود. این درک از دنیا چه‌طور پیدا می‌شود؟ چه‌طور انسان سبک‌بال می‌شود؟ بهترین راهش عاشوراست. اگر کسی می‌خواهد سبک‌بال شود، عاشورا از زاویه‌های مختلف او را سبک‌بال می‌کند.

#### ۴. ضرورت پیوند عاطفی با عاشورا در کنار تحلیل عقلانی

البته تحلیل عقلانی عاشورا لازم است. در جامعه شیعه باید عمیق‌ترین تحلیل‌های عقلانی نسبت به حادثه عاشورا اتفاق بیفتد. صفوف حق و باطل، انگیزه حضرت و هدف حضرت باید شناسایی شود. همه اینها باید باشد ولی احیای فرهنگ عاشورا در این حد کفایت نمی‌کند. پیوند روحی با عاشورا، پیوند عاطفی با امام حسین علیه السلام، دلدادگی به امام حسین علیه السلام و تعلق به این بلای عظیم هم لازم است. بهترین راه زنده کردن این پیوند عاطفی، جوشش احساس محبت به سیدالشهدا علیه السلام و جوشش درک غربت و مظلومیت سیدالشهدا علیه السلام در همین محافل است که معصومین علیهم السلام از روز اول، بنایش را گذاشته‌اند؛ یعنی از همان روز عاشورا، امام سجاد علیه السلام بنایش را گذاشتند تا الان. حضرت قریب به ۳۵ سال بعد از عاشورا زنده بودند و همه عمرشان گریه می‌کردند؛<sup>۲</sup> این گریه هم یک گریه کاملاً علنی بوده، مخفی نبوده است. روح عزاداری و روح توجه به عاشورا را در طول تاریخ، در جامعه شیعه، امام سجاد علیه السلام دمیدند. همین‌طور که

۱. «عَنْ مَيْسَرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام مِنْ كَرْبَلَاءَ علیهم السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علیهم السلام مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ مِنْ قِبَلِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَا بَعْدُ فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَانَ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ وَ السَّلَامُ»؛ کامل‌الزیارات، ص ۷۵.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، «باب حزنه و بکائه علی شهادة آیه صلوات الله علیهما».

وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام روح حماسی، روح شهادت، روح شهادت‌طلبی و روح دفاع از حق را دمیدند، وجود مقدس امام سجاد علیه السلام با این فعل خودشان روح توجه به عاشورا را در جامعه شیعه زنده کردند. بنابراین درست نیست که کسی بگوید: «آقا! بیایید به جای اینکه دور هم بنشینیم و حلقه بگیریم و عزاداری کنیم، عاشورا را تحلیل کنیم». این، جزو شبهات بسیار زیرکانه و منفی است که مربوط به دستگاه ابلیس است. بله، تحلیل عقلی عاشورا لازم است ولی هیچ‌وقت از تحلیل عقلی، توجه عاطفی زنده نمی‌شود و جای آن را پر نمی‌کند. باید انسان حلقه بزند و واقعا در متن آن بلا حضور پیدا کند تا تهذیب شود. اینکه «دور هم بنشینیم و تحلیل کنیم که چه اتفاق افتاده» مثل این است که کسی محکم به صورت دیگری بزند و بعد پیش از اینکه آن شخص به خودش بجنبد و کاری کند، بگوید: «بیا بحث کنیم، ببینیم این صدا از کف دست من بود یا از صورت تو!» این تحلیل به چه دردی می‌خورد؟! این، غافل کردن است.

شیطان، بزرگترین جسارت را به ولی خدا علیه السلام کرده، دستگاه ابلیس باتمام‌توان خدا و ولی خدا علیه السلام را هتک کرده است، حالا ما فقط بنشینیم و تحلیل عقلی کنیم؟! کفایت نمی‌کند. اول باید در این میدان بیاییم و لااقل غصه بخوریم که چرا ما نبودیم تا پیش‌روی شما قطعه‌قطعه شویم؛ همان غصه‌ای که سعیدبن عبدالله روز عاشورا می‌خورد: قبل از اینکه عاشورا اتفاق بیفتد، قبل از اینکه اسب بر این بدن مطهر بتازند، قبل از اینکه بدن حضرت را غارت کنند، قبل از این حادثه‌ها به حضرت عرض کرد: «آقا! دیگر من تحمل ندارم که غصه‌های شما را ببینم و کاری برایتان نکنم». ما لااقل بعد از حادثه عاشورا که باید این‌طور باشیم. شیعه در مقابل این هتکی که شده، نباید بی‌تفاوت باشد. اول قدم، همین است که چشمش را از این حادثه بردارد؛ تمام عمرش در حال بکا باشد؛ تمام عمرش بسوزد که چرا ولی اش هتک شده است؛ این، رسم ادب است، رسم محبت است، رسم معرفت به ولی خداست.

شما ملاحظه فرمودید که در فرهنگ اسلام با اینکه مؤمن، خیلی محترم است ولی توصیه شده است «برای مصیبت‌ها گریه نکنید» یا «بیش از سه روز برای مؤمن عزا نگیرید»، مگر زوجه برای زوج خودش که استثنا شده است؛<sup>۱</sup> ولی همین اسلام می‌فرماید که صبح و شام برای امام حسین علیه السلام گریه کنید.<sup>۲</sup> این،

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُجَدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةَ عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى تَقْضِيَ عِدَّتَهَا»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. اشاره به تعبیر امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه: «فَلَيْتَ أَخْرَجْتَنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَبِي عَن نَصْرِكَ الْمُقَدُّورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ

طریق عبودیت است، طریق بندگی خدای متعال است؛ چون آن غصه‌ها رشد نمی‌آورد؛ این غصه است که انسان را آماده و سبک‌بال می‌کند. اگر کسی می‌خواهد مُستشهِد و آماده شود تا خودش را در رکاب وجود مقدس امام عصر علیه السلام بدهد، باید قلبش در عاشورا ذوب شود. به هر میزانی که این قلب با مصیبت سیدالشهدا علیه السلام زنده می‌شود و به هر میزانی که مُستشهِد و سبک‌بال می‌شود، حاضر می‌شود خودش را بدهد.

### ۵. دفاع از ولی خدا و خونخواهی ایشان، بالاترین مرتبه جهاد و شهادت

چرا خودش را بدهد؟ عده‌ای حاضرند خون بدهند چون می‌دانند اگر خون‌شان را دادند، به بهشت می‌روند؛ این، خوب است، چیز بدی نیست، این هم مرتبه‌ای از استشهاد است. کسی که این درجات را می‌خواهد و می‌داند تنها زمانی به آن درجات راه پیدا می‌کند که سرمایه‌اش را در رکاب امام زمان علیه السلام بدهد، وقتی این سرمایه را در رکاب ولی خدا علیه السلام داد، رشد می‌کند؛ اگر سرمایه را به ولی خدا علیه السلام رساندی، وظیفه‌ات را انجام داده‌ای؛ این، یک نحوه مستشهاد بودن است که با حادثه عاشورا پیدا می‌شود. کسی که دل به حادثه عاشورا می‌دهد، چشم از این حادثه بر نمی‌دارد. او این فوز عظیم اصحاب سیدالشهدا علیه السلام را در این صحنه می‌بیند و آماده هجرت می‌شود. اگر این آرزو را در دلش پرورش داد که ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ و واقعا غصه‌دار بود که چرا نتوانسته است به آن فوز عظیم (بهشت و درجات بهشت) برسد، طبیعی است سبک‌بال می‌شود.

ولی استشهاد دیگر این است: مسئله، بهشت نیست؛ من گمان می‌کنم روز عاشورا اصحاب سیدالشهدا علیه السلام، لااقل خواص آنها، دنبال بهشت نبودند؛ مسئله اصلی آنها این بود که ولی خدا علیه السلام هتک نشود. من از شما سؤال می‌کنم مادری که از فرزندش دفاع می‌کند، آیا بهشت می‌خواهد؟! آیا مادری که گاهی حاضر است جانش را بدهد، بهشت می‌خواهد؟! یا علاقه به فرزند است؟! نمی‌تواند تحمل کند که خطری این فرزند را تهدید کند. آیا مرد غیوری که از همسرش دفاع می‌کند، بهشت می‌خواهد؟! آنها به جایی رسیده بودند که بالای ولی خدا علیه السلام برایشان اصل بود. نمی‌توانستند تحمل کنند که سیدالشهدا علیه السلام هتک شود.

تعبیر زیارت وجود مقدس امام عصر علیه السلام - که به منزله اذن دخول سرداب است - این است: از خدای

حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تَدْبُتْكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً، وَ لَا جُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلِ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسَفًا عَلَى مَا دَهَكَ وَ تَلَهَّفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ».

متعال می‌خواهم من را زنده نگه دارد و اگر از دنیا رفتم، من را زنده کند تا «لَابُلْغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي وَ أَشْفِيَّ مِنْ أَعْدَانِكَ فُوَادِي».<sup>۱</sup> فقط همین دو خواسته را می‌خواهم! یکی اینکه به آن مراد خودم در تبعیت از شما برسیم. من شما و عصر ظهورتان را درک نکردم و زنده نبودم، دلم می‌خواست کنار شما باشم تا شما فرمان بدهی و من اطاعت کنم؛ حالا خواسته دلم این است: «لَابُلْغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي»؛ در طاعت شما، به مرادم برسیم. دیگر اینکه از اعدای شما انتقام بگیرم و آرام شوم.

این تشفی هم تشفی نفسانی نیست! اینکه شعار لشکریان امام زمان علیه السلام «یا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» است، مسئله این نیست که خونی ریخته شده، ما هم می‌خواهیم انتقام آن خون را بگیریم؛ این نیست؛ این از ماجرای حقوقی جوامع ما بیرون است. اگر امام حسین علیه السلام ثارالله هستند و خدای متعال، منتقم این خون است، معنایش این نیست که خونی ریخته شده و حالا ما عقده داریم و باید جایش خونی بریزیم؛ این طور نیست. بحث این است که ولی خدا علیه السلام هتک شده، خدا هتک شده، با خدا عداوت شده، دستگاه ابلیس عداوت کرده است؛ روحی که این حادثه را می‌فهمد، نمی‌تواند آرام باشد، نمی‌تواند تا تصفیه حساب نشده، آرام بگیرد؛ این روح حاضر است همه دستگاه باطل را، همه‌اش را! اگر بعد از اتمام حجت‌ها هدایت نشدند، برای این هتکی که کرده‌اند قلع‌وقمع کند و تازه می‌داند که هیچ کار زیادی نشده است چون می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾؛<sup>۲</sup> ما برای ولی کسی که مظلوم کشته می‌شود یا به شهادت می‌رسد، سلطه قرار داده‌ایم و او حق دارد انتقام بگیرد؛ اما ﴿فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾، نباید زیاده‌روی کند؛ ﴿إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ آن ولی دم، منصور است و او را خدا یاری می‌کند. روایات ذیل این آیه را دیده‌اید؛ می‌فرماید این آیه راجع به وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام است که امام زمان علیه السلام - به اذن الله تبارک و تعالی - ولی دم ایشان هستند و خدای متعال برای ایشان سلطه قرار داده است و اگر همه عالم را بگشاید، اسراف نکرده است.<sup>۳</sup>

۱. «مَوْلَايَ فَإِنْ أَدْرَكَنِي الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ، فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَ بِأَبَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ، وَ رَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ، لِأَبْلُغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي، وَ أَشْفِيَّ مِنْ أَعْدَانِكَ فُوَادِي»؛ المزار الكبير، ص ۵۸۸؛ مفاتيح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۳. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ قَالَ هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام قُتِلَ مَظْلُومًا وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ طَلَبَ بِئَارَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَيَقْتُلُ حَتَّى يُقَالَ قَدْ أَشْرَفَ فِي الْقَتْلِ وَ قَالَ [المسي] الْمُقْتُولُ الْحُسَيْنِيُّ وَ وَلِيُّهُ الْقَائِمُ وَ الإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ ﴿إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ فَإِنَّهُ لَا يَدْهَبُ مِنَ الدُّنْيَا



منظور این نیست که حضرت دست به شمشیر می‌برند و بی‌جهت می‌کشند! العیاذ بالله! مگر قصاب اند؟! پناه بر خدا! ولی خداست! «رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ» است! «وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعَدَا غَيْرَ مَكْدُوبٍ»،<sup>۱</sup> غوث عالم است! او که دست به شمشیر نمی‌برد - العیاذ بالله - بی‌دلیل درو کند! ولی وقتی اتمام حجت شد - مثل جدش امیرالمومنین علیه السلام که هرچه به ایشان گفتند با اصحاب خوارج پیش دستی کنیم، قبول نکردند، تا اینکه حجت‌ها تمام شد - کسانی که در این راه باطل می‌مانند، اگر همه آنها را از دم تیغ بگذرانند - به خاطر خون‌خواهی امام حسین علیه السلام، به خاطر این هتکی که نسبت به خدای متعال کرده‌اند، به خاطر این عداوتی که با خدای متعال به خرج داده‌اند و پای عداوت‌شان ایستاده‌اند و بعد از اتمام - حجت‌ها هم عقب ننشسته‌اند و هنوز با راه امام حسین علیه السلام و با امام زمان علیه السلام که آمده‌اند تا راه امام حسین علیه السلام را به ثمر برسانند، درگیرند - اگر همه را هم بکشد، اسراف و زیاده‌روی نیست.

انسان مستشهد در رکاب امام زمان علیه السلام که ناصر حضرت است، انسانی است که این‌طور مستشهد است؛ فقط دنبال این نیست که با شهادت در رکاب امام زمان علیه السلام به درجات دست پیدا کند. کسی که در رکاب حضرت به شهادت می‌رسد، آن فوزی را که اصحاب سیدالشهدا علیه السلام برده‌اند، می‌برد. در روایات ملاحظه فرمودید که اردوگاه امام زمان علیه السلام و اردوگاه سیدالشهدا علیه السلام، به هم تشبیه شده است؛ یک فسطاط است، یک خیمه‌گاه است؛ اگر کسی به آن فوز نرسیده، به این فوز باید برسد؛ ولی درجات فائزین، مختلف است: کسی در روز عاشورا دنبال بهشت است؛ این رشد می‌کند، نه اینکه رشد نمی‌کند. کسی هم در وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام ذوب شده است و می‌خواهد هستی‌اش را پیش‌روی سیدالشهدا علیه السلام بدهد؛ این، چیز دیگری است. کسانی که مستشهد می‌شوند و جزو منتظرین می‌شوند و در رکاب حضرت قرار می‌گیرند، عده‌ای از آنها دنبال فوز هستند ولی یک عده از آنها این‌طور نیستند. آنها در رکاب امام زمان علیه السلام می‌آیند تا حامی حضرت باشند؛ می‌آیند تا خون‌شان را در راه دفاع از حضرت، در راه خون‌خواهی از سیدالشهدا علیه السلام بدهند.

البته این هم یک بحث پردامنه‌ای است. ان شاء الله این خون‌خواهی را توضیح می‌دهم که آن مفهوم زشت خون‌خواهی به معنای حقوقی‌اش را - که ما دعوت شده‌ایم از آن بگذریم - ندارد. می‌دانید کسی که ولی یک دم است، اگر عفو کند بهتر است؛ اگر چشمش را کور کردند، حق دارد قصاص کند

حَتَّى يُبْصَرَ بِرَجُلٍ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جُورًا وَظُلْمًا؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۰.  
۱. تعبیر زیارت آل یاسین.

ولی اگر عفو کند، بهتر است.<sup>۱</sup> در باب سیدالشهدا علیه السلام عفو، بهتر نیست؛ آنجا عفو، غلط است؛ چه عفوی؟! چه کسی را عفو کنند؟ در زیارت سیدالشهدا علیه السلام است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوَاهُمْ».<sup>۲</sup> ما خدا را ستایش می‌کنیم که جهنم را خلق کرده و مأوای آنها قرار داده است؛ آنجا که جای عفو نیست. خوب است انسان عاطفه داشته باشد اما آنجا که خدا عاطفه دارد. آنجا که خدا می‌خواهد عذاب و لعن کند، اگر حساب خودت را پاک نکردی و صف خودت را جدا نکردی، خودت هم گرفتار می‌شوی. اگر گوشه دلت وابسته بود، به همان میزان، عذاب، تو را می‌گیرد. اینکه به حضرت لوط می‌گویند: بروید بیرون ﴿وَلَا يَلْتَمِثُ مِنْكُمْ أَحَدٌ﴾<sup>۳</sup> و هیچ کدامتان به پشت‌سرتان دیگر توجه نداشته باشید، برای این است که تعلق به پشت‌سر، عذاب می‌آورد؛ اینها که بناست عذاب بشوند و کارشان تمام شده است، دیگر جایی برای دلسوزی‌شان وجود ندارد. رأفت‌های بیجا، رحمت‌های بیجا، نه‌تنها معنا ندارد که انسان را زمین‌گیر هم می‌کند. آنجا که خدا می‌خواهد عذاب کند، چه رحمتی؟! آنجا که خدا لعنت می‌فرستد، چه دعایی؟! چه صلواتی؟! این، درگیری با خدای متعال است.<sup>۴</sup>

پس معنای مستشهد این است و انتظار، این مستشهد را می‌خواهد: حاضر باشد بلکه مشتاق باشد خونس را در دفاع از ولی‌خدا بدهد. رسیدن به این حد از انتظار با احیای فرهنگ عاشورا به معنای عمیقش ممکن می‌شود که مکرر من این را در باب زیارت عاشورا عرض کرده‌ام: «بِأَيِّ أُنْتِ وَ أُمِّي لَقَدْ عَظَمَ مُصَابِي بِكَ فَاسْأَلِ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛ این خون‌خواهی و این استشهاده، رزق کسی است که «لَقَدْ عَظَمَ مُصَابِي بِكَ» عظمت مصیبت سیدالشهدا علیه السلام جانس را پر کرده و همه هستی‌اش را گرفته؛ لحظه‌ای نمی‌تواند فراموش کند، لحظه‌ای نمی‌تواند از این غافل شود. کسی که عظمتِ هتک را فهمیده، عظمت مصیبت را فهمیده، می‌تواند مستشهد در رکاب امام زمان علیه السلام به این معنا باشد؛ اوست که می‌تواند جزو اصحاب خاص حضرت باشد؛ اوست که هرچه حضرت سخت بگیرند، تردید نمی‌کند؛ البته خیلی سخت است! خیلی‌ها تردید می‌کنند؛ روایات تندی هم در این باره داریم.<sup>۵</sup> آن کسی می‌تواند در رکاب حضرت بماند و

۱. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۱۹، «بَابُ أَنَّهُ يُسْتَحَبُّ لِلْوَالِي الْعَفْوُ عَنِ الْقِصَاصِ أَوْ الصُّلْحُ عَلَى الدِّيَةِ أَوْ غَيْرِهَا».

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷؛ مفتاح الجنان، باب سوم، فصل هفتم، زیارت اول از زیارات مطلقه سید الشهداء علیه السلام.

۳. ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَ لَا يَلْتَمِثُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۶۵.

۴. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ تَأْتَمُّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»؛ رجال الکشی، ص ۵۲۸.

۵. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ بِقَضَايَا يُكْرَهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ صَرَبَ قُدَّامَهُ».

وفادارانه بماند که این ظرفیت را پیدا کرده باشد و توانسته باشد مصیبت و کاری را که دشمن کرده، درک کرده باشد.

نمی‌شود گفت دشمن چه کرده است. مورخین نقل کرده‌اند، مقاتل نوشته‌اند: از طرف ابن‌زیاد نامه آمد که باید حلقه محاصره را تنگ کنید و بین امام حسین علیه السلام و فرات حائل شوید و نگذارید آب به خیمه‌های امام حسین علیه السلام برسد؛<sup>۱</sup> از شب هفتم تلاش می‌کردند به هر شکلی امام حسین علیه السلام را تحت محاصره قرار بدهند تا شاید یک ترک‌اولی بگیرند. بعضی از آنها که امام‌حسین‌شناس نبودند، خیال می‌کردند اگر سخت بگیرند، شاید امام حسین علیه السلام کوتاه بیایند. کسانی هم که دائماً به امام حسین علیه السلام می‌گفتند: «آقا! این زن و بچه را نبرید. برای چه طفل شیرخوار را با خودتان می‌برید؟! دیگر چرا دختر خردسال، همسرها و نوامیس را می‌برید؟!»،<sup>۲</sup> همین فکر را می‌کردند که ممکن است دشمن، حضرت را با اینها تحت فشار قرار بدهد. حضرت هم می‌دانستند که چه اتفاقی می‌افتد، آنها را هوشیارانه آورده بودند؛ آنها را آماده کرده بودند. دشمن هم هرچه توانسته، واقعا سخت گرفته است. همراه امام حسین علیه السلام همسرانش هستند، نوامیس رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، طفل خردسال هست، طفل شیرخوار هست، مادری که فرزند شیرخوار دارد، هست؛ آب بستن به روی اینها، یعنی چه؟! دستور داد آب را به روی خیمه‌های امام حسین علیه السلام بیندند و دیگر آب به خیمه‌ها نرسد؛ لذا از شب هفتم دیگر آب در خیمه‌های امام حسین علیه السلام جیره‌بندی شد. نه اینکه آب نبود، بود اما وجود مقدس قمر بنی‌هاشم علیه السلام و دیگران، باید با درگیری، مقداری آب برای خیمه‌ها می‌آوردند.<sup>۳</sup> در آن هوای گرم کربلا که ظاهراً گرم و سوزان هم بوده، در خیمه‌های امام حسین علیه السلام آب، جیره‌بندی شد.

بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قِضَاءُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمَ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قِضَاءُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّالِثَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمَ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قِضَاءُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقْدُمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ وَ هُوَ قِضَاءُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَا يُنْكَرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹.

۱. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۷۰۷، مدخل «ابن زیاد یأمر ابن سعد أن يحول بين الحسين علیه السلام و أصحابه و بين الماء فيفعل».

۲. «عن ابي عبد الله علیه السلام: ... فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَنَاءَهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَنَا بِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَبِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَائِيَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى؛ اللهوف، ص ۶۴ - ۶۵.

۳. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۷۷۳، مدخل «الحسين يبعث أخاه العباس علیه السلام في جماعة ليأتوا بالماء».



## گفتار ۸

# تسلیم امت در برابر امام زمان و رسالت ما

شب هشتم محرم در مدرسه فیضیه، ۱۳۸۳/۱۱/۲۸



در باب فرهنگ انتظار، مطالبی را تقدیم کردیم: آن اعتقادات شیعی که پشتوانه این فرهنگ و پشتوانه این انتظار است، به طور خلاصه مورد ارزیابی قرار گرفت و عرض کردیم این اعتقادات، ما را دعوت می‌کند به انتظار.

برای اینکه این انتظار محقق بشود، باید اصولی در جامعه شیعه تحقق پیدا کند: دلدادگی نسبت به ولی خدا ﷺ و هدف او، و امیدواری نسبت به آینده تاریخ و تحقق این دولت کریمه، و بعد هم اقدام برای تحقق این دولت و خود را وقف کردن برای تحقق او و حلم و بردباری و شتاب نکردن در کار، و صبوری و تحمل سختی‌های راه. اینها بعضی از آن اصولی بود که لازم است در جامعه شیعه برای تحقق انتظار محقق شود. جامعه شیعه، جامعه‌ای است امیدوار، دلداد، صبور، بردبار و حلیم، غیرمستعجل و درعین-حال جامعه‌ای است که خودش را وقف اهداف و آرمان ولی‌اش کرده و برای تحقق آن اهداف کار می‌کند.

#### ۱. رسیدن امت به مقام تسلیم در عصر ظهور

یکی از اصول دیگری که باید در بین شیعیان محقق شود و ما نسبت به آن فرهنگ‌سازی کنیم، مسئله تسلیم بودن به ولی خداست که یکی از اصول اصلی و اساسی جامعه تشیع است. در این موضوع، یک تفاوت اساسی بین نگاه تشیع با غیرشیعه وجود دارد؛ بر اساس نگاهی که در فرهنگ شیعه هست، اساس عبادت خدا، به تسلیم بودن به ولی خدا ﷺ برمی‌گردد. به تعبیر دیگر اگر ما بناست موحد باشیم، از ارکان اساسی توحید، تسلیم بودن به ولی خدا ﷺ است.

برای اینکه ما به مقام توحید برسیم، برای اینکه ما به مقام لقا و قرب برسیم، تصاویری وجود دارد. در عرفان، در اخلاق و در جاهای دیگر به انحاء مختلفی تصویر کردند که مقصد ما چیست و باید چه راهی را طی کنیم تا برسیم. صاحبان این مکاتب، علمای اخلاق، علمای اهل عرفان - شکر الله مساعیهم

الجمیله - واقعا زحمت کشیده‌اند و وادی‌هایی را ترسیم کرده‌اند؛ ولی در فرهنگ شیعی، یک اصل اساسی وجود دارد و آن این است که اولاً اساس توحید به این تعریف می‌شود که انسان باتمام وجود اراده خودش را در مقابل اراده الهی تسلیم کند؛ این، اساس توحید است. تسلیم شدن اراده انسان به اراده خدای متعال، خاشع شدن، خاضع شدن، خاکساری در مقابل خدای متعال، این، اساس عبادت و اساس توحید است.

موحد، آن کسی است که باتمام وجودش در مقابل خدای متعال تواضع و انکسار می‌کند و اراده‌اش و همه مراتب اقتدارش در مقابل خدای متعال خاشع است؛ این، رکن اساسی توحید است؛ البته این تسلیم بودن، مراتبی دارد: ممکن است تا مرتبه رضا هم پیش برود؛ یعنی تسلیم اراده خدای متعال است و بعد هم راضی به آن چیزی است که خدای متعال برای او تقدیر می‌کند، چه در تکوین و چه در تشریح؛ هم از ناحیه دستوراتی که به او داده می‌شود و هم از ناحیه مقدراتی که در تکوین عالم برای او رقم می‌خورد. او، هم تسلیم است و هم تسلیمش در حد رضاست.

اگر ما تسلیم بودن در برابر خدای متعال را رکن اصلی عبادت خدا بدانیم - من این را مکرر اشاره کرده‌ام که - آن وقت تسلیم خدا بودن برای ما در تسلیم به ولی الله ﷺ تحقق پیدا می‌کند. تسلیم خدا بودن یعنی چه؟ ما می‌خواهیم تسلیم باشیم، می‌خواهیم عبادت کنیم، می‌خواهیم خشوع کنیم، می‌خواهیم فرمان‌برداری کنیم اما مستقیماً که به خدای متعال دسترسی نداریم، پس این فرمان‌برداری چه طور محقق می‌شود؟ روایتی در «کتاب الحجّه» کافی هست و در غیر کافی هم نقل شده است که فرمود: اگر کسی فهمید ربی دارد و فهمید که این رب، رضا و سخطی دارد - یعنی فهمید خدایی هست که رب است و او ما را آفریده (ما محصول طبیعت نیستیم) و برای هدفی هم آفریده و فهمید رضا و سخطی هم دارد، اگر کسی اینها فهمید - بلافاصله این سؤال برای او مطرح می‌شود که ما این رضا و سخط را از چه راهی باید بدست بیاوریم؟ طریق رسیدن ما به رضا و سخط خدای متعال، انبیا ﷺ و اولیای معصوم ﷺ هستند.<sup>۱</sup> مهم‌تر این است که انبیا ﷺ و اولیای معصوم ﷺ فقط راه رضا و سخط را به ما نشان نمی‌دهند بلکه رسیدن ما به خدای متعال و حرکت ما در این مسیر، تابع تبعیت از ولایت آنهاست؛ آنها خودشان

۱. «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيُبْغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِدَيْكَ الرَّبَّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضًا وَ سَخَطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يُبْغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمْ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ...»، الكافي، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.



صراط اند: <sup>۱</sup> «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»<sup>۲</sup>.

اگر ما این فرهنگ را پیدا کردیم که مسیر ما به سمت خدای متعال از مسیر ولایت آنها عبور می‌کند، ما باید بپذیریم، تسلیم باشیم و تولی داشته باشیم تا آنها ما را ببرند؛<sup>۳</sup> آنگاه اساس عبادت معنائش عوض می‌شود، راه رسیدن به خدای متعال معنائش عوض می‌شود؛ دیگر راه رسیدن به خدای متعال، عبادت و تهذیب نفس کردن مستقل از اولیای الهی نیست؛ این طور نیست که هر کسی خودش باید راه بیفتد و خودش را تهذیب کند؛ بعد هم وقتی تهذیب کرد، به خدا می‌رسد؛ این طور نیست.

فرقه‌ها زیادند؛ در خود دنیای اسلام و مذاهب اسلامی هم فرقه‌ها زیادند؛ راه‌هایی را پیش روی طرفداران خودشان و مریدان خودشان می‌گذارند که نرفتنی است، امکان رفتنش نیست: صد میدان تعریف می‌کنند و برای هر کدام از این صد میدان هم فلان مقدار (بعضی کمتر و بعضی بیشتر) نقشه می‌کشند. نمی‌خواهم آنها را انکار کنم ولی تفاوت اساسی آنها با مسیر اهل بیت علیهم‌السلام این است که در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام راه ما به سوی خدای متعال از تسلیم می‌گذرد. ما باید تسلیم شویم تا ما را ببرند. ما باید خود را به آنها بسپاریم؛ وقتی خود را سپردیم، با اراده و فرمان آنها حرکت می‌کنیم؛ لذا ریاضت اصلی شیعه باید ریاضت در امر تسلیم به ولی الله صلی الله علیه و آله، تصدیق ولی خدا صلی الله علیه و آله و معرفت ولی خدا صلی الله علیه و آله باشد؛ این، ریاضت اصلی است.

کسانی که ریاضت‌ها را در مسیر دیگری می‌کشند، به نتیجه نمی‌رسند، راه‌شان طولانی و پرمخاطره می‌شود و بعد هم کم‌فایده و کم‌ثمر.<sup>۴</sup> اساس، این است که ما برای تسلیم بودن تلاش کنیم. اوست که

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم السبيل والصراط وهم وشيعتهم المستقيمون عليها» و ص ۲۵،

«باب آخر في أن الاستقامة إنما هي على الولاية».

۲. تعبیر زیارت جامعه کبیره.

۳. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، «باب التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسْلِمِينَ»: بصائر الدرجات، ص ۵۳، «باب أمر النبي صلی الله علیه و آله بالإيمان بعلي عليه السلام و الأئمة من بعده و ما أعطوا من العلم و التسليم لهم عليهم السلام» و ص ۵۲۰، «باب في التسليم لآل محمد عليهم السلام فيما جاء عندهم عليهم السلام»؛ همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۴، ص ۱۵۹، «باب أن السلم الولاية و هم و شيعتهم أهل الاستسلام و التسليم» و ج ۲۵، ص ۳۶۴، «باب غرائب أفعالهم و أحوالهم و وجوب التسليم لهم في جميع ذلك».

۴. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، «باب فِيمَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ»: الغيبة (للنعماني)، ص ۱۲۷، «ما روي فيمن شك في واحد من الأئمة أو بات ليلة لا يعرف فيها إمامه أو دان الله عز و جل بغير إمام منه»؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۹، «باب العلة التي من أجلها قد يرتكب المؤمن المحارم و يعمل الكافر الحسنات»؛ همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۷، ص ۱۶۶، «باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية»؛ و ج ۶۹، ص ۱۳۱، «كفر المخالفين و

جامعه شیعه را پیش می‌برد؛ اوست که با اراده خودش و با آن امر الهی که صاحب آن است، جامعه شیعه را به آن نقطه موعود می‌رساند. اگر بناست در آن جامعه، همه زندگی بشر، آهنگ عبادت خدا پیدا کند، این جریان عبادت در عالم، با ولایت ولیّ الله ﷺ واقع می‌شود؛ این طور نیست که انسان‌ها مسیر عبادت را خودشان مستقل از ولیّ خدا ﷺ طی کنند؛ بلکه رکن رکین و رکن اصلی تحقق عبادت در همه زندگی بشر، چه در حیات فردی و چه در حیات اجتماعی، ولایت آنهاست. آنچه که ما باید در قدم اول در خودمان و در جامعه شیعه فرهنگ‌سازی کنیم، تسلیم بودن به ولیّ خداست. همه تلاش ما در تهذیب نفس هم باید بر محور تسلیم باشد.

چون عزیزان، اهل این معنا هستند، خدمت‌شان اشاره می‌کنم: دیدید ما خیلی ریاضت می‌کشیم، زحمت می‌کشیم، مراقبه می‌کنیم ولی نقطه اصلی مراقبه را گاهی مراعات نمی‌کنیم؛ نقطه اصلی مراقبه، این است که خدای متعال برای ما یک ولی فرستاده و این ولی است که ما را تا قرب و لقای خدا پیش می‌برد. آن نعمت حقیقی که خدای متعال به ما داده، نعمت ولایت است؛<sup>۱</sup> این، منتی است خدا بر ما گذاشته است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرِشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّىٰ مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ»؛ «فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛<sup>۲</sup> اگر خدای متعال شما را در این خانه‌ها قرار نمی‌داد، اگر شما را در قالب این بدن‌ها تنزل نمی‌داد و اگر شما را که نور خدا هستید،<sup>۳</sup> محالّ مشیت‌الله هستید،<sup>۴</sup> عباد مکرم خدا هستید<sup>۵</sup> و اولیای خدا هستید، در دنیا نمی‌فرستاد، دست ما به شما نمی‌رسید. «وَجَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طِيباً لِخَلْقِنَا وَطَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَتَرْكِيَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا». اگر بناست خطای ما تدارک

النصاب و ما یناسب ذلك».

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام نعمة الله و الولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم عليهم السلام».

۲. عباراتی از زیارت جامعه کبیره که دنباله آن نیز در ادامه می‌آید.

۳. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «باب أن الأئمة عليهم السلام نور الله عزّ و جلّ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «باب أنهم أنوار الله و تأویل آیات النور فیهم عليهم السلام».

۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثالث ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۵. برای نمونه: «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْصَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»؛ زیارت جامعه کبیره.

شود، اگر بناست سرشت ما پاک شود، اگر بناست اخلاق ما پاک شود و اگر بناست نفوس ما مطهر از شرک شود، راه رسیدنش این است «وَجَعَلَ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ»؛ این صلوات اگر دائمی و با این معرفت باشد که در روایت دارد: «صلوات بر نبی اکرم ﷺ یعنی مطهر دانستن حضرت از هر نقص و عیبی»،<sup>۱</sup> صلواتی که در آن، انسان آنها را از نقص تطهیر کند و نگوید: «ایشان هم کسی مثل ماست؛ در دنیا آمده، اهو و هوس‌هایی مثل ما دارد»، صلواتی که در آن بفهمد آنها برای این کارها در دنیا نیامده‌اند، عهدی با خدای متعال بسته بودند و تمام حیات‌شان مُستغزق در آن عهدشان است، صلواتی که در آن بداند که آنها آمده‌اند در این دنیا به آن عهدشان وفا کنند و دست ما را بگیرند و ببرند، صلواتی که در آن، تصدیق کند که آنها نه دنبال قدرت اند، نه دنبال جاه اند، نه دنبال لهو و لعب اند - العیاذ بالله - این چنین صلواتی است که موجب می‌شود کم‌کم انسان، ولایت آنها را قبول کند؛ وقتی ولایت آنها در وجود انسان جاری شد، مطهر می‌شود؛ حقیقت طهارت و پاکی، به جریان نور خدا در وجود انسان است؛<sup>۲</sup> تا نور الهی در وجود انسان جاری نشده و ظلمات توجه به خود و غیر، وجود دارد، مطهر نیست؛ حقیقت طهارت، جریان نور خداست، چه در حیات فردی و چه در حیات اجتماعی.

در عصر ظهور، آن چیزی که محقق می‌شود این است: ولایت ولی‌الله ﷺ جاری می‌شود، همه عالم

۱. «عَنْ حَرِيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قُلْتُ لَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ لِي لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ لَكَ قُلِّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ لِحَافِظٌ يَا حَرِيْرُ فَقُلْتُ كَمَا أَقُولُ لَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً قَالَ فَقُلْتُ كَمَا قَالَ فَقَالَ قَالَ لِي قُلِّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَلْهَمْتَهُمْ عِلْمَكَ وَ اسْتَحْفَظْتَهُمْ كِتَابَكَ وَ اسْتَرْعَيْتَهُمْ عِبَادَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَمَرْتَ بِطَاعَتِهِمْ وَ أَوْجَبْتَ حُبَّهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ وِلَاةً أَمْرِكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ»؛ جمال الاسبوع، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوَرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! التَّوْرُ وَ اللَّهُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ. وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحَسَابِ وَ أَمَنَهُ مِنْ فِرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۴.

پاک و مطهر می‌شوند.<sup>۱</sup> آن آبی که در آیه **﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾**<sup>۲</sup> آمده، شاید باطنش ناظر به همین است که این حقیقت ولایت از عوالم بالا نازل شده تا عالم را پاک کند.<sup>۳</sup> انوار ولایت آنها به هر کجا رسید، طاهر می‌شود؛ به هر جا که نرسید، آنجا هم مطهر نیست. این طور نیست که اگر آن انوار از آن طرف نیاید، ما بتوانیم تهذیب کنیم و مطهر و پاک بشویم. اگر نیاید، تهذیب‌مان هم تنیدن پيله به دور خودمان است؛ کرم ابریشم دور خودش پيله می‌تند و در همان پيله‌ای که خودش تنیده، خفه می‌شود؛ ما هم در تهذیب و سلوک‌مان خفه می‌شویم. من نمی‌خواهم اینجا کسانی را که در تهذیب و سلوک‌شان خفه شده‌اند، مثال بزنم.

بنابراین نقطه اصلی این است: رسیدن به مقام تسلیم به آنها، پذیرش ولایت آنها، تصدیق آنها، صلوات بر آنها و مطهر از عیب و نقص دانستن آنها. آنها در این دنیا نیامده‌اند - العیاذ بالله - بازیگری کنند؛ آمده‌اند جریان حق و جریان عبادت خدا را جاری کنند؛ از اول تا آخر زندگی‌شان هم همین است. اگر این را ما فهمیدیم، حرف‌گوش کن شدیم و تسلیم شدیم، این، ما را می‌رساند.

## ۲. تسلیم فردی و نسبت آن با شریعت و اخلاق

نماز و روزه و زکات و این کارها، اگر طریق تسلیم بود، اثر دارد، اگر طریق تسلیم ما نبود، هیچ اثری ندارد. اگر من نماز می‌خوانم برای اینکه با نماز به خدا برسم، این نماز، هیچ کاری برای من نمی‌کند، هیچ کاری! روزه هیچ کاری برای من نمی‌کند، حج هیچ کاری برای من نمی‌کند؛ درعین‌اینکه اینها فروع اسلام

۱. برای نمونه: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ هُوَ يَوْمٌ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمًا فَلَيْسَ مِنَّا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَامِ يَطْهَرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ الْعَقِيَّةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بُرُورِهِ وَ وَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَ هُوَ الَّذِي تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَ هُوَ الَّذِي يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْدُعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ طَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَأَبْعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ **﴿إِنَّ نَسْأًا نُنزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾**؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۸.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، «باب أنهم عليهم السلام الماء المعين»؛ علامه مجلسی در این باب، روایاتی را نقل می‌کند که «ماء» در آیات قرآن را به امام و ولایت و علم او تفسیر می‌کنند.

اند و بسیار هم مهم اند.<sup>۱</sup> اینکه اینها به تنهایی و مستقل ما را نمی‌رسانند، معنایش این نیست که مهم نیستند؛ «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»<sup>۲</sup>؛ کسی که عمدا نماز نخواند، کافر شده است. ولی مهم این است که بفهمیم اساس، تسلیم بودن است. اینها طریق تسلیم شدن ما به ولایت آنها هستند، طریق جریان ولایت آنها هستند. اگر نماز، طریق تسلیم بودن به ولایت آنها بود، رشد می‌آورد؛ فرمود: «نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الزُّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ»<sup>۳</sup>؛ اگر حج، طریق تولی به ولایت آنها بود، قرب می‌آورد. اینها مناسک مختلف، راه‌های مختلف و سبیل مختلفی هستند که ما را باید به آن صراط برسانند؛<sup>۴</sup> «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْاَقْوَمُ»<sup>۵</sup>.

بنابراین دو نوع تهذیب هست: یکی تهذیبی است که انسان نسبت به تسلیم شدن در برابر ولی خدا ﷺ دارد و یکی هم تهذیبی است که در آن تمام تلاش انسان فقط معطوف جزئیات است و جهت‌گیری کلی را فراموش می‌کند؛ این به نتیجه نمی‌رسد. نمی‌خواهم مثال بزنم و این مثال هم خیلی گویا نیست. یادم

۱. برای نمونه: «عَنْ عُمَارَةَ بْنِ مُوسَى السَّابِطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ: ...إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ الصَّلَوَاتُ [عَنِ الصَّلَوَاتِ] الْمَفْرُوضَاتِ وَ عَنِ الزُّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ وَ عَنِ الصِّيَامِ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ الْحَجِّ الْمَفْرُوضِ وَ عَنِ وَلايَتِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّ أَقْرَبَ وَلايَتِنَا تَمَّ مَاتَ عَلَيْهَا قُبِلَتْ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَ صَوْمُهُ وَ زَكَاتُهُ وَ حَجُّهُ وَ إِنْ لَمْ يُعَرِّ بِوَلايَتِنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِ»؛ الامالی (للصدوق)، ص ۲۵۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶، «باب أنه لا تقبل الأعمال إلا بالولاية».

۲. منقول از رسول خدا ﷺ؛ عوالي اللثالی، ج ۲، ص ۲۲۴. همچنین مرحوم کلینی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که در شمارش کبائر فرمود: «و تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳. «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَبِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتُمْ الزُّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الصِّيَامُ وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الزُّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَ عِدُونَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَصْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاعُوتُ وَ الْمَيْبَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ يَا دَاوُدُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَ فَضَّلَنَا وَ جَعَلَنَا أَمْنَاءَهُ وَ حَفَظَتَهُ وَ حُرَّانَهُ عَلَى مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ لَنَا أَضْدَادًا وَ أَعْدَاءَ فَسَمَّانَا فِي كِتَابِهِ وَ كَتَبَ عَنْ أَسْمَانَا بِأَحْسَنِ الْأَسْمَاءِ وَ أَحَبَّهَا إِلَيْهِ تَكْنِيَةً عَنِ الْعَدُوِّ وَ سَمَّى أَضْدَادَنَا وَ أَعْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَ كَتَبَ عَنْ أَسْمَانِهِمْ وَ صَرَبَ لَهُمُ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أَبْغَضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَ إِلَى عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ»؛ تأويل الآيات، ص ۲۱.

۴. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم ﷺ السبيل و الصراط و هم و شيعتهم المستقيمون عليها» و ص ۲۵، «باب آخر في أن الاستقامة إنما هي على الولاية».

۵. زیارت جامعه کبیره.

هست یک عزیزی یک سالی از من راجع به مراقبه روز عاشورا سوال کرد: «آقا! در ایام دهه محرم، شیرینی خوردن خوب است یا نخوردن؟» گفتم: «بله، بهتر است انسان غذای لذیذ نخورد، به خصوص روز عاشورا. مواظب باشد، مراقبه کند با اینکه نباید نیت روزه کند - چون روزه این روز، کار آل ابوسفیان است و روزه دارش اهل آل ابوسفیان؛ آنها به عنوان جشن، روزه می گیرند؛<sup>۱</sup> پس نیت روزه نکند ولی تا بعد از ظهر هم چیزی نخورد؛ بعد از ظهر هم با یک غذای ساده افطار کند. به یاد اهل بیت علیهم السلام و گرسنگی و تشنگی اطفال امام حسین علیه السلام باشد تا قرب پیدا کند». این آقا به من فرمود: «حالا با این جواب شما روز عاشورا که می شود، از صبح تا غروب فکر مشغول است؛ همه ذهنم به این مشغول است که مثلا این خرمایی که در عزاداری امام حسین علیه السلام تعارف می کنند، بخورم بهتر است (چون از سفره امام حسین علیه السلام است) یا نخورم بهتر است (چون شیرینی نخوردن در این روز بهتر است)؛ از اینجا می روم آن طرف تر، سقایی آب می دهد، باز فکر می کنم اینکه دارد آب می دهد، سقای عزای امام حسین علیه السلام است، این آب مطهر است، با آب های دیگر فرق می کند، بخورم یا نخورم. (درست هم می گوید، واقعا فرق می کند. آبی که وارد دستگاه امام حسین علیه السلام می شود، با آب های دیگر فرق می کند؛ آب قبلی که نیست؛ چون با حضرت نسبت پیدا کرده آن هم مطهر می شود. فقط ما نیستیم که تطهیر می شویم؛ آبی که در سفره امام حسین علیه السلام می آید یا غذایی در این سفره می آید، بی حساب نیست؛ ما خیال می کنیم فقط خودمان حیات داریم، فقط خودمان مشتاقیم و امام حسین علیه السلام فقط به ما که بر سر سفره حضرت نشسته ایم و در محفل ایشان یا زیر قبه ایشان نشسته ایم، فقط به ما لطف دارند؛ نه خیر، آن غذایی هم که می آید در سفره امام حسین علیه السلام بدون تردید با بقیه غذاها فرق می کند؛ «جَعَلَ الشَّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ»<sup>۲</sup> خیلی حرف است؛ خاکی که با امام حسین علیه السلام

۱. «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَوْمِ تَاسُوعَاءَ وَعَاشُورَاءَ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ تَاسُوعَاءَ يَوْمٌ حُوصِرَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَ وَأَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِكَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنَاخُوا عَلَيْهِ وَ فَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثْرَتِهَا وَ اسْتَضْعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ يَقْتِنُونَ أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ علیه السلام نَاصِرٌ وَ لَا يَمْلِكُهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْعَرِيبِ ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا يَوْمُ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ أَصْحَابُهُ صَرَعَى حَوْلَهُ عَرَاءٌ أَفْصَوْمٌ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلًّا وَ رَبُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٍ وَ مُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَوْمٌ فَرِحَ وَ سُورٍ لِابْنِ مَرْجَانَةَ وَ آلِ زِيَادٍ وَ أَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمْ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ بَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَلًّا بَقَعَةَ الشَّامِ فَمَنْ صَامَهُ أَوْ تَبَرَّكَ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ آلِ زِيَادٍ مَسْحُوحُ الْقَلْبِ مَسْحُوطٌ عَلَيْهِ وَ مَنْ ادَّخَرَ إِلَى مَنزِلِهِ ذَخِيرَةً أَعْقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى نِفَاقًا فِي قَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ يَلْقَاهُ وَ اسْتَرَعَ الْبِرْكَهَ عَنْهُ وَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ وُلْدِهِ وَ شَارَكَ الشَّيْطَانَ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ»؛ الكافي، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲. تعبیری در زیارت ناحیه مقدسه.

ارتباط برقرار می‌کند، با بقیه خاک‌ها فرق پیدا می‌کند. بی‌حساب یک خاک مدفن امام حسین علیه السلام نمی‌شود؛ حساب و کتاب دارد؛<sup>۱</sup> در عالم جماد و نبات هم برای خودش حسابی است. بله، درست است؛ این آبی که سقا می‌دهد، با امام حسین علیه السلام مربوط است.) حالا فکر من مشغول می‌شود این آب را بخورم یا نخورم! بخورم، نباید روز عاشورا آب خورد؛ نخورم، این آب منسوب به امام حسین علیه السلام است آن طرف‌تر می‌روم، سفره غذا می‌افتد، همین‌طور. همه روز من، این‌طور می‌گذرد».

این مراقبه، به درد نمی‌خورد؛ این که مراقبه نشد. مرحوم علامه مطهری (ره) فرموده بود: «فلان عارف به من گفت: وقتی نماز می‌خوانی فکرت کجاست؟ گفتم: به معانی و مفاهیم نماز توجه دارم. فرمود: پس توجه به خدا چه می‌شود؟!» درباره مراقبه در نماز و توجه و حضور قلب در نماز می‌گویند: «حضور در عبادت، غیر از حضور در محضر معبود است». اگر همه توجه در نماز معطوف به حضور در عبادت شد، پس حضور در محضر معبود چه می‌شود؟! حالا حضور در محضر معبود هم خودش درجاتی دارد.

آیا واقعا مراقبه روز عاشورا این است که انسان از صبح تا شب فکر کند این خرما را بخورم یا نخورم؟! این آب را بخورم یا نخورم؟! آن طرف‌تر سر سفره غذا همین‌طور! او به این خیالات مشغول است تا اینکه روز عاشورا تمام می‌شود؛ روزی که در آن اعظم عبادات اتفاق می‌افتد و ملائکه در حال رفت‌وآمد هستند. آن صحنه ملکوتی عاشورا و آن هتک عظیمی که از ولی خدا علیه السلام شده، باید خون انسان را به جوش آورد؛ آن مصیبت عظیمی که اتفاق افتاده، باید جان انسان را به لب بیاورد؛ مراقبه، اینهاست. توجه به سیدالشهدا علیه السلام و بلایش و عبادتش و تحملش و مقام رضایش، توجه به فانی شدن در سجده حضرت در گودی قتلگاه،<sup>۲</sup> توجه به آن روح عظیم عبادت، توجه به شیطنت ابلیس و دیدن باطن این درگیری عظیم که ابلیس چه می‌کند و سیدالشهدا علیه السلام چه می‌کنند، این، بخشی از مراقبه روز عاشورا است؛ این، آن چیزی است که به ما کمک می‌کند، نه اینکه از سر صبح عاشورا متوجه باشد که بخورم یا نخورم! این، حداکثر مستحب است. نمی‌گوییم انسان این کار را نکند ولی اگر آن مراقبه را داشت، اصلا دیگر نمی‌تواند بخورد؛

۱. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۲۱، «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِسْتِشْفَاءِ بِرَبِّةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ التَّبَرُّكِ بِهَا وَ تَقْسِيمِهَا وَ تَحْنِيكِ الْأَوْلَادِ وَ اسْتِصْحَابِهَا عِنْدَ الْحَوْفِ وَ عِنْدَ الْمَرَضِ».

۲. «قال أبو مخنف: و بقي الحسين مكبوا على الأرض ملطخا بدمه ثلاث ساعات، و هو يقول: صبرا على قضائك لا اله سواك يا غياث المستغيثين»؛ مقتل ابي مخنف، ص ۹۹. رجوع شود به: موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۴، ص ۵۲۴، مدخل «القتل».

خودش می‌فهمد که بخورد یا نخورد؛ نیتش در خوردن و نخوردن تغییر می‌کند و آنجا که باید بخورد، می‌خورد. کسی که غرق در امام حسین علیه السلام است، در روز عاشورا وقتی می‌خواهد آب بخورد، به یاد ابوالفضل العباس علیه السلام می‌افتد که «فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرِبَ غُرُقَةً مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَهْلَ بَيْتِهِ علیهم السلام فَرَمَى الْمَاءَ»،<sup>۱</sup> وقتی می‌خواست به اندازه کف دستی آب بخورد، تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام را یاد کرد و آب را ریخت؛ چنین کسی نمی‌تواند آب بخورد؛ اگر هم بخورد، خودش نیتش درست می‌شود، دیگر ماندن در این جزئیات، ثواب نیست.

پس اساس سیر، این است: عالم دارد به سمت عصر ولایت حرکت می‌کند و بار حرکت دادن این عالم بر دوش شیعه است؛ اگر شیعه دائماً مراقبه‌های جزئی کند، چه می‌شود؟! آخر شب وقتی که می‌نشیند تا نسبت به کارهای روزش محاسبه کند، به جزئیات فکر کند و جهت‌گیری کلی یادش برود! جهت‌گیری کلی این است که خدا ولی فرستاده، آیا تو تسلیم ولی خدا علیه السلام شدی یا نه؟ همه مراقبه‌ها باید بر این، متمرکز باشد؛ البته کسی که می‌خواهد تسلیم ولی خدا علیه السلام شود، باید واجبات را بجا بیاورد، باید محرمات را ترک کند و کم‌کم یک مکروه هم از او سر نزند و مستحباتش ترک نشود؛ چون اینها طریق ولایت اند؛ [امام کاظم علیه السلام] فرمود: «باطن محرمات، ولایت دشمن ماست و باطن واجبات و مستحبات و محلات، ولایت ماست».<sup>۲</sup>

پس مراقبه در مناسک، نباید اصل شود؛ اینها مناسک ولایت و مناسک تولی و تبری هستند؛ مراقبه در مناسک با مراقبه نسبت به تسلیم بودن به ولایت آنها خیلی فرق می‌کند؛ این همانی است که ارباب معرفت آن را به شکل دیگری گفته‌اند که مراقبه در توحید، غیر از مراقبه در اعمال است؛ به نظر ما چون طریق توحید، ولایت است، اساس مراقبه و محاسبه باید نسبت به تسلیم بودن باشد؛ یعنی ببیند تسلیم ولی خدا علیه السلام شده است یا نه؟ این را باید درست کند؛ این آن چیزی است که شیعه باید نسبت به آن فرهنگ‌سازی کند تا جامعه شیعه، مقام تسلیم پیدا کند؛ فرق شیعه با غیر شیعه، این است؛ شیعه معتقد است راه رسیدن به خدای متعال، از طریق این ولایت عبور می‌کند؛ انبیا علیهم السلام هم از این راه رفتند، اولیا هم

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجُورِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۴.



از این راه رفته‌اند؛ هرکه تسلیم‌تر باشد، مقرب‌تر و سالک‌تر است و بیشتر می‌رسد.<sup>۱</sup>

پس مراقبه باید متوجه تسلیم باشد؛ بله، کسی که می‌خواهد جمکران برود، کسی که می‌خواهد زیارت امام رضا علیه السلام برود، باید مراقبه کند که در این سفر چه بخورد و چه نخورد، با چه وسیله‌ای برود و همسفرش که باشد؛ اینها لازم است ولی اگر بنا شد همه مراقبات او متوجه اینها باشد، تا به‌خود بیاید که اینها را مراقبه کرده است یا نه، همه وقت‌ها را ازدست داده است. اصل این است که نیت را خالص کنی و به‌قصد تجدید عهد با ولی‌ات به‌سمت او حرکت کنی؛ بقیه، مراقبات تبعی راه است؛ اگر در این جزئیات غرق شوی، آن جهت‌گیری را گم کرده‌ای؛ بله، ممکن است همسفر خوب پیدا کنی و همه مراقبات این چینی را رعایت کنی ولی تنها چیزی که یادت می‌رود امام رضا علیه السلام است؛ در تمام سفر به این مشغول هستی که همسفرم که باشد، راهم چطور باشد، کفش و لباسم چه باشد! اول، قصد حضور داشته باش، آن را درست کن، بعد فکر کن کسی که می‌خواهد به محضر ولی‌اش برود، باید چطور برود؛ همه محاسبه‌ها و مراقبه‌ها باید به‌تبع آن باشد.

ما باید تسلیم شویم و تا تسلیم نشویم، کار خودمان و کار عالم درست نمی‌شود. حضرت می‌خواهند کارهای بزرگی در عالم بکنند و ما باید تسلیم محض باشیم؛ این، ارزش دارد؛ این فرهنگ باید در میان شیعه رشد کند؛ همه عبادت‌ها باید به‌عنوان مناسک تسلیم باشد؛ همه ریاضت‌ها باید «ریاضت در تسلیم» باشد؛ کاری که حضرت می‌کنند، این قدر عظیم و بزرگ است. روایت، خیلی فوق‌العاده است؛ امام صادق علیه السلام طبق این نقل فرمود: «گویا می‌بینم در مسجد کوفه، وجود مقدس امام زمان علیه السلام بالای منبر نشسته‌اند و ۳۱۳ نفر که صاحب‌الویه و پرچمداران حضرت‌اند، حلقه اول فرماندهان حضرت هستند»؛ این قدر مقتدر، توانا و پاک‌اند. اینها آن قدر آماده و منتظرند که وقتی صدای حضرت از کنار کعبه بلند می‌شود، همه ۳۱۳ نفر همان لحظه خودشان را کنار کعبه می‌رسانند و حاضر می‌شوند؛<sup>۲</sup> هم برای این کار قدرت دارند، هم آماده‌اند؛ «حالا کفشم را بپوشم» نیست، «وصیتم را بکنم» نیست؛ همه کارهایشان را کرده‌اند؛

۱. برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «باب تفضیلهم علیهم السلام علی الأنبياء و علی جمیع الخلق و أخذ میثاقهم عنهم و عن الملائكة و عن سائر الخلق و أن أولی العزم إنما صاروا أولی العزم بحبهم صلوات الله عليهم».

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا أَدْنَى الْإِمَامُ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِي فَاتَّيَحَتْ لَهُ صَحَابَتُهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ قَرْعٍ كَفَرَعَ الْخَرِيفِ فَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ مِنْهُمْ مَنْ يُفَقِّدُ مِنْ فَرَاشِهِ لَيْلًا فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرَى يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا يُعْرِفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ حَلِيبَتِهِ وَ نَسَبِهِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيْمَانًا قَالَ الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا وَ هُمْ الْمَفْقُودُونَ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾»؛ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۲.

آن قدر آماده اند که وقتی صدای حضرت بلند می‌شود، همه جمع اند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «گویا می‌بینم امام زمان علیه السلام روی منبر نشسته‌اند و برای اینها صحبت می‌کنند. نامه سربره‌مهری را بیرون می‌آورند که مهر از طلا دارد و مهر نبی اکرم صلی الله علیه و آله روی آن است. حضرت مهر را باز می‌کنند و نامه را برای اینها می‌خوانند که برنامه، این است؛ جز وزیر حضرت و یازده نقیب، همه می‌روند؛ می‌روند اطراف عالم را می‌گردند، می‌بینند خبری نیست؛ اگر ولی الله صلی الله علیه و آله در این عالم هست، همین است». <sup>۱</sup> خیلی روایت عجیبی است؛ نمی‌فهمیم یعنی چه. اینها باینکه به غیر امام زمان علیه السلام قانع نیستند ولی وقتی حضرت برنامه‌شان را می‌گویند تردید می‌کنند که حضرت می‌خواهند در عالم چه کار کنند؟! اگر تسلیم نباشند، واقعا کم می‌آورند. در روایات متعددی آمده است که بعد از اتمام حجت، آن قدر حضرت سخت‌گیری می‌کنند که خواص هم شک می‌کنند. <sup>۲</sup> این مطلب را در این محفل می‌شود خواند، هرچایی خواندنی نیست. این، خشونت هم نیست؛ این، قهر الهی است؛ مثل جهنم که «خشونت باطل» نیست، غضب خداست. این - قدر حضرت سخت‌گیری می‌کنند که خواص هم شک می‌کنند؛ این سخت‌گیری‌ها غیر از زندگی سخت آن موقع است؛ لااقل در سرآغاز راه تا زمانی که دولت کریمه به نتیجه برسد، زندگی خیلی سخت است؛ غذای سخت، لباس خشن، شب‌زنده‌داری، تلاش در روز و چیزهای دیگری که در روایات آمده است.

مفضل می‌گوید: «در طواف بودیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: چرا این قدر محزون اید؟ (مفضل

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مِثْرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْتُمًا بِحَاتِمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْعَنَمِ الْبُكْمِ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَ أَحَدٌ عَشَرَ نَقِيًّا كَمَا بَقِيَ مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام فَيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۱۶۷. همچنین کلینی روایت می‌کند: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ علیه السلام عَلَى مِثْرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيَخْرُجُ مِنْ وَرْيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْتُمًا بِحَاتِمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْرُؤُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْعَنَمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الثُّبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لِأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ بِقَضَايَا يَنْكِرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ صَرَبَ قُدَامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ آدَمَ علیه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ فَيَنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ صَرَبَ قُدَامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ علیه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّالِثَةَ فَيَنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ صَرَبَ قُدَامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ وَ هُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَلَا يَنْكِرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹.

روایات و ابواب دیگری نیز در ادامه ذکر می‌شود.

است؛ شخصیت خیلی فوق‌العاده‌ای است.) عرض کردم: قدرت در دست بنی‌عباس است؛ چه می‌شد اگر قدرت دست شما بود و ما هم سهمی داشتیم؟ حضرت فرمود: شما امروز در عافیت به سر می‌برید. وقتی حضرت ظهور کند، اوضاع، مثل دوره حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ شب‌ها به سیاست و برنامه‌ریزی برای روز می‌گذرد، روز هم درگیری و کار است؛ لباس، خشن است و غذا سخت. خدا فعلاً به‌خاطر این بساطی که پیش آمده، ما را در آن صحنه قرار نداده است. بعد حضرت فرمودند: «دوره ما عافیت است؛ کجا دیده‌اید که از درون بلا این قدر عافیت بیرون بیاید؟!»<sup>۱</sup> البته این عافیت برای حضرت که نیست، برای شیعیان است. شما الان می‌خورید، راحت اید، شیعه هم هستید. از این دست روایات، زیاد است.<sup>۲</sup> فرمود: «اگر می‌دانستید با ظهور حضرت چه اتفاقاتی می‌افتد، این قدر دائماً نمی‌گفتید حضرت بیاید.»<sup>۳</sup> این را برای چه کسی می‌گویند؟ برای کسانی که آماده نشده‌اند. اول آماده شوید، وقتی حضرت می‌آیند، دیگر کار، خیلی جدی است؛ اگر تهباً نباشد، نمی‌توانی خودت را برسانی.

### ۳. تسلیم جمعی و نسبت آن با دموکراسی

بنابراین شیعه، اول کاری که باید کند، تسلیم است. هرچه حضرت بگویند، بگوید چشم. حرف‌گوش کردن، این، راه رسیدن است؛ باید انانیت نفس را برداریم؛ باید بفهمیم که این، ولی ماست، تمام شد. این، فرهنگ تشیع است: تسلیم محض بودن به ولی خدا علیه السلام. البته کسی که راه می‌افتد، بصیرت‌ها و معرفت‌ها

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالطَّوَّافِ فَظَنَرْتُ إِلَيْهِ وَ قَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ مَا لِي أَرَاكَ مَهْمُومًا مُتَعَبِرَ اللَّوْنِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جِئْتُ فِدَاكَ نَظَرِي إِلَى بَنِي الْعَبَّاسِ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ هَذَا الْمُلْكِ وَ السُّلْطَانِ وَ الْجَبْرُوتِ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكُمْ لَكُنَّا فِيهِ مَعَكُمْ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ أَمَا لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا سِيَاسَةُ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةُ النَّهَارِ وَ أَكْلُ الْجَسْبِ وَ بُسُّ الْحَشَنِ شَبَهَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ إِلَّا فَالْتَأَزَّ فَرَوِي ذَلِكَ عَنَّا فَصَرْنَا نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ هَلْ رَأَيْتَ ظَلَامَةً جَعَلَهَا اللَّهُ نِعْمَةً مِثْلَ هَذَا»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۸۶. همچنین کلینی روایت می‌کند: «عَنِ الْمُعَلِيِّ بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا جِئْتُ فِدَاكَ ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ فَقُلْتُ لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلِيُّ أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَلِكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَ سَبَاحَةَ النَّهَارِ وَ بُسُّ الْحَشَنِ وَ أَكْلُ الْجَسْبِ فَرَوِي ذَلِكَ عَنَّا فَهَلْ رَأَيْتَ ظَلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. رجوع شود به: الغيبة للنعماني، ص ۲۱۲، «باب ما روي في صفته و سيرته و فعله و ما نزل من القرآن فيه عليه السلام» و ص ۲۸۳، «باب ما جاء في الشدة التي تكون قبل ظهور صاحب الحق عليه السلام».

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِأَحَبِّ أَكْثَرِهِمْ أَلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَتَأَدَّى إِلَّا بِقَرِيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَجِمَ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۳۳.

به دنبالش می‌آید و آن وقت می‌فهمد که این تسلیم یعنی چه؛ ولی ریاضت و فرهنگ‌سازی ما، باید بر این، متمرکز باشد: تسلیم بودن به ولی خدا ﷺ؛ آن هم نه تسلیم فردی بلکه تسلیم جمعی. همه حیات اجتماعی شیعه باید تسلیم باشد و براساس تسلیم، زندگی اجتماعی‌شان را شکل بدهند؛ براساس پذیرش ولایت، زندگی اجتماعی‌شان را شکل بدهند.

این همان نقطه اصلی درگیری فرهنگ تشیع با فرهنگ دموکراسی و فرهنگ سرمایه‌داری است؛ فرهنگی که خیلی روشن است، بتِ نفس پرستیدن و آب به بتِ نفوس دادن است. ما «خودتان، خودتان» نداریم؛ ولی‌تان، خدایتان. روح دموکراسی، بتِ نفس را در مقابل خدا دیدن است. جنگ اصلی ما هم با همین بت دموکراسی است. باید این بت دموکراسی که همه را فریب داده بشکند. زمانی مردم در مقابل بت چوبی و سنگی سجده می‌کردند، باید بت‌شکنی می‌شد؛ الان هم بت دموکراسی است؛ بت جدیدی است که شیطان تراشیده است. دموکراسی چیست که انسان در مقابلش سجده کند؟! عبادت که با دموکراسی محقق نمی‌شود؛ دموکراسی، مربوط به تمدن سکولار و زمینی است؛ جامعه زمینی است که به دموکراسی روی می‌آورد؛ جامعه‌ای که می‌خواهد رو به بالا برود، دموکراسی ندارد؛ با تعارف و تکلف با همدیگر، من تملق شما را بگویم، شما تملق من را بگویید، کسی به جایی نمی‌رسد؛ این، کار شیطان است که تملق‌گویی می‌کند.<sup>۱</sup> حقیقت، این است که خدا اصل است، اولیایش اصل اند، ما هم باید به خدا برسیم؛ همه دنیا بت‌کده است اگر به آن دل بستیم.

تسلیم اجتماعی بودن به ولی خدا ﷺ فقط این نیست که در باطن هم تسلیم باشم بلکه فرهنگ تسلیم، باید در زندگی اجتماعی ما هم بیاید؛ آهنگ همه زندگی اجتماعی ما بشود تسلیم. این، هم تهذیب اجتماعی است و هم تهذیب فردی؛ این باید اتفاق بیفتد تا بشود بار برداشت.

دستورات حضرت، دستورات خاصی است؛ در حوزه سیاست هست، در حوزه فرهنگ هست، در همه زندگی هست؛ ما باید خودمان را آماده کنیم؛ از قبل هم برای حضرت تعیین تکلیف نکنیم؛ بله، دورنمایی به ما داده‌اند؛ ما باید آن دورنما را ترسیم کنیم و به دنبالش باشیم؛ اساس دورنما این است که ولایت ولی الله ﷺ در عالم ظاهر می‌شود و عبادت در همه عالم جریان پیدا می‌کند و زندگی می‌شود عبادت؛ هیچ وقت ما حق نداریم برای حضرت تعیین تکلیف کنیم. من همیشه این را عرض کرده‌ام: ما چیزهایی را

۱. (وَ إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَمَةَ بِمَا يُعْجَبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُمَحَقَّ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ)؛ نهج البلاغه، نامه ۵۳.

می‌فهمیم و براساس آن، اقداماتی می‌کنیم اما اصل، حضرت است؛ «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدْوُرُ حَيْثُ مَا دَارَ»<sup>۱</sup>. نباید در مقابل حضرت، هیچ چیز دیگری تعریف کنیم؛ خود حضرت، ترازوست؛ خود حضرت، صراط است؛ خود حضرت، شاقول است.<sup>۲</sup>

این را من مکرر عرض کرده‌ام: اگر ما در عرض ولی‌مان، صراطی قائل شدیم و گفتیم: «راه حق، یک راه مستقیم است و حضرت ما را به آن راه مستقیم هدایت می‌کنند»، حتماً یک جایی ما کم می‌آوریم؛ خود حضرت، صراط مستقیم است. اگر گفتیم: «ترازویی در عالم است که ما بالاخره با آن اندازه می‌گیریم و حق و باطل می‌کنیم؛ حضرت با آن ترازو عمل می‌کنند»، آن وقت حضرت را در ترازوی خودمان می‌گذاریم و یک جایی کارمان خراب می‌شود. حضرت، ترازوی عالم‌اند؛ میزان حق و باطل، ولی خدا ﷺ است؛ هرچه با ولایت او تناسب داشت، حق است؛ هرچه با ولایت حضرت تناسب نداشت، باطل است؛ میزان، اوست؛ لذا در روایت دارد که وقتی حضرت می‌آیند، کأنه دین جدید می‌آورند؛<sup>۳</sup> بدعت‌ها، تحریف‌ها، ضلالت‌ها، همه چیز را دگرگون کرده است. اگر کسی به چیزی جز ولی خدا ﷺ دلبستگی داشته باشد، می‌گوید: «چطور شد؟ این که در دین خدا نبود! این که آنجایش نبود!» می‌خواهد برای حضرت، دین خدا را تفسیر کند. آن وقت به نظرمان می‌آید خوارج خیلی موجودات خبیثی بودند! البته واقعا هم خبیث بودند؛ اشکال‌شان همین بود که می‌خواستند به امیرالمؤمنین ﷺ دینداری یاد بدهند؛ نمی‌دانستند دین، امیرالمؤمنین ﷺ است؛<sup>۴</sup> «السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْتُورِ»<sup>۵</sup>. غلط فهمیدن دین، غلط

۱. روایت معروفی از رسول خدا ﷺ که در منابع متعدد نقل شده است؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۶، «باب فی انه ﷺ مع الحق و الحق معه».

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم ﷺ و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان و ترک ولایتهم و أعداءهم الکفر و الفسوق و العصیان و الفحشاء و المنکر و البغی» و ج ۳۵، ص ۳۶۳، «باب انه ﷺ السبیل و الصراط و المیزان فی القرآن».

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُورِي لِلْغُرَبَاءِ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۳۲۰.

۴. برای نمونه: «الْبَاقِرُ وَ الصَّادِقُ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ قَالَ الدِّينُ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ مناقب آل ابیطالب ﷺ، ج ۳، ص ۹۵. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب انه ﷺ المؤمن و الإيمان و الدین...».

۵. عبارتی در زیارت حضرت ولی عصر ﷺ؛ البلد الامین، ص ۲۸۶؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، فصل دهم، اعمال سرداب مطهر، زیارت سوم.

فهمیدن عبادت، غلط فهمیدن رشد و سلوک، مانع می‌شود ما به‌جایی برسیم.

عصر ظهور، عصری است که همه چیز خلاصه می‌شود در اینکه شیعه، واقعا شیعه می‌شود. باتمام- وجود، ولیّ خدا ﷺ را قبول می‌کند و تسلیم محض ولیّ خداست؛ البته این تسلیم از سر بصیرت است و بصیرت‌های بالاتر هم می‌آورد؛ نه اینکه یک تسلیم در تاریکی است؛ تسلیم به نور شدن است؛ خود این تسلیم، انسان را نورانی می‌کند؛ باید رو به نور بیاورد تا نورانی شود؛ اگر ما بناست نورانی شویم، تسلیم به نور شدن، نورانیت می‌آورد؛ «فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ»<sup>۱</sup> عبادت بدون تسلیم، به چه درد می‌خورد؟! باید، هم به صورت جمعی و هم به صورت فردی تسلیم باشیم.

حضرت دستوره‌های خاص می‌دهند؛ در روایت دارد وقتی حضرت می‌آیند، به همراهان‌شان می‌گویند: «آب و غذا برندارید». میدان جنگ است و بیابان پیش‌روی لشکر، ولی می‌فرماید: «چیزی برندارید!» عده‌ای می‌گویند: «این آقا می‌خواهد ما را از گرسنگی بکشد». اینها چه کسانی هستند؟ اینها دوست‌های حضرت هستند، در کنار ایشان هستند. در روایات آمده است که آثار انبیا ﷺ با ایشان هست که از جمله آنها سنگی است که حضرت موسی ﷺ داشتند، ﴿فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ آن سنگ، همراه حضرت است. به منزل اول که می‌رسند، حضرت به این سنگ اشاره می‌کنند، تصرف می‌کنند، غذا و طعام و همه چیز برای خودشان و همراهان‌شان و مرکب‌هایشان فراهم می‌شود.<sup>۳</sup>

حالا غرضم این نبود که درباره این روایت بحث کنم، چون نکاتی در آن هست که باید توضیح داده شود ولی مهم این است که وقتی حضرت تشریف می‌آورند، مشی خاصی دارند. آنچه که در فرهنگ

۱. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّوَا الزَّكَاةَ وَ حَبَّوْا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِسَيِّدِنَا ﷺ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلَّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲. ﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۶۰.

۳. «أَبُو الْجَارُودِ رِيَادُ بْنُ الْمُنْدَرِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ ﷺ ظَهَرَ بِرَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَاتِمِ سَلِيمَانَ وَ حَجَرَ مُوسَى وَ عَصَاةٍ ثُمَّ يَأْتُرُ مُنَادِيَهُ فَيَنَادِي أَلَا لَا يَحْمِلَنَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ طَعَامًا وَ لَا شَرَابًا وَ لَا عَلَفًا فَيَقُولُ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَقْتُلَنَا وَ يَقْتُلَ دَوَابَّنَا مِنَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ فَيَسِيرُ وَ يَسِيرُونَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَنْ يَنْزِلُ يَنْزِلُهُ يَضْرِبُ الْحَجَرَ فَيَبِيعُ مِنْهُ طَعَامًا وَ شَرَابًا وَ عَلَفًا فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ دَوَابَّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا التَّجَفَّ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۳۸.

تشیع، اصل اساسی انتظار است، تسلیم بودن است. باید فرهنگ «تسلیم بودن به ولی»، فرهنگ «هرچه او بگوید»، فرهنگ عمومی جامعه شیعه شود؛ این ارزش دارد و همه رشد هم در همین است؛ اگر تسلیم شد، کم کم اخلاص هم پیدا می‌شود، انگیزه‌ها خالص می‌شود، انگیزه‌ها از غیرخدایی بودن بیرون می‌آید؛ البته اینها قدم بعد است و از آن طرف هم می‌آید؛ یعنی خیلی از این حقایق را باید به انسان بدهند. اشتباه اهل سلوک گاهی این است که خیال می‌کنند باید اینها را به کف بیاوری! نورانیتی است که باید از آن طرف بیاید. حقیقت زهد، نورانیت است؛ حقیقت تسلیم، نورانیت است؛ حقیقت رضا، نورانیت است؛ از این طرف باید ما اقدام کنیم، از آن طرف قدم به قدم عطا می‌شود؛ با نور ولایت آنهاست که عالم حرکت می‌کند؛ «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

### - ضرورت اشاعه فرهنگ تسلیم در برابر فرهنگ دموکراسی

در جامعه شیعه، باید فرهنگ تسلیم، اشاعه پیدا کند؛ در قبال فرهنگ دموکراسی که می‌خواهند آن را بسط بدهند؛ در شکل اجتماعی، فرهنگ دموکراسی است ولی در واقع بت پرستی مدرن است که باید مقابلش ایستاد. در فرهنگ شیعه چنین فرهنگی نباید راه داشته باشد؛ بله، ممکن است عناصر مثبتی را در حرف‌های اینها پیدا کنید اما این عناصر مثبت را چون در یک ترکیب باطل قرار داده‌اند، از آن سم مهلک درست کرده‌اند؛ مجموع حرف آنها سم مهلک است، بت است؛ باید در فرهنگ تشیع این بت شکسته شود و الا شیعه نمی‌تواند عصر ظهور را درک کند. شیعه‌ای که می‌گوید: «جریان سیاست، زندگی اجتماعی ماست و من هم در این زندگی اجتماعی سهم دارم، می‌خواهم رأی بدهم که چطور زندگی کنیم»، این فرد نمی‌تواند همراه ولی خدا ﷺ راه برود، رشد هم نمی‌کند، هیچ چیز نمی‌شود. حالا ما بعد از قرن‌ها تلاش، تازه بیاییم شیعه را دعوت کنیم و بگوییم: «بیایید باهم یک جامعه دموکراتیک درست بکنیم!» خیلی خوشمزه است! بعد از عاشورا بیاییم جامعه دموکراتیک درست کنیم!

۱. «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا وَوَحَّدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ مُحَمَّدًا حِجَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بصائر الدرجات، ص ۶۴ (در تحقیق موجود از بصائر، به جای «وحد الله» تعبیر «وعد الله» آمده است؛ البته علامه مجلسی در بحار (ج ۲۳، ص ۱۰۲) با همان تعبیر «وحد الله» از بصائر نقل می‌کند). این مضمون به شکل‌های دیگر نیز در کافی و بصائر آمده است: «بِعِبَادَتِنَا عِبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عِبَدَ اللَّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «الْأَوْصِيَاءُ هُمُ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ نَحْنُ وَوَلَاةُ اللَّهِ وَ حَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيَّتَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عَشْرَتُهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱.

این، آن نقطه دیگری است که ما باید نسبت به آن فرهنگ‌سازی کنیم و از اصول اساسی است که باید در جامعه تشیع به فرهنگ تبدیل بشود؛ هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی. این خیلی مهم است. فرهنگ تمدن غرب، فرهنگ سکولاریسم، فرهنگ - نمی‌خواهم این اصطلاحات را هم بگویم - عرفی کردن، زمینی کردن، خاکی کردن زندگی بشر و قطع رابطه زندگی اجتماعی ما با ادیان، با خدا، با انبیا علیهم‌السلام و با مفاهیم مقدس، طوری جامعه بشری را بی‌چاره کرده که کم‌کم به جامعه شیعه هم وارد شده است و می‌گویند: «زندگی اجتماعی، حوزه رأی و دموکراسی و آزادی و از این حرف‌هاست»؛ نه خیر، زندگی اجتماعی حوزه عبودیت است، نه حوزه آزادی.

بله، ما معتقدیم حقیقت آزادی معنوی و اجتماعی، در سایه عبودیت محقق می‌شود اما اصل، عبودیت است؛ بت آزادی هم پرستیدنی نیست. تفاوت اصلی ما این است. آنها بتی به نام آزادی درست کرده‌اند؛ این آزادی یعنی آزادی از عبادت خدای متعال؛ این بت آزادی، مادر همه بت‌هاست؛ بعد هم وقتی انسان را به بت نفس، بتی که می‌خواهد آزاد از عبادت و بندگی و مفاهیم قدسی باشد، مبتلا کردند، هر نوع بردگی به دنبالش می‌آید؛ این، کید ابلیس است؛ ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛ آنها را قسم داد که من خیرخواه شما هستم، بخورید تا جاودانه شوید. او می‌خواست بدبخت کند ولی قسم می‌داد من می‌خواهم شما را خوشبخت کنم، از این درخت بخورید تا جاودانه بشوید. اینجا هم همین‌طور است؛ می‌گویند آزادی، دیگر نمی‌گویند اساس همه بردگی تاریخی بشر هم به خاطر همین «میل به آزادی» است که شما می‌گویید؛ بله، ما آزادی معنوی را قبول داریم ولی می‌گوییم این آزادی یعنی آزادی از اسارت نفس، آزادی از دنیا، زهد و فراغت از دنیا که مقدمه حرکت به سوی خدای متعال و عبودیت است؛ این هم در شعاع عبودیت پیدا می‌شود؛ آزادی اجتماعی از ستم به دیگران، استیثار و قربانی کردن دیگران، و آزادی اجتماعی، اینها هم در سایه عبودیت پیدا می‌شود. اگر زندگی بشر تبدیل به عبادت شد - این را مکرر من عرض کرده‌ام - در آن، فداکاری و آزادی درست می‌شود.

بنابراین فرهنگ‌سازی اجتماعی هم باید بر این اساس معنا شود، مقابل این بت‌هایی که ایجاد کرده‌اند و در جامعه شیعه هم به یک نسبت وارد شده است. شیعه در زندگی فردی رشد کرده و معنای تسلیم بودن

۱. ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ \* وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ \* فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقَلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛  
سوره اعراف، آیات ۲۰ - ۲۲.



را می‌فهمد اما در زندگی اجتماعی فاصله زیادی با تسلیم دارد؛ اگرچه در زندگی اجتماعی، یک گام خیلی مهم برداشته است: وقتی در عصر لیبرال-دموکراسی جامعه‌ای برای حکومت دینی و ولایت فقیه اقدام می‌کند، این، همان جریان عبادت خدا در زندگی اجتماعی است. من نمی‌خواهم صبغه سیاسی به این بحث بدهم؛ واقعیت تحولی که در روح شیعه اتفاق افتاده را عرض می‌کنم. معنای تشکیل این حکومت این است که می‌خواهد عبادت خدا را در زندگی اجتماعی‌اش هم بیاورد و موضوع زندگی اجتماعی و حاکمیت بشود عبادت. این فرهنگ را باید در دنیای تشیع رشد داد.

### - فرهنگ‌سازی معنویت‌خواهی (تسلیم به ولی) در مقیاس جهانی

قدم بعدی که مهم‌تر است فرهنگ‌سازی در جهان است. در سده‌های گذشته دو موج در عالم پیدا شده: موج استقلال‌طلبی، موج آزادی‌خواهی. من کار ندارم که این دو موج واقعا چقدر به حال بشریت مفید بوده است ولی بالاخره یک موج اجتماعی درست شده و به یک موج جهانی تبدیل شده است و آن شکل از استعمار گذشته واقعا از بین رفته است. درمقابل سلطه، یک موج آزادی‌خواهی پیدا شده است؛ حتی درمقابل سلطه پنهان، نه درمقابل استعمار کهنه بلکه درمقابل استعمار نو. موج سومی که به نظر ما ایجاد شده، موجی است که با جوشش معنویت‌خواهی از کانون تشیع با انقلاب اسلامی ایران شروع شده است؛ این یک موج جدید در جهان است که دشمن را به هراس انداخته است؛ این موج جدید را باید جهانی کرد؛ این موج، دقیقا موج مقابل جریان مادی در جهان است؛ جریان مادیت در جهان بوده که حتی بخشی از موج استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی را در درون همان حرکت و در درون آن فرهنگ ایجاد کرده است. (حالا این، بحث پردامنه‌ای است.) بسیاری از حرکت‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، درون همان جریان تمدن مادی بوده‌اند؛ مثلا پرچم آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی در دست کمونیست‌ها بوده است؛ سوسیالیسم و کمونیسم هم از دل همان تمدن مادی برآمده است؛ درست است که رقیب لیبرال-دموکراسی بوده و آنها را به استعمار و استبداد متهم می‌کرده ولی خودش هم از دل همان تمدن بیرون آمده، بشر را به دنیا دعوت می‌کرده و پایان خودش هم بدتر از آنها بوده است.

موج جدید، موج معنویت‌خواهی است. ما باید این موج را در جامعه جهانی زنده کنیم و برای آن فرهنگ‌سازی کنیم. این موج هم با حرف و حدیث درست نمی‌شود؛ باید شیعه فداکاری کند، خون بدهد، اقدام کند تا بیداری عمومی در جهان ایجاد شود. این کار شده و دو سه دهه گذشته، واقعا شیعه برای اعتلای پرچم توحید فداکاری زیادی کرده است. این موج معنویت‌خواهی که به یک موج عمومی در

جهان تبدیل شده، باید گسترش پیدا کند؛ یعنی بشود موج معنویت‌خواهی در مقابل موج تمدن مادی. این همان چیزی است که امروزه آنها از آن وحشت دارند و یکی از ارکان لشکرکشی آنها هم همین است. همین‌طور که ما در جامعه شیعه باید گرایش به معنویت را ارتقا بدهیم و به سطح گرایش به تسلیم برسانیم تا شیعه دین را به ولیّ خدا ﷺ و تسلیم به ولیّ خدا ﷺ بشناسد و دینداری را این‌طور تعریف کنند، باید در سطح جهان هم فرهنگ گرایش به معنویت و عدالت و آن اهدافی را که در عصر ظهور هست اشاعه دهیم؛ این چیزی است که جامعه جهانی به سمت آن حرکت می‌کند و می‌شود براساس آن، موج جهانی ایجاد کرد. این موج را نمی‌شد قرن گذشته ایجاد کرد؛ بشر هنوز از دنیاپرستی خسته نشده بود، هنوز طعم تلخ دنیاپرستی و پشت کردن به خدا و انبیا ﷺ را نفهمیده بود، هنوز برایش روشن نشده بود که آن روی سکه دنیاطلبی چیست. امروزه نقد این تمدن و افشاگری نسبت به این تمدن، در خود غرب به سرعت دارد اتفاق می‌افتد و نشان می‌دهد که این تمدن چه فاجعه‌هایی را برای بشریت ایجاد کرده است؛ ما هم باید این موج را مغتنم بشماریم و واقعا فرهنگ نقد این تمدن مادی را که تمدن دنیاپرستی و مانع تحقق ظهور است، شروع کنیم و در نقطه مقابلش، موج به سمت معنویت‌خواهی و عدالت‌خواهی (به مفهوم عدالت‌معنوی) و موج به سمت گرایش به حاکمیت دین را در جامعه جهانی ایجاد کنیم.

این، چیزی است که به نظر می‌آید کم‌کم دوران آن فرا رسیده است و این موج هم در عالم در حال شکل‌گیری است؛ این، از اصولی است که ما باید برایش کار کنیم و برایش فرهنگی در مقیاس جهانی بسازیم تا مقدمات عصر ظهور فراهم شود؛ چنین چیزی شدنی است؛ باید این موج به راه افتاده را پرشتاب‌تر کرد؛ البته شتاب دادن به این موج به تدبیرهای کلان، آن هم در مقیاس جهانی، احتیاج دارد که بخش عمده و محوری آن دست خود حضرت است؛ حضرت موج‌هایی را در جهان ایجاد می‌کنند اما آنها خیال می‌کنند این موج‌ها، موج‌هایی است که معنویت را کنترل می‌کند ولی در نهایت از دل این موج‌ها، معنویت‌واهی در جهان ظهور می‌کند. در درون این جریانی که ایجاد می‌شود، ما باید رسالت خودمان را بشناسیم و به سمت این بیداری جهانی حرکت کنیم.

به نظر می‌آید یک بیداری در دنیای تشیع بوده است و یک بیداری هم در دنیای اسلام؛ الان نوبت بیداری جامعه جهانی است. ما باید به سرعت سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کنیم و در کنار تحکیم مبانی تشیع و رشد فرهنگ تشیع در اعتقاد به ولایت ولیّ الله ﷺ، در بصیرت‌پیدا کردن نسبت به امر خلافت و ولایت، این فرهنگ را جهانی کنیم. من این را علامت قرب ظهور می‌دانم: به هر میزان که توجه به

ولی الله ﷺ تشدید شود و مردم به مقام معرفت او، به مقام تسلیم بودن در مقابل او و به مقام درک عظمت او برسند، علامت این است که دوره‌ای که مردم قابلیت پیدا می‌کنند تا خدای متعال حکومت امام زمان ﷺ را به آنها عطا کند در حال نزدیک شدن است؛ این، بزرگترین عطاست؛ این عطا مخصوص انسان‌هایی است که می‌توانند بار آن را بکشند. اگر شیعه این آمادگی را پیدا کند و جامعه جهانی هم این بصیرت و بیداری را پیدا کند، من گمان می‌کنم یک گام اساسی به سمت عصر ظهور برداشته است.

#### ۴. عاشورا کانون اصلی معنویت خواهی و مبارزه با سکولاریزم

یکی از کانون‌های اصلی این موج در دنیای شیعه و در جهان، عاشورا است. یکی از چیزهایی که سکولارها نمی‌دانند چه طور آن را در فرهنگ خودشان هضم کنند، مسئله عاشورا است. اخیراً مقالاتی نوشته‌اند درباره اینکه چه طور می‌شود عاشورا را معنا کرد تا با سکولاریزم بسازد. بنیاد سکولاریزم این است: دین حداقلی و بی‌ارتباطی دین با زندگی اجتماعی. این با عاشورا نمی‌سازد؛ فرهنگ عاشورا، فرهنگ حاکمیت اسلام و فرهنگ دین حداکثری است؛ لذا به شدت، با آن درگیر شده‌اند و به فکر افتاده‌اند که با آن چه کار کنیم، چه طور بین فرهنگ عاشورا و فرهنگ سکولار جمع کنیم؟ به عقیده اینها سکولاریزم یک واقعیت است، عاشورا هم یک واقعیت است؛ باید اینها را جمع کنیم و در این جمع کردن باید فرهنگ عاشورا را به نفع سکولاریزم تفسیر کنیم. متوجه نیستند که فرهنگ عاشورا، محور هجوم به فرهنگ سکولاریزم است؛ درست است دوست دارید فرهنگ عاشورا را به نفع خودتان تفسیر کنید ولی شدنی نیست؛ فرهنگ عاشورا است که فرهنگ شما را در هاضمه خودش هضم می‌کند؛ ظرفیت فرهنگ دنیاپرستی، ظرفیتی نیست که عاشورا را در خودش هضم کند. فرهنگ عاشورا است که بیداری جهانی را به سمت پذیرش عبادت خدای متعال و بندگی خدای متعال می‌برد. شما نمی‌توانید این بندگی اعظم، این سجده اعظم و این عبادت سیدالشهدا ﷺ را به نفع دنیاپرستی تفسیر کنید؛ تفسیر کردن عاشورا به نفع سکولاریزم یعنی تفسیر این عبادت عظیم به نفع پرستش دنیا؛ این، کار شما نیست. شیطان از روز اول می‌خواهد این کار را بکند؛ راه‌های مختلفی را هم برای این کار طی کرده است؛ حتی گفته: «امام حسین ﷺ کافر بود!» آیا توانسته است کاری کند؟! موج اینها هم همین‌طور است؛ مگر می‌شود با همه موج‌ها درافتاد؟ این موج، موجی است که خدا پشت سر آن است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ»<sup>۱</sup>، این، خونی است که خدا آن را حمایت می‌کند و به هدف می‌رساند.

۱. تعبیر زیارت عاشورا.

بنابراین این موجی که اینها شروع کرده‌اند، دنبال این است که عاشورا را به‌گونه‌ای تصویر کند که با سکولاریزم - یعنی با حکومت غیردینی، با بردن دین به حاشیه و محصور کردن آن در زندگی فردی - بسازد؛ واقعا هم لقمه‌ای است که در گلوئی آنها مانده است: همین سکولارها وقتی به عاشورا می‌رسند و می‌خواهند طوری حرف بزنند که آن را به‌نفع خودشان تمام کنند، می‌بینند نمی‌شود.

می‌گفت: زمان پهلوی گفته بودند: «اینجا روضه نخوانید، انقلابی است. نگوئید یزید، نگوئید شمر، نگوئید عمر سعد». گفته بود: «آقا! پس من بروم بالای منبر بگویم امام حسین علیه السلام - العیاذ بالله - روز عاشورا تب کرد و از دنیا رفت!»

هرچه درباره عاشورا بگویی، جنگ علیه ستم است؛ هر کجای عاشورا را بخواهی معنا کنی، حکومت دینی است، حاکمیت خداست، عبادت است، جریان عبادت در زندگی بشر است؛ جریان یزید که جریان دموکراسی بود: شما در دموکراسی، این را تصویر کنید که آقای پرچم برداشته، ۷۲ نفر طرفدار پیدا کرده، کسی هم در مقابل او قدرت و حاکمیت داشته و توانسته در همان شهری که برای آن آقا نامه نوشته‌اند، در طول چند روز سی هزار نفر جمع کرده است؛ کدام طرف، طرفدار مردمی دارد؟ کدام طرف اکثریت اند؟ شما چه حقی داشتی با اینها بجنگی؟! خیال می‌کنند می‌شود این ماجرای عبادت عظیم را به‌نفع پرستش دنیا تغییر بدهی؛ این شدنی نیست.